

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

س

۱۴۰۱

۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱
۰
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰

CD
نمره دفتر ۳۳۳۳
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جلد ۱۷۵

منجمه کتب خریداری جهه

۲۰۰۰

۳۸
۱۰۳

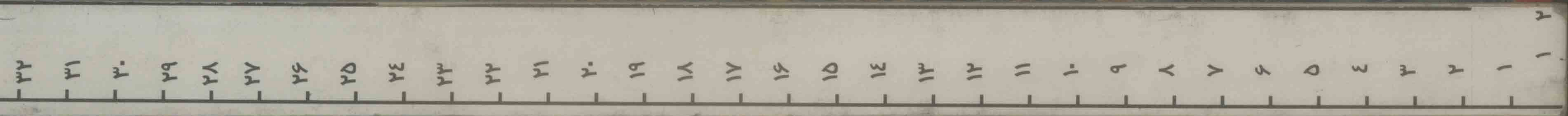
۱۳۰۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتاب

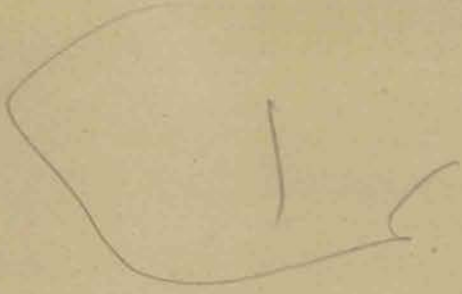
۱۷۰

CD
 شماره دفتر ۳۰۳
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 جلد ۱۷۵
 منجمه کتب خریداری جهه
 ۲۰۰
~~۱۷۵~~



کتاب
 ۱۰۳
 ۳۸

۱۷۵
۲



۲۰۱۶

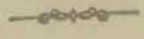
۲۰
۱۶

بمذخره الخوانی و ارس
ازت و درین بر سر قافان
فرستاده

کلی

بدستور دستوری فرزندان دولت باقر و توان تبار عثمان
بشماره (۴۶۵) ساله هشتم آب سال ۱۳۹۹

در تیم (والده) در تافتخانه اختر



نواد

(نواد) (دستور) (دستوری) (فرزندان) (تبار)
لغت رخصت وزارت علم و حکمت آل
(شماره) (ساله) (تیم) (تافتخانه)
نمره تاریخ خان مطبعه



روز نکارش پارسی

کارخانه

میرزا رضاخان افشار بکشلو غزو بنی دیران دیرو سرتیجان سرتک
و خشوری دولت باقر و بزرایران

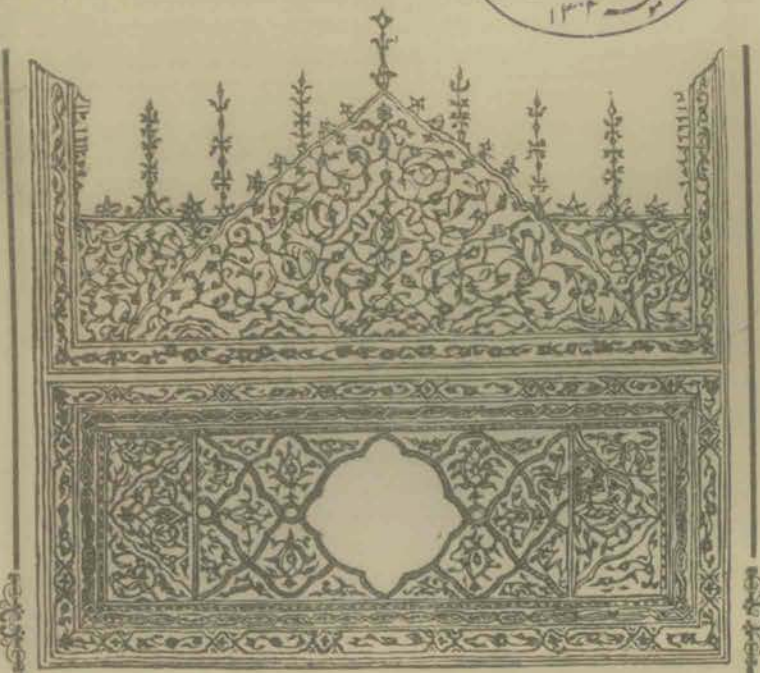
در اسلامبول

که از پی نکارش پارسی آویزه برای غونه ازهر کونه نوشته نکاشته
شده است

در تافتخانه اختر آرش کوهر بفرخی پیکره پذیره پذیرفته است ساله آباغاه
بزد کردی ۱۳۵۲ بر همنه ججادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

(روز)
اصل
(نکارش)
تحریر
(کارخانه)
آر
(دیران دیرو)
نایب اول
(و خشوری)
سفارت کبرا

(آویزه)
خالص



بنام یکتا یزدان بی همتا

سپاس بی کران یزدان دانا و توانا را سزااست که آفرینش جهان را از بنکته نیستی با رامکه هستی در آورد . و مردم را به نیروی زبان بر دیگر جانوران برتری بخشیده بر آنان هم از کونه خود پیامبران با فرمان فرستاد . و درود بی شمار بر همه نزدیکان فرگاه بارگاه خدائی که پزشکان درد خستگی دوری از آغاز که . و در ماندگان کرداب نافرمانی و کتهدند . بو یزه فرجام نیکو انجام فرستادگان و دوده و تبارش باد که پیشوایان راه و باز خواهند کان آمرزش یزه کارانند (سپس) چون در این چرخه مهر آباد که ایران بهشت آیین در سایه دانش پروری سایه یزدان شاهنشاه سلیمان نیکین (ناصرالدین شاه قاجار) که جهان داری پیروزش پایا و لشکر کینه

(آغاز که)
مبدأ
(بو یزه)
بخصوصه
(یزه کار)
خاصی
پایا
تاریخت

توزش جهان کشاباد . بدین وداد پیرایه یافته و در خستنده کوهر دانش کران تا کران کشور یافته است . دبستانها باز و درهای دانش برهمگان فراز گردیده است . نوخواستگان بفرهخت شایسته چنانکه بفر و بار باری در سرشت ایرانیان هشته است از هر سو و بدانش پژوهی برخاسته و هوش کوهری را بکهرهای دانشی آراستن کرایده اند . از آنجائیکه آرشه پادار نواد کونا کون اندراست نخستین پایه آموختنی نواد و پس از آن در یافت آرش آن است و زبان پارسی از آمیزش تازی بد آنجا رسیده که کمی بدر یافت آمیغ دازه چنانکه هست تواند دست یافت از این رُو کار آموز کاری بمی دشوار گردیده است چه مردم بخواندن و ندانستن خو گرفته از آرش جهان ارزش بوازه کوازه همدانستان گشته اند . چونانکه در کشت نخست زمین را از خار و سنگ و سفال و درختان سایه افکن پیراسته و سپس دانه افشانند و نهال نشانند باید زبان را از تازی و ترکی و فرانسه و مانند آنها زدوده در خور کنجایش آرشهای دانشی نموده و یکزبان آستین دانش آموزی آخته با سپریس هنر اندوزی تاخته کوشید تا از همراهان پیش افتاد و پس نماید . پس بر کودک هم از روز نخست خواندن و دانستن و از هیچ کبی ندانسته نگذشتن باید آموخت . تا از آرش و بنیش . به پیکر کالیوه نکر نیفتاده . هوش کرامیرا که یکتا بخشش یزدانست بچیرهای پست پیکری هم نشست ندارند . هرگاه . زبان سادگی گرفته . و دانشها بدان زبان بچوه یابد . پنج بیست ساله دانش پژوه . به پنج فرود آمده . در اندک روز کاری . فرزندان دانشور ایران . آموز کار سخنوران . خاور و باختر می کردند . در کونونه کنونی . که زبان کوهری خویشرا نمیدانیم . زبان دیگران را

(فرهخت)
ادب
(فروبار)
فیض
(نواد)
لغت
(آمیغ)
حقیقت
(دازه)
لفظ
(وازه)
کله
(کوازه)
سست و خشک
(اسپریس)
میدان
(کالیوه)
حیران
(پیکری)
صوری
(بچوه)
ترجمه
(دانش پژوه)
طلبه

(پهلوی)
مدنی
(نویم)
محض
(اشکیبود)
مرکب
(دانشی)
اهل علم
(اندامی)
اعضائی
(نوله)
خطاب
(پرهون)
داره
(چک)
برات
(سفته)
حواله
(دریافت)
قبض
(اماره)
محاسبه
(باز پرس)
استنطاق
(بازخواست)
مسئولیت
(چاهه)
شعر
(در)
باب

بر روی چه پایه . توان آموخت . که از آرزو هنر اندوخت .
در کشورهای پهلوی نویم از برای زبان . انجمنهای
سترك . اشکیبود از مردمان دانشی بزرگ . فراهم است .
که پادشاهان دانشور . باندای آنجا سرفرازی کنند . و از آن
انجمنها . در هر زبان . نامه ها کرد آمد . بر می آید . دریغ
است . که پهلوی زبانان سرفراز بنوله (لوکان العسلم
فی الثریالنا له الفرس) بآرایش و پیرایش زبان خویش .
نکرانید . و زبان پارسی ندانند . و در آن تابدان مایه نتوانند
و ننگارند که یکسره نابودش داشته . چنان انکارند که در آن
زبان ننگارش از پرهون گذارش بیرون است . بنده شرمسار
محمد رضا افشار بکشلوغز وینی از برای نمونه ننگارش پارسی .
از نامه . و فرمانهای شاهی . تا در خواست نامه (
(چک) و (سفته) و (شماره) و (دریافت)
(باز یافت) و (اماره) و (فهرست) و (باز
پرس) و (بازخواست) و (پرسش) و (پاسخ)
در سوك و شساد یانه و مانند آنها نكاشته . درش
در . و چند فرشییم و کونه بانجام آن پرداخته و (پروز ننگارش
پارسیش) نامیدم . و در آن از گفتار باستان . ونوه
دیگران . چیزی جز برخی از چاهه های کواه بایرمان نیاوردم .
امید وارم . در نزد خداوندان خرد . بهره یاب پذیرائی .
و پیرایه اندوز فروزه رهنمائی یابد .

- ✽ نخستین در نامه و فرمانها
- ✽ فرشییم نخست در نامه هابشاهان
- ✽ نامه نامی پادشاهان همدین و همجوار

پس از ستایش بزبان پوشیده دان جان بخش و روزی رسان



آسایش ده آب و گل . آرامش نه جان و دل . که خاک را پایه
جان پاك در داده بنوله (کرمنه) افسر سرفرازی بخشید .
و آخشج دوری آخشج را بنیروی خدائی با همه جدائی برشته یکتائی
کشید و نیایش نخستین کامه هستی و سرمایه داد پرستی پایان
فرستادگان ورفان از راه افتادگان سترك پیر تازی و نژاد و تبارش .
که بر کزیدگان کرد کار و پیشوای هوشیاران بختیار نیکو هنجارند .
درود فزون از شمار بر فرگاه کردون پناه پادشاه جمجه کبخر و کلاه
فرخ گاه . انجم سپاه . دوست باستان دولت با فرهنگ جاودانی ایران
سر با افسر دوده عثمانیان . سلطان با فرو توان که جهانش یار
و روزگارش تاج جهان است پایدار باد . رنج افزای کردد . که دمان
بی پایان است . به پیام و نامه از آنسو نپرداخته . و فرسته
بنام باهنکامی نفرستاده . و از نشانهای بیکران دوستی و بیکرنگی
پرده نکشاده اند . سودیکروئی و هم پستی این دو دولت فرهمند .
جاوید بیوند . بدانگونه پدیدار است . که از هیچ روی پای
مردی رهبر و روشنگر نیاز نمی افتد . همسایگی و همدینی
و همپسایگی از روی منش این دو گروه را بر هم بسته است .
و دوستدار را . در فرگاه جهان پناه پایه مهر . بیرون از
گفت و شنود . و نمود و پیود است . کار گذاران دو در بار
داد یار است . که بدین بیکره مهر چهر . بی ننگرش کونه
وسان . بکار هر دو کشور . و کسان آن . و ارسنی کرده . راه
آبادی بر هم کشایند . و ز یرستان هر کشور . از دادوستد .
و ایست و گذر . در خاک یکدیگر . آزاد بوده . بسود سودا .
و بازرگانی . که نخستین پایه توانگری . و مایه برتری است .
بگونه دلخواه در رسند . تا دیگران . شما رخویش . از بیکروئی
و توان . این دو گروه گرفته . راه پیشدستی و دراز در آبی

(آخشج)
عناصر
(کامه)
مقصود
(ورفان)
شفیع
(فرگاه)
حضور
(فرهت)
شوکت
(جاودان)
ایده مدت
(دمان)
زمان



بر بندند . برای رسانیدن نامه دوستانه تیسار مهر یار . سرکار
 والابنارد و لتمد . دستور ارجند . میرزا بهرامخان دبیر را که
 پرورده سایه خسروی . و برآورده فرهنگ خانه تاجوری است .
 بنام فرستاده این در بار . روانه بارگاه کیوان جایگاه داشتیم .
 اودر هر کنونه دارای جهان دیدورای است . وز بانی رازدرون
 مارا . در پیشکده والا خواهد نمود . و بر هر چه فرمان رود
 پیروی خواهد کردید . همچنان درین در که کردون خر که جای
 فرستاده پادشاه با فروگاه بازو نمایان است . کسی درخور آرزوهای
 درونی . روانه داشته بر نشانند . که گاه و بگاه . بزبان خویش .
 از در بایست کار . و بایستنبهای روزگار . سخن گذار آئیم . همواره
 جهان . بر خسرو کماکار . و دودمان خسروی نشان . بار بوده .
 و کشور و لشکرش آباد و آراسته باد .

بیادشاهان دیگر

خدائی را بنده . و پروردگاری را پرورده ایم . که بر آورنده
 مهر و ماه . و آفریننده سید و سیاه . و بخشنده تخت و گاه است .
 آنچنان خداوندی . که با همه شماره فروزه یکی است و جهان و هر چه
 در آن در زرف در بای دانشش اندکی (ازو بست نیک و بدو هست
 و نیست . همه بنده کاتب و یزدان یکی است) کونه مردم . از روی
 آفرینش مردمی . بدانگونه به همگروهی بر بسته . که بی یاری
 یکدیگر . از هیچگونه در بایستی بی نیاز شوند بود . و هیچ دستان
 و قسود . از سود هم انبازی . بر کنار نیارند غنود . آغاز
 هستی . آمیزش . و بر هم پیوستگی است . بر هر چه بنگریم .
 از همدستی و همداستانی مایه های کهری رسته . و بر هر بر آورده .
 گذریم . چندتخت از هم بر کران است . که بر یکدیگر پیوسته
 است . همه جهان . برآمد و شد کشورها ناچار . و داد و ستد کالا .

(تیسار)
 جناب
 (فرستاده)
 ایلچی
 (کنونه)
 حال

(فروزه)
 صفت
 (زرف)
 عمیق



و دسترنج . و جاورد داشتن کاشته و نداشته برخوردارند . همسایگی
 این دودولت با فرهنگ . بازرگانان دوسوی را . بهم کاری وهم
 بازاری واداشته . او برآمد و درآمد کشتی مرزو بوم . و دستکار
 هنر یار . بافت . و ساخت یکدیگر از دمان دیر بازی .
 در پهلوهای سترک بنکه گرفته . و در سراهای بازرگانی بزرگ .
 لادانگانه . و کالاهای دستی . و کشتی . و کافی . نهاده .
 و شهره سود . بر هر دو کشور کشوده اند . آنچه را در کشور
 دوست والا کهر . شهر یار داد کرز بنده کلاه و کمر . و بر آژنده
 شکوه و فر . که زندگانش بیا . و تخت امپراتور پش همواره بر تن
 و توش خسروی زیبا باد در خور دانند . خریدنه هزینه برآمد
 واکذارند . و هر چه از این سوی در آورند ساوره و سومه شمارند .
 از هر دو سوا این گونه آمد و شد . شوه آبادی و نوه شادی است .
 نمیدانم اینروزها . بر کار گذاران در بار شهر یاری . چه پیش
 آمده . که یکسره از راه رفتار جزیده . بدشهر فراهم داشتن در
 بایست آسانی کار . برنج آزار بازرگانان نامی و کرامی برخاسته .
 از فروتن شمردن . و به پستی نام بردن بزرگان رهگذر . چیزی
 فروغیکذارند . و شهره بسیج و بازگشت را . از دزد و راهزن
 پاک نمیدارند . در درگاه سپهر بنگاه ما جز دوستی آن خسرو
 پیروز دستکاه بنوده نیست . چون آسودی ز یرستان را از سوی
 یزدان بایندان آمده ایم بدین روش آمیزش کسل . که شیوه زیان
 بازرگانان کرامی کشور و کشاورزان با آرزو هنراست . تن نتوانیم
 داد . نویم از برای تازه داشتن مهرهای کهن . و باز کشودن
 کره های سخت گیری در آن انجمن . تیسار دانش یار فرخندگی
 و فرخجستی گذار میرزا فریدون مهر دار را . که بدرستی و راستی
 آراسته . و از کونهی و کاستی پیراسته است . روانه در بار

(جاور)
 تبدیل

(پهلوی)
 شهر
 (بنکه)
 مسکن
 (لاد)

بنا
 (دانگانه)

متاع
 (هزینه)

خرج
 (برآمد)

اخراج
 (سار)

باج
 (سومه)

سرحد
 (جزیده)

متغیر
 (بایندان)

کفیل و ضامن
 (شوه)

سبب

کردن پرکار ساختم . که از روی فرمان خدیو جهاندار . با کار
 گذاران در بار . چگونگی آسانی کار . و آسایش ره نوردان
 بنه کرمی و آرایش بازار . و آفتنه کان کشت و گذار . گونه
 رفتاری بهنجار گذارد . و پیمان نامه نکاشته و آینده و روندگان هر دو
 سوی را بنهار اندر آورند همواره کشور با فروهنر بود جهان سود
 کرامی دوست مهر پرور و دوده ارزنده اش پاینده و بهره وریاد
 * فرشم دوم در فرمانها *

(بیان)
 عهد
 (قرشم)
 فصل

از فرشم
 بود

(گونه نخستین فرمان)

(فرمان همایون شد) آنکه چون همواره کابنه مهر آینه خسروی پروردن
 چاکران شایسته . و توختن پاداش کارهای بایسته است . تا فرمان
 بر اثر امیدیش روی افزوده . در انجام کارهای دولتی . که سرمایه
 آسوده کی زبردستان از همه سودمان بسته است . خودداری
 رواندارند . و بفرخور هر خلعتی از رنج و کوشش . بیستگانی .
 و پوشش دریابند . و الاجاه بلند پایگاه . چاکر بندی پرور بر افراشته
 بارگاه کشی (کرکین خان) کانداز . که پدر بر پدر از سران دربار
 گردون یار بوده . و هم از آغاز کودکی تا کنون . جز راه نیکو بندی
 نه پیچوده است . بو بزه در این جرمنه خراسان . که او را
 بدهند کار کشت کشاورزان آن سامان . که دیر بازی است .
 شیرازه کردارشان . از دست اندازی دزدان راه زن . و دغل
 کاران آسایش شکن . از هم ریخته بود . فرستادیم . بگونه
 دلخواه ما . به پیرایش راه . و آرایش کارگاه مردم کارگر .
 برخوردار کشته . هر کسی را از روی دور بینی . و نیک اندیشی
 بی اینکه چکله خونی بچکد . و دیسه از میان بچهد . برجای خویش
 نشانده . در بایست کشت و کار کشاورزان را . از ورزه .
 و بوغ . و جزآن . فراهم ساخته آب های افتاده را باز بجوی آورده .

(بیستگانی)
 جیره و مواجب

(جرمنه)

صفر
 (دهنداد)
 نظم
 (دیسه)
 شخص
 (ورزه)
 هوامل

چون که کردنی
 کارگاه

ان سرزمین بهشت آیین را . بسپرد و خرمی رنگین . و سود گزین کرده .
 از این و چندی بر کنج فزود . و آسودگی . و خرسندی بر زیر
 دستان آن سامان رخ نمود . نویم پاداش اینگونه کار گذاری
 و پرستاری بزرگ . او را بیایه دستوری در بار خسروی . برتری
 داده . و بسرنامه تیساری . که ساهه ان پایه است . سرفراز
 داشته . و بلنج سه هزار تومان . بر بیستگانی بنج هزار تومان
 پیشین آن . بر فزودیم . که افزایش هشت هزار تومان .
 زرروا میشود . از امسال فرخ بال . که سال هزار و دو بیست
 و پنجاه و دو یزد کردیست . همه ساله از کنجینه دولتی بر اورسیده .
 شوه دلخوشی . و ستواری او گردیده . بیش از پیش . بیجان فشانی .
 در راه دین و دولت کوشد . دبیران در بار سپهر هنجار . گذاره
 فرمان مهر نشانرا . چنانکه هست . بچریده باز بست برده .
 و از فزودن و کاستن باز دارند . ساله او روز در روز آبگاه یزد کردی

۱۲۵۲

* فرمان همایون شد *

آنکه چون مهکامه راستخانه شمر یاری همواره باره کان بندگان
 راستی نشان . درستی بیان شایسته کی یار و بایستی گذار است .
 و از برای پیشرفت کار . و برتری هنجار فرخندی . و بفرهت
 ارزندی لشکر . که اندام بهروز ناگز بر خسروی و کشور است .
 و کشاورز . و کدیور و (سورستار) و ایسته چالش و کوشش جوانان
 باهنر . و برویال دلیران برخاشخراست . که بی دستیاری آنان .
 آسایش کشور بیکره ننهد . و نگاهداری سومه بهدینان . از دست
 اندازی دشمنان آیین . که همواره در کین هستند . بگونه
 دلخواه آرایش نکز بند . و لشکر بی دهنداد . مانند خانه بی بنیاد
 خودی بی بود . و غایبی بی سود است . که بیادی از پای در آید .

(دستوری)
 وزارت
 (سرنامه)
 عنوان
 (سامه)
 خاصه
 (افراز)

جمع
 (باز بست)
 ثبت
 (مهکامه)

اعظم مقاصد
 (ارتمکان)
 تربیت

(سورستار)
 عموم رعایا
 (دهنداد)
 نظم

و باندگنی برجای بریزد . و نگاهداشتن دهنادیک بختی نهاد را .
 سران کاردار . و مهمتران آموزگار کار آموزده می باید . تا از
 درستی روش . راستی کفش . واستواری مردان کار .
 و استادگان هنگامه کبر و دار . پستی دوستان . و درستی
 بردشمنان . هم از نخستین دیدار . پدیدار آید . تیسار بختیار
 و الا نژاد مهر یاد . پرورده فرهنگستان خسروی . بر آورده کابنه
 بوش نشانه شهر بازی و برتری دولت خواه کار آگاه . فرامرزخان
 مهین پور سرفراز خان نوشین روارا . که بهر کونه ارمان داد
 و دانش آراسته . و از هر کونه انبر نکوهش پذیر پیراسته و با رون
 نیک بختی فزون آرایش یافته . و در کار لشکری نیرو و دانشی
 درخور . و پخته بس بافر برآمده است . بکازه سری برتری داده .
 بهر خوان سرداری . سرفراز . و بنهادن سرشانه شیر و خورشید
 چهار ستاره . و بستن کرزین شاره . و نشاختن مهمیر زربیر .
 و داشتن کوس و درفش . با ساز داشتیم . که در انجمن آموزش
 رهنمون لشکری . از روی دهنادیکو نهادارای اندیشه پیروزی
 پیشه بوده . و در هنگام جنگ و آهنگ در میان سپاه . بسر بازی .
 و جان فشانی پردازد . سران و کردنان . و همه نامور و نامبرداران .
 لشکر دشمن شکر پیروزی رهبر . او را بکازه فرهنگ آوازه نامبرده
 شناخته . و فر بزرگی او و فروتنی بر همه دهناد داد بنیاد لشکری را
 باین دارند . دیران فرزانه دیوان سپهر توان خسروی . غیرای
 فرمان بوش نشان را همچنان بخت نامه های باز بست بر نگاریده .
 از فرودن و فرسودن بر کنار گیرند . با در روز آبانماه بزد کردی ۱۲۵۲
 بر همه سلخ شهر جادی الاول سنه ۱۳۰۰
 فرمان همایون شد

(نوشین روان)
 مرحوم
 (انیر)
 اخلاق سینه
 (آرون)
 اخلاق حسنه
 (سران)
 روسا
 (نامور و نامبر)
 دار
 مقابز
 (نامبرده)
 مذکور

(انیر)
 بختیار
 برش نی اول روزن کون بمن
 قدر بر از ناست

آنکه چون همواره پیش نهاد کار گذاران آستان آسمان سای

خسروی . و جسته بار یابندگان بارگاه کردون پایگاه سری
 و مسرووی . بپرافراشتن پایه چاکران راستکار و درست کردار .
 و بندگان در بار جان فشان هنجار است . و تیسار فرهنگ یار .
 کرامی دستور استوار فرخندگی یار . میرزا علیخان امین الملک .
 که روز کارش پیوسته در خور آرزو باد . هم از آغاز فرخجسته
 خسروی ما . بر دودمان شاهی از بندگان جان فشان و کار
 گذاران کاردان بوده . و در هر کونه کاری که از پیشگاه کردون
 پناه شهریاری . بسر انجماش نامزد گشته . هر کونه هنر
 خود را . در کوشش و چالش نیکوئی آغاز و انجام آن بجای آورده .
 شایستگی و کار آگاهی خود را در کامیابی خویش . و دست
 آوردن خوشنودی درونی ما که نمونه خرسندی ایزد توانا است .
 بر زمینه پدیداری هویدا ساخته است نویم از پی پاس رنجهای کار
 گذار بهای اودر راه دولت دیر پایا و دلگرمی همکنان بجایه و پایه
 شناسی در بار سپهر نشان . او را پیاچنامه و مهر خوان امین
 الدوله که ستواری در راه و کار دین و دولت است سرفراز فرموده .
 و بلنج تومان بر بیستگانی در باری وی فرودیم . از
 آغاز نوزدهم سال . که بفرخجستی ساله هزار و دو بیست
 و پنجاه و یک بزد کردی است . آنرا در دستور کردار دیوانی
 کشور آذربایکان . نحت در آمد و هزینه ساخته . همه ساله
 از روی چک و سفته کار گذاران در بار . و دریافت خود
 او بر ساند . دیران مشکین خامه . غیرای فرمان همایون را در دفتر
 خانه دولتی نکاشته . و از کاهش و فزایش در پناه دارند .
 روزه مه سروش روز اسفندماه ۱۲۹۱ بر همه ۲۲ شهر رمضان
 تازی ۱۲۹۹

(جسته)
 مطلب

(پاچنامه)
 (ومهر خوان)
 لقب
 (بلنج)
 مبلغ
 (در باری)
 رکابی
 (دستور کرداری)
 دستور العمل
 (در آمد)
 دخل

کونه دوم در پروانه و فرمانچه

(پروانه)

(پروانه همایون شد) چون همیشه اندیشه فرخجستی
 پیشه در بار بهروزی یار . بپر کردن مردان کار . و بزرگ شمردن
 تراوش رفتار آنان در نیکوخواهی دولت با فرو برز . و پیش بردن
 کارهای با آب و آرز می رود . و جایه و پایه کار و کردار چا کران فرجام
 اندیش خردمند و هوشیار . نمونه از مردرونی خویش بخشیده .
 هده کسی رابه بهوده رفتن روانشده . و پاداش هرگونه
 پرستاری را . از روی هده گذاری بجای آورده ایم . بار یافته
 درگاه مهبی و خسروی . زاده آزاده کرامی سردار پیروزی یار .
 فریدون خان سر تشکدار را . که سالها است در انجام کارها
 آز موده . و بکاری بودنش ستوده ایم . به بخشیدن نشان
 درخشان شیر و خورشید . از پهنه (سویم) سرفرازی
 دادیم . که آویزه سینه مهینه نموده . در میان همکنان
 سر بلند آمده . بدل درست . و گونه چست . در پیروی
 کارهای باز گذاشته کوشیده . از روی چالش رتری و بالش
 جوید . دبیران دیوانخانه جاوید نشانه . سفرنگ فرمان
 کیوان اورنگ را در باز بست دفترهای دیوانی . از فزایش
 و کاهش باز دارند . ساله اورمز دروز آبنگاه یزد کردی ۱۲۵۲
 شهر جمادی الاول تازی ۱۳۰۰

همچنان

(پروانه همایون شد) آنکه از روی باز آور تیمسار بختیار
 بهروزی هنجار یاد کار خان فرستاده توان کن خسروی . برنشاخته
 در بار فرهنگ یار دولت فرانسه که بدستگیری دستوری کردار پیمان
 تاشان بفرگاه همایون بر گذار کردید و الاجاه خرد دستگاه (میرزا

هده
حق

(سفرنگ)

شرح

(باز آور)

رایورت

(فرستاده توان کن

وز بر مختار

{ دستوری کردار

{ پیمان تاشان

وزارت امور

خارجه

(بر گذار)

تقدیم

توس (وابسته نامبرده فرسته که . که دبستان کرداری آموز کاران
 راه روش برتری فرجام پیروز دولت با فرو برز است . در کارهای
 بوی و گذار آمده . بگونه شایستگی رفتار نموده . و بدان
 سان با موختن خو و وز بان مردم آن سامان دست یافته . که بانبروی
 بهره وری در زبان خدا داد نژادی خویش هرگونه نیکارهای
 پارسی را بفرانسه و فرانسه را پارسی بچوه می نماید . و بدین
 هنر پایه همکنانی . و نلت ناگزیری فرسته که را دارا شده
 است . برتری پایه او را نویم پشت کرمی او و دلخوشی و امید
 وازی یاران از در بار کردون توان درخواست نموده است . لاد بر این
 او را . بدبیری سیم آنجا برنشاخته . و مهر خوان خانی بدو
 داده . فرمودیم . کنجور دستوری کردار پیمان تاشان از فتح نوروز
 امسال . که هزار و دو بست و پنجاه و دو یزد کردی است .
 پنج دو بست تومان . بر یکسد تومان بیستگانی افزوده . همه
 ساله سبسد تومان پول او را . نلت راستاد آن فرستکه روانه
 دارند که بدستیاری دستور توان کن بر اورسیده . در یافت نامه
 باز فرستند . دبیران ستوده نشان دیوان همایونی سفرنگ پروانه
 بوش نشانه را . نلت دفتر و دیوان ساخته . از کم و کاست
 باز دارند . هشتویش روز اندرگاه باستان ۱۲۵۲ بر همنه ۱۴
 جمادی الاخره سنه ۱۳۰۰

همچنان

(پروانه همایون شد) آنکه از روی باز آور تیمسار فرهنگ
 یار . سردار پیروزی کار . بلند جاه . و نیک بختی دستگاه
 (بیرن خان) پورمه دستور دانش آروز خواجه خرد یاز .
 وابسته لشکری فرستکه دولت نیرومند برنشاخته در در بار دولت
 ایتالیا . در پژوهش . و بوزش کنونه لشکری . و ساز

(وابسته)

آتاشه

(فرسته که)

سفر تخته

(روش)

بولیتیک

(لاد)

بنا

(دبیر)

منشی

(راستاد)

مقرری

(توان کن)

مختار

(اندرگاه)

خسته مسترفه

(هشتویش)

روز پنجم خمه

(باستان)

قدیم

(آروز)

حر بیص

(بوزش)

تخص

کار زار آنجا . از تفنگ و توپ دز کوب و کشکنجیر .
 و چگونگی بکار بردن افزارهای بنوی پدید آمده . و شماره مردان
 کاری . از سواره و پیاده . و دهنیاد جنبش و ایست
 و بازگشت در کوه و دشت . و تلابه و پیشدار و پیدار .
 و آختن و تاختن . و خود داری . و بازداشت از آخت و تاخت
 دشمن . و پل بستن . و بند و بست شکستن . و مانند
 آنها . و بویژه پوشیده ساختن باروت پیدود راپی برده .
 و در آن اجلتسانی بسیار آسان نزدیک بهوش . با گذاره ساده
 نکاشته فرستاده است . نویم پاداش رنج او و دلگرمی و امید واری
 زاوران راه نیکو بندی . و هده شناسان شایستگی و ارزندگی
 او را پیاپی سرهنکی لشکر پیاده سر فرازی داده برساندن بیستگانی
 پایه نامبرده فرمان دادیم . که از ساله امساله . در نخت
 بر آورد هزینه لشکری بوی رسانیده . و دریافت بکنجور
 سپارند . نکارش و رزان باداد و ارز دیوان خسروانی .
 نیرای پروانه بوش نشانه را . در جریده باز بست نکاشته .
 از جزش و رمش در پناه دارند . هشتویس روز اندرگاه هزار
 و دو بیست پنجاه و دو بر د کردی بر همنه ۱۴ شهر جدادی الاخره ۱۳۰۰

فرمانچه

(فرمانچه همایون شد) آنکه درخواست بازرگانان
 اسپهان . بفرگاه جهان پناه داوری دستگاه رسیده . از
 نکارش آن آگاهی در خور پدیدار کردید . چنانکه دریافت
 می شود . فرمانداران کار . و کار گذاران آن مرزو بوم .
 بر بدهی کرک چسیرنی خود سرانه فزوده اند . و با اینکه
 در کتونه دستوری داشتین از بارگاه . هرگاه فزایشی در خور
 می آمد کم از اینکه بر درآمد بایستی نهاد . تا کالای بومی روانی

(کشکنجیر)
 توپ بزرگی
 (دز)
 قلعه
 (پیشدار)
 مقدمه الجیش
 (پیدار)
 عقبه
 (آختن)
 حله
 (پوشیده)
 سر
 (اجلتنا)
 کتابچه
 (گذاره)
 عباره
 (زاور)
 خادم
 (بر آورد)
 بودجه
 (فیرا)
 شرح
 (جزش)
 تغییر
 (زمش)
 تبدیل

گرفته . کشور از تباهی برهد بشمیر راه و روش سود بدین پایه
 پدیدار بود دولت . بلنج کزانی بر برآمد گذاشته . و در
 آمدرا . بکنونه پیشین خود وا گذاشته . ندانسته اند
 که از اینرو تا چه مایه زیان . بر مردم اسپهان . و کنج ابران
 میرسد . چه کنجینه خسروی . برابر رنج دلبران . برای
 باز داشتن راه دوستی بادولتهاست که نگاه داشتن پایه و اندازه
 همسری . و هنوند و آرد و نند سروری . و کشور داری .
 و آزادی کشت و کار . و آسوده نشستن زیر دستان درخانه
 و بازار بدان بسته است . اینگونه رفتار برون از هنجار .
 یکسره دشمیر آرزوی ماست . و کنند آن . در خور هر گونه
 سختی و آزار . همانا گرمی مهرما . چهر دژ آهنکشان را . از
 راه راست روی . و فرجام اندیشی بر تافته است . که به بیراهی
 چنین تاروتک اندر افتاده . تا بدین پستی همدستان کشته اند .
 که برای فراهم داشتن شوه چهارروزه خوشی خویش . بنا بودی سود
 کشوری بفسون راه جسته اند . بالا جایگاه فرهختی پناه ستوده
 دستگاه . (فرامرز) خان مردا فکن را . که از
 دانشمندان کهن . و راه و روش دانان انجمن کنکاش دولت
 ار چند جاو بد پیوند است برای واری بآمیغ فروکش مردم آن
 پهلو کیتی مینو روانه داشتیم . که در دیوانخانه دولتی آنجا .
 بدینکار . بموشکافی رسیدگی نموده . پس از دریافت آمیغ
 کار . چگونگی را بامهر ریش سفیدان بازرگانان و سران
 و روشناسان آنجا . به پیشگاه فالشکر پناه فرستد . هرگاه
 فروکش داد خواهان را . در باره نامبردگان ستمگر جای
 گیر بینند . آنان را در زندان بدارند . تا از روی فرکفت
 دو مین در باری . بسترای کار خود برسانند . و هرگز

پارسی
 (هنوند)
 ناموس
 (آروند)
 شان
 (انجمن کنکاش)
 دارالشوراه
 (فروکش)
 ادماه
 (آمیغ)
 حقیقت
 (پهلو)
 شهر
 (روشناسان)
 وجوده
 (فالشکر)
 منظم

بکاست و فرود کم و بیش از اینگونه بده نکرانند . شوه زيان
مردم کشور . و پديد آمدن راه گفتگو بادولتهای هم پيمان
ديگر . نشوند . و از خشم خرمن سوز ما که جز بفرمان
يزدان پوشيده دان نيغروزد پرهيرند . سالمه اورمز در روز آبناه
يزدکردی ۱۲۵۲ برهنه ششم جادی اول تازی ۱۳۰۰

همچنان

(فرمانچه همایون شد) آنکه گروه همایون درخواست
نامه بدستباری دستوری کشور . به پیشگاه دادگر بنده پرور برگذار
داشته . درخواست چراگاه بهاری نموده اند . چون همواره
آرزوی همایونی بفرام بودن بهره بود آسودگی ز بردستان کاردار .
وراستکاران نیکو خواه دولت جاویدی برکار است . و گروه
نامبرده از قلخ خسروی دوده ستوده شهریاری . بویژه در این
مهرین چرخه داوری ما . در کارهای بزرگ بناوری و پرستاری
برخورده . و در هرگونه پیش آمد در ناخستگاه دشمن شکری کوی
پشدستی از همکنسان ر بوده اند . چن که بدستان را که نوم
از برای کلمه دیوانی است . بر آنان واگذار نمودیم . که از پل
مالان تا غوریان را از خود دانسته . از بهار امساله که سال
فرخی همال یکمزار و دو بست و پنجاه و دو یزد کردی است . از
نخستین روز بهار در آنجا چادر زده . کله و رمه خود را به پیمان
اینکه بکسی از مردم رؤسناو شبانان و کله بانان بدیوزیان نرسانند
بچرانند . و در روز نخستین پایز بدهکده های خویشتن اندر آمده
بکشت و شیار پیر دازند . کار گذاران دیوانی چراگاه نامبرده را
بگونه که نوشته شد است . از آنان شمرده . از باج و سوا
برکران دازند . دبیران دانش نشان . نمیرای فرمانچه همایونی
را نخت دیوان داشته . از دست بردکم و کاست در پناه نگاه دارند

(هم پیمان)
متعاهد
(سالمه)
تاریخ
(دستوری کشور)
وزارت داخلیه
(بهره بود)
باعث

زاور مشرف دوم

اسپندارمذروز آذرماه یزدکردی ۱۲۵۳ و ۱۷ جادی الاخره تازی

سنه ۱۳۰۰

همچنان

(فرمانچه همایون شد) آنکه چون همواره کامیبه نزدیکیان
فرگاه خسروی دولت بافرهت جاودانی پناه . ارمانک ز بر
دستان و کودکان بندکان پیرو فرمان خواست یزدانی نشان است .
و آموز کاری دانش لشکری . و ورزش تنی شاگردان دبستان را
نیر مانند روشنی پینش آرشى آنان در خور میدانیم . اسپر پيس
هزارگر ب غزوین را . که سبرنی کاران آن شارستان ز بردست
کرده اند . برای دبستان نامبرده جای آزمون ناخت و آخت .
و ورزش کارزاری آنان . و اگذار داشته . و هر نیر دادیم . که
بسبرنی کاران از سوسی خاوری آن کشور جای نموده . و آنان را
از باز کشت بزمن اسپر پيس . بی نیاز داشته . و سبرنی کار را هموار
کرده . و دار آفرین کشیده . و غلبکن نهاده برای شاگردان
ساخته و پرداخته دارند . و از امروز به پس . زمین نامبرده را .
نخت آن دبستان شمرده . دیگر بچچرو چیرنی از بده دیوانی از آنجای
نخواهند . دبیران مشکین خامه سقرنگ فرمانچه را . باز بست
دیوان برده . از جزیش باز دارند . اسپندارمذروز آذرماه یزدکردی
۱۲۵۲ برهنه ۱۸ شهر جادی الاخره سنه ۱۳۰۰ تازی

در . دویم

فرار زمان مهرین دستور

نهال برومند دوده خسروی . و فرزند ارجند فروهیده خانواده
تاجوری پیره بافر باره . و یزه پیکر شهر یار . کارکیای کشور آذر
آبادکان . در هرگونه فرهت کار و بختیار باد . کرامی نامه مشکین

(تنی)
جمعی
(آرشی)
معنوی
(هر نیر)
قرار
(دار آفرین)
محجر
(غلبکن)
در پنجره
(فروهیده)
ادیب و ماقبل
(پیره)
خلیفه
(فر باره)
شوکت
(و یزه)
مقدس
(کارکیا)
حاکم
(فرار زمان مهرین)
(دستور)
حکم صدر اعظم

آمه . که آکمش روش بهروزی کنش دبستان آن سامان بود .
رسیده . بفرگاه جهان پناه دانش دوست شهر یاری . که ز دانش
در هر کنونه یار . و از هر غونه برخوردار داد . باز گذار کردید .
فرمودند . دلخوشی و شادمانی درونی خسروی را . در خور
کردار فرزند کامکار دانشی هنجار مابسان . بداند . که تا چه مایه
از نیکوئی سر پرستی . و واری اودر بازه فرزندان خهر . که
سرمایه بهبودی آینده کشور و لشکر کند . خوشنودی پدیدار آمد .
در هر گونه کارهای کنونی اورا بهره یار . و برخوردار باقیه .
در کار آینده که رهبر داور اندیشی و با خرد خویشی است . بیش
از پیش . و فزون از اندازه روزندگانی خویش بسنده و پسندیده
شناخته . مر سپاسه را بدرگاه جهان بخش دانش بخش . آمرزش
پناه تاخته . همراهی کابینه مهر نشانه زدانی را در باره فرزندیکانه
درخواستم . و امیدوارم بپهر پدیری درخواست پیر دوتا . در
پیشگاه آفرینش دستگاه خداوند بکتا . کازه پذیرائی در باید .
اگر چه خنج دبستان . و بپهده رفتن رنج شاهزاده فرهنگ سنج
از نیکی فرهنگ شاگردان نوی بر آمده هو یداست . فاید میرزا
صادقخان و میرزا فرج الله خان را که هنوز دمان بپمان ورزش بسر رسیده .
از پی آیفیتی ناگزیر باسلامبول رفته اند . و پوه دستوردانش و هنر
آزور . و خوشور فرهنگ کنجور . تیمسار کشور یار . حاجی محسن
خان امیر تومان . که روز کارش بر کار . و ز دانش در هر کنونه
یار باد . چنانکه شنیده می شود بدبستان خسروی آنجانبانده .
و در آزمون پهنه چهارم در خور افتاده اند . باینکه سد سال است
در آنجا آغاز کار شده است . در این دمان کش اندک . دانش پژوهان
تبر بز بسایه بس بلند رسیده اند . که از دو بین پایه بکازه چهار
در آنجا بر می توانند آمد . زهی خوش روزی و نیک بختی و فرخجستی .

- (آکمش)
- خبر
- (کنش)
- فعل
- (خهر)
- وطن
- (بسنده)
- کافی
- (کابینه)
- نظر
- (کازه)
- مقام
- (خنج)
- حاصل
- (فاید)
- حتی
- (آیفیت)
- حاجت
- (آزور)
- حر بصر
- (و خوشور)
- سفیر کبیر
- (پهنه)
- درجه

که اندک اندک از پستی نادانی . بدستگاه ایوان کیوان نشان دانش .
که بهتر بن رستی هستی است می رسند . بن خسرو جهان بان . در
آرزوی دیدن فهرست ارکان هستند بنخستین دست آویز بفرستید .
کنون را چون فلخ کار نیکو آغاز است بکسره باید هوش خردی را
بار مکان فرهنگی کودکان باز داشت . که انیر در مغز نغز آنان جا کبر نشده .
بویزه منشی سرشتی هم از روز نخست کار و کردار خویش را از
آلایش کج هنجاری و نکو هیده یاری دور دارند . و کرو بز مردمی
انکیر را در چنان انجمنی که برای آرایش آن پرداخته آمده . بخاتوله
و جکاره مردم فریب که سرمایه بر باد رفتن دین و کیهان است
باز نکذارند . تا از هر چه جز خواست خداست بپرهیزند و بدشیر
کهر بنلادی که بد رستی آغازیده است . بسستی و پستی . که از هر هی
فرومایگان دیوجان خیرد نیامیرند . آموز کاران پاک جان . خردی
توان بر کارند . که تا کامه از پرورش نهالان تازه چونانکه در خور
و اندازه منش نیکو دهش است بر گیرند . باز مانده اندر ز در خور
ابتکار را . پس از دیدار فهرست پیش نهاد دانش آباد . در کاست
و فرود آن خواهند فرمود . همواره دستگاه فرهت و نیک بختی
بهر روزی و به آموزی آراسته . و از دست اندازی تیره روزی
نکوهش یوزی پیراسته باد . خرد در روز آبان ماه بز کردی ۱۲۵۲
بر همنه ۱۴ جادی الاول
همچنان

(کرامی تیمسار فرهت یارا) چون کابینه . فرخی نشانه شهر یار
بزدان یار . بدان هنجار است . که همواره همه کشاورزان و پیشه
وران . از هر گونه نوه و شوه . که بهره بود بریشانی بود اتان کار بیان
است آسوده بوده . جز بکار بی روز کار . و گرمی بازار خود
نبردازند . نویم آکمش سرکشی سر کرده مولانایان . که سر از

- (رستی)
- نعمت
- (ار مکان)
- تربیت
- (فلخ)
- اول
- (انیر)
- اخلاق سینه
- (کرو ز)
- ناطقه
- (خاتوله)
- نفاق
- (جکاره)
- اختلاف
- (بنلادی)
- اصلی
- (آغاز بده)
- متمتج
- (اندرز)
- نصیحت
- (کابینه)
- نظر
- (نوه)
- حادثه
- (شوه)
- سبب
- (بود اتان)
- حواس
- (بهره بود)
- باعث

فرمان بدر برده . و پای از انداره شاهراه نیکو بنده کی کشیده .
 بکوره گذاردشت خشک سری . و تیره مغزی در آورده اند .
 و گاهی سرراه بر کار و اینان یزد و کرمان گرفته . خواسته سودا
 کران را . با شتم و ستمی ستانند . فرمان پوش توان رفت . که
 لشکری دشمن شکر . از مردمان بر کزیده . و سواران سنجیده .
 فراهم و کسبیل کرد . بسر کردگان کار آزموده دانشی . که
 همواره آزر نوه های نا که پدیدند . غمیرای فرمایش پیروزی کشایش
 نکاشته آمده . بان تیسار کار گذار نیز آکمش دادن . ازین
 آهنگ با فروهنگ . از در در بایست کار است بگونه که کسی بوئی نبرد .
 و بدان بخت بر کشتگان آگاهی نرسد . بیادگان پر مشخ و ورزش
 آن سامان را . به بهانه فرستادن بتهران . آزر کرمان ساخته .
 و ساز در داده . گوش با آواز باشید که در مردمان ریش مردان
 کار و کوشش . بنا کمان . چهار سوی بنکه . آن کراهان را
 بگونه که کسی نهد باز بسته . چونان که از زد و خورد . و دار
 و برد لشکران مردم آن سامان . زیانی نرسد . کنساکاران را
 بال بسته . بفرگاه داوری خرگاه فرستاده . شاهراه سود .
 و سودای بازرگانان راهگذر . و دهگانان کشتورکشوده آید .
 چون هر گونه خورش و پوشش . و در بایست ایست . و زوش
 لشکر پیروزی بیکر . به راه است . چیرنی جز به بهای همداستانی .
 داد و ستد . نخواهند نمود . پیش ازین ایفت بسیار نیست .
 خرداد روز آبان ماه بز کردی ۱۲۵۲ ۱۴ جادی الاول سنه ۱۳۰۰

همچنان

تیسار فرهت یارا چنانکه سپید لشکرگاه کرمانشاهان نکاشته
 است . خداوندان دیده های کهرود . جوانان بل نمایان و گاردان را .
 از پشت سپاهیکری و سر بازی نهفته . بدشیر سر شمار چهار سال

(کوره گذار)
 معبر ضلالت
 (بوش)
 تقدیر الهی
 (غمیرا)
 شرح
 (پر مشخ)
 معلم
 (آزر)
 حاضر
 (تیسار)
 جناب
 (فرهت)
 شوکت

یش . و دیوان مرک و زایش . و انکاره نام و نشان . بجای
 بجمزار کس یکمزار و چهارسد جوان بکازه نشان بر آورده اند .
 و از شماره نوکاران امساله که بایستی تا کنون آگاهی رسا . از چگونگی
 ایست و جنبش . و برکشت و روش لشکری بهرسانیده باشند .
 مرد بسیاری کم آمده است . با اینکه فرستاده ایشان . خود
 در آنجا چگونگی ناراستی را در یافته است . برای فرمان جستجو
 نداشتن بهمان سان گذاشته و گذشته است . اینگونه رفتارده خداوده
 داران یکسره از راه یزدان شناسی . و هده سایه ایزدپاسی بیرون
 است . در کنون که از روی دین بهین بر همگان چانش و کوشش
 نبشته است . از راه راست پیروی و خشور بند باز گذشتن مرجوانان
 نادان را . چندان سنک و هنیکی نیست . پیران دانش آموخته .
 و آزمون و خرداند وخته را . که دستیار کاری تابد بنمایه نکوهیده
 کشته اند . در درگاه پاداش و پاداشن جایگاه خسرو پیروزی
 دستگاه . کفر جز بسر نخواهد رفت . و داشاد اینگونه کج آهنگی
 از راه درستی برکنسار افتادگان . بساز بردن همان کسان .
 بلشکرگاه نامبرده . و سپردن آنان . بکماشتگان سرکار سپهر یار
 (نه مشیرخان) سپید آن سامان است و بس . که برده رسانیده .
 در یافت با شماره گرفته . برای آکهی دوستدار . و باز بست
 کشتن در دیوان لشکری پیروزی توان بفرستند . هر آینه کوشش
 در خور را در انجام سفرنگ نیکو فرجام . برند دوستی پیوند بجای
 آورده . و از هیچ رو کوتاهی روانشمرده و از چگونگی آغاز و فرجام .
 فلح و سر انجام باز آوری بان دار نکاشته آکهی رسادهید . اسپندار
 منروز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ برهمنه ۱۸ جادی الاخره نازی ۱۳۰۰
 (در سیم . در پروانچه)
 (پروانچه و الاشد) آنکه چون دهند بست و کشاد .

(زایش)
 ولادت
 (انکاره)
 دفتر حساب
 (ده خدا)
 مالک قریه
 (ده دار)
 ضابط
 (و خشور بند)
 شریعت نبوی
 (پاداش)
 مکافات
 (پاداشن)
 مجازات
 (داشاد)
 تلافی
 (برند)
 شقه
 (روا)
 جایز
 (رسا)
 کامل
 (بست)
 رفق
 (کشاد)
 ففق

ومهر و داد کشور و الا فرآذر آبادکان . از سوی سایه سایه بخش
 بزبان . شاهنشاه کیتی ستان . که بخش بانوا و بخش همواره
 پایاباد . بدر پایه وهوش سروش نبوش ماوا گذار آمده است .
 و بخرد درستی پیوند پدیدار است . که پیشرفت کار . بردان کار
 آزموده و جهان دیده وابسته است و بس . که هم از روش دولت
 آگاه . وهم بدانش مردمداری . و هدیه گذاری درگاه .
 آراسته بوده . بفر برتری منشی . و جدا شناس نیک اندیشی .
 بکارهای پست زبان خیر دستوری نهد . و در هر گونه جزیره
 راستی و رستگاری نرود . از پایه و مایه خویش در هراس بوده
 و به بهتر پرستاری کارهای دولتی آنها را پاس گیرد . و چالش
 در راه دین و دولت را . بر تن آسانی کزیند . تا کارها بدستگاه
 ساخته و نایکاری و ناهنجاری . از مرز پرداخته آید . لادبر این
 و الا جاه بالا جایگاه . ستوده پایگاه . فروهیده بی همال . میرزا (کلال)
 شیوانکار را که بفروزهای بایسته آراسته . و بوا گذار شدن هر گونه
 کار بزرگی شایسته است . و از روز نخست در آمدن بخرجه پرستاری .
 جز درستی و راستکاری از او چیزی دیده و شنیده نگشته است .
 و کار داد خواهی کاری سترک . و سرفر شیم مرزداری و آبادی است .
 که بی آن هیچ زمینی کشتوز . و نهالی سایه کستر نگشته . روی آسایش
 در جهان بی وی نکراید . و هرگز جانوری بی پشت بانیش بچرا گاه
 و آنچو زیاید . و پهنای کیتی بی دستگیریش روزی نیاید . و دانش
 و هنر . که بنیاد هر گونه برتری است . یکی از نشوونهای بی همالی
 اوست . که بزبان بدان شناخته آمده . و پیروی فرستادگان و فرمان
 بری فرمانشان بر آن باز بست گشته که بیامردی خرد . در سایه پرتو
 افکن آن بدر بایست دو جهان توانیم رسید . و از هر چه جز خواست
 بزبان نیکوئی رسان است رهید .

(جدانشناس)
 امتیاز
 (فروهیده)
 ادیب عاقل
 (پرستاری)
 خدمت
 (نشون)
 اثر

(هر که در بن خانه شی داد کرد)
 (خانه فردای خود آباد کرد)

کاری تابد بنمایه در کار را . براو که مردی کاری . از فروبار
 باری است . و اگذار داشتیم . که بادیکر اندام انجمن داوری .
 در کازه داد کری . بنام سری و سروری انجمن داد کستر نشسته .
 بدرخواست و نالش داد خواهان . و ستم سیدکان . از روی
 درخواست نامه و دادخواست آنان چونانکه از مردان کار آزموده
 سزد و آید . بارسائی و ارسی . و ژرف نکری رسیدگی کرده .
 بر که باز بست گفت و شنود . و دادستان بر همنه راه بزدانی رابه
 پیشگاه مانموده . از روی فرکفت . و دستینه و الا بکازه روانی
 گذارده هیچ گونه تن آسانی . و آسان انکاری رواندار . روشنسان
 و پیش روان و ریش سفیدان و نامبرداران بوم و بر همه آذر آبادکان .
 اورا نشانده . ماشناخته کارهای در خورداد خواهی و ستاویز برا
 براو برند . دیوان نکاران دیوانی غیرای پروانچهره لخت بر که های
 باز بست نموده . از کاست و فزون بیرون دارند . بجهن روز آگاه
 بزد کردی ۱۳۵۲ برهمنه ۹ جادی الاول تازی ۱۳۰۰

همچنین

(پروانچه و الاشد) آنکه چون پایش دین و دولت . با آسایش
 دل و دست خداوندان دانش و شمشیر دلاوران چالش است . ببقوله نشینان
 کوشه تنهایی را . از روی دانشمندی باز دیکان باز گاه خدائی .
 دیگر گونه بستگی و آشنائی است . شاخ سیراب دولت و سرسبزی
 پهنای بافرهت کشور . با بیاری سمیر . و نیایش فراخی فرایش ایشان
 اندر است . فراهم بودن زاد و نواله شان به آرزوی نخستین شهریار
 داد کر . که بلنج بسیاری از سالیان هر کشور . بر آنان و گذار
 فرموده اند . و از سوی مرز بانان . بجزیند دیوان آمده و بگونه

(اندام)
 اعضا
 (درخواست نامه)
 عرض حال
 (دادخواست)
 احترام
 (ژرف نکری)
 خورری
 (بر که باز بست)
 ورقه مضبوطه
 (دادستان)
 حکم و اعلام
 (ستاویز)
 محکم
 (پروانچه)
 رقم
 (ببقوله)
 زاویه
 (سمیر)
 دما
 (سالیان)
 مالیات

در خور . بارزانیان . و نمکخواران غیرسد . ستوده کار راستی
کردار کردان باهوش . خردیار اندر زنبوش . خواجه (مهران) فرخ
آهنک را . که استوار در بار شهر یاری است . بر این کار کاشته .
و این پروانچه نکاشتم . که از روی جریده نام و خانکه و آستانه
هر کس بی کاست و فزود . و کفت و شنود رسایده . و در یافت رسید
بدر بار مابرساند . چه نویم برای آسودگی خداوندان سمیر شهر یار
دین و دانش پناه . که کارشان نیایش تندرستی خسرو کاکار .
و خرمی کشور فرخی یار است . و ارمی این کار بر دیسه خود ما
است . تا از کم و کاست . بازماند . ساله بهمن روز بزد کردی
۱۲۵۲ رهنه ۹ جدادی الاول تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(پروانچه و الاشد) آنکه چون برخه و لغت بزکی از ایران
زمین بهشت آئین . ون سوی بر کزیده نامی آن . از سایه ابدی
پایه بزدانی . که تاجهان است توانا و پایاباد . بر کین سایه پیرو
چا کری مایه . و اگذار آمده . بگو ندهد خواه شهر یارانه آسوده کی
مردم . بفراهم آمدن پیشرفت کار الفنج . و کشت . و شندیار
کنج آکنج بسامان کشته . آبادانی کشور و توانائی لشکر .
در خور کامه خسروی پدیدار آید . از باز گذار آمدن اینگونه پرستاری
سراپا سرفرازی . از سپاس بزدان نیکوئی رسان . و سپاسه
سایه بلند پایه . با همه توانائی گفتار . بخته . و زبان بسته ایم .
و بخواست خدا و کرایش و بزه دیسه شهر یاری . که خسرویش
آباد . و جانش با فرین ایزد بهمدان . همواره شاد باد . هر گونه
کاری از پله وری و برزگری و سودآوری و کشت و ورزی و سپاهیگری .
در آوند این دمانکش اند ساله . بگونه بری و برتری گرفته و شوه
و بهر بودهای باز داشت پیشروی سورتار . یکسر باز بسته آمده

(ارزانیان)
مستحقین
(استوار)
امین
(الفنج)
کسب
(آکنج)
مملو
(کرایش)
توجه
(باز داشت)
منع
(بخته)
حاجز

که کوشش کشاورزان و بازاریان . مانند روزگار گذشته بیهوده
غیرود و هنگام مردم کار جووی کاررو . به بیکاری و تن آسانی
نیکگذرد . با همه سختی دهند لشکری . از روی پایه و فری در خور که
بسر باز چالشگر دشمن شکر . داده شده است . همدر آرزو بدر
آمدن در آن جوش نجره ایزدی روشن است . و از آرزو وام دینی
خو بشتن رانیر . که با درستی تن و توش باید نخت رده بیکه نازان
تندر خروش آیند . و اهی گذارند . و بازارشوال دستی هم از پستی بر آمده
چهر آراسته بر خریداری نماید . از پی پر باری بهارستان مغز
و هوش دانشی کوش . دبستانی در اسپهان بر پا داشتیم . که بدانشهای
سود بخش . نوکلان چمن زندگی هوشیاران ارزنده را آرایش
داده . دوستاری جاوشین . و چگونگی دینداری . و هده
دوست و دشمن گذاری . بر همگان بیاموزیم . و هر یکرا در دمان
کش اندکی از در ارمان . بیوشیدهای جهان آگاه ساخته .
پلاتون توان و ارستونشان . بر آوریم . چنانکه از سرکار دبستان
باز آور رسیده برخی از مردم کوتاه بین . از فرستادن کودکان .
بدان دبستان تن زده . در بوزش آند که دانشهای کیمیا . و منشی
و کشکهای زمین و روشنان جهان . و امیرش و اکدش اخیشان .
و مانند آنان زیان دین و شوه تبسه کاری آیین است . هرگاه چنین
بودی . فرجام فرستادگان بزدان (اطلبوا العلم ولو بالصین) نقرمودی .
و داماد با فرودادش . که رهبر دین و دانش آمیزی . و سرور هر که
ایزد کشسب است . از دانش ستاره شناسی سخن نراندی .
هر آینه اینگونه کانهای سوتام را . از کوش بیرون کرده . و کودکان
بی کنه را . از رستی دانش آموزی . که هنگامش چون بادوزان
در گذرانست . و امروز هیچ گروهی بی آن زندگانی . نتوانند
بیروزی ندارند . و بدین کنه خو بشتن را . درست تاویز سختی

(هنگام)
وقت
(جوش)
حلقه
(خره)
نور
(شوال)
صنعت
(همگان)
کل
(سرکار)
مدیر
(منشی)
طبیعی
(کشکهای زمین)
خطوط ارضیه
(امیرش و اکدش)
خلط و مزج
(سرور)
امیر
(ایزد کشسب)
مؤمنین
(سوتام)
ناقص
(رستی)
نعمت

(بازخواست)
 مؤاخذه
 امیر فردا . بازخواست یکشاداور . درخورن سازند . فرجاد
 دانش بنیاد . خواجده (جاماسب) باهرو داد که بسرکاری دبستان
 برنشاخته است . ارزوی دفترزایش . کودکان شش ساله را بدستیاری
 دزدار هر شارستان کرد آورده . تا دو سال در دبستانهای نخستین
 پایه کوی . که شبها بخانه توانند برکشت با موز کار سپرده . و در هشت
 سالگی بدبستان دویم پایه برده و هفته دو بار دستوری خانه رفتن
 داده . در یازده سالگی بدبستان بزرگ گذارده . و جز هفته یکبار
 دستوری برآمدن نداده . چون آنکه در فهرست دبستانی .
 باز بست است . بارمکان دبنی وجهائی آنان کوشیده . و کواهنامه
 فرسادی داده . و سیاهه نام را بفرگاه مارساند . که هر کسیرا
 درخور دانش و کردار او بر سرکاری بر نشانیم . در هر کتونه .
 تن آسانی و کوتاهی در پیروی انجام نیکو فرجام گذاره . پروانچه
 ما . که نویم نیکی و نیکوئی در باره زیر دستان است . روا
 ندارند . مرداد روز آذر ماه بزدر کردی ۱۲۵۲ برهنه ۲۰
 جادی الاخره تازی ۱۳۰۰

(فرساد)
حکیم

همچنان

(پروانچه و الاشد) آنکه از روی اینفت گروه آرملو که به
 پیشگاه داوری دستکاه بر گذار گردیده است . از کردیدن گذر بر گذر
 و همه روزه از جائی بجای دیگر شدن . و در بنگاهی نیارمیدن به تنگ
 آمده . زیان اینگونه در بدری . و کوبکوسو بسوئیرا . که
 روزگاری است کار گذاران دولت بافرهت . بهمه چادر نشینان کوه
 ودشت پویان . و امی نمودند . و سودی غمی بخشید . نه بخودی
 خود . و ن از ارمکان سر پاسود دانشوری . که درز رسایه سایه بزندان .
 شاهنشاه بافر و توان . که روزگارش دراز . و درهای آرزویش
 همواره بر رخ فراز باد . در دبستانهای دولتی اندوخته اند .

(اینفت)
استدعا
(گروه)
طایفه
(ون)
بل

در یافته . جاوشین و چراگاه وزمین کشور میخواهند . که
 در آنجا کرفته . از کوه ودشت کردی . و ره نوردی پیوش
 پهلوی و نیکوتر مردمی کرانید . تا کودکانشان . در دبستانها .
 بخواندن و نوشتن توانانده . خنج و دست رنج کشتورزان هنرو
 رانشان . کونه برتری . و بادیکران همبری پذیرد . و روزگار
 شان . بدر بوزه خورش روزانه در یافتن از دبستانگذرد .
 واسب ورمه وکله شان . از رنج نوردی . و کوه و شخ کردی .
 آسوده بوده . بفراخ و رمنشی آفرینشی . کشت و گذار داشته .
 سودی را که توان داد . باز گذارند . چگونگی در خواست .
 بانجمن کار گذاران . و روشناسان کشور سفته رفته . بر کردین
 جائی در خور . بفر کفت آمد . کال (میان دشت) را . که جائی
 پر آب و گیاه . و چمنی از در چراگاه است . در خور و وا گذاری
 بر آنان دیده . و هالنامه درجهل بند . به بیان نیکو کاری .
 و خوش رفتاری . با همسایگان . و باز گذاردن بده دیوان .
 و کوش داشتن بفرمان مرزبان . و آژ بر آوردن اسب و سوار هنگام
 کار . و بلشکرگاه فرستادن جوانان بسر بازی نامزد . و کشتن
 باغرز . و درختان بارور . و جزآن . که بهر سر کرده و ریش
 سفیدان . و روشناسان رسیده . و در دیوانخانه سرکاری . همچنان
 باز بست دیوان است . نکاشته اند . هر نیر نامبرده را . در خور
 پذیرائی . و روائی دیده . آن زمین با فروزه نکاشته را . که
 از روی بیابش اندازه کیران شش فرسنگ در شش فرسنگ زمین
 رویای پر آب و گیاه است . از امروز به پس . بدان گروه و ا گذار
 داشتیم . که کلانه در پشته بلند تر آن برای نشین ساخته . و با پول
 پیشادستی . که از پی دستگیری از دیوان برهنه در یافت (لندهور
 خان) سر کرده . و آوار ریش سفیدان به آنان داده شده است .

(خنج)
حاصل
(سفته)
حواله
(کال)
دره
(هال)
قرار
(بیابش)
مساحت
(اندازه کیران)
مهندسین
(رویا)
مذت
(کلانه)
قلعه در بلندی
(آوار)
تصدیق

بوغ و ورزه . و دیگر افزار کشت و کار را . فراهم ساخته .
بکشت و درو زمین بهشت آیین را . بی خود داشته . و بهره بود
آسودگی و سود خویشتر را . باز هم ساخته . بادل آسوده بسیمیره
شاهنشاه سوره ستار پناه برداخته . و تاده سال از بده دیوانی بهمان
اسب و سوار و سر باز . که پیش از جای کز بنی . در کوه و دشت کردی
میرسانیدند . بسنده خواهد رفت . و از آن پس هر ساله ده بوده
بدیوان همایون ربواز نشان دهند . و از پول دستی در یافت غنوده .
همه ساله هشت یکی باز شمرده . در یافت از کار داران گیرند .
نویسندگان دیوان کشوری . غیرای پروانچه را بلخت نامه های باز
بست برده . از رمش باز دارند . آذر روز آذر ماه یزد کردی ۱۲۵۲
برهمنه ۲۳ جادی الاخره نازی ۱۳۰۰

همچنان

(پروانچه و الاشد) آنکه چون بالا جاه درستی پانگاه (فریدون
بیک) تفنگدار . همواره . در راه رستاری . و نیکو بندی دولت
جاوید فرمت . بارسائی شایستگی . و پارسائی و آراستگی راه
رفته . هرگز بکسی از وی بدی و ستمی نسیده . و از پی هر کاری که
برگزیده و کسی کشته . پیاره و پیغاره خود را نبالوده . و در پیروی
انجام آن نیاسوده . و کارها را از روی دستور کردار . بگونه
ربواز آزمون دولت برستی و درست هنجاری پیش برده . دلخواه
والا را . در سر انجام کار و خوشنودی و آسودگی سوره ستار .
بکار آورده است . برای استواری و پشت گرمی او . و شورانگیزی
همکنان . بدرست روی و بهنجار هوده کروی . که در هر کنشونه
ره رسته کاری و برتری است . پایه او را بسرتفنگداری برافراشته .
و این پروانچه بر نکاشتیم . که همه بار یافتگان در بار سرکاری .
او را پایه نامبرده شناخته . آروند کازه فرمند او را . بگونه که

(خو)
کیاه بیکانه
(بسنده)
کفایت
(ده بوده)
عشرزکوا

(پاره)
رشوت
(پیغاره)
طمن

در خوراست نگاه دارند . و یکسره تفنگداران باهوش و توان .
نامور نامبرده را سر و سرکار خود دانسته . از نکواندیشی و فرمان او
سر باز نه بچسند . آذر روز آذر ماه یزد کردی ۱۲۵۲ برهمنه
۲۲ جادی الاخره سنه ۱۳۰۰

گونه دوم در پایه و فرگفت
(زروه نخستین پایه لشکری)

روزمه آذر روز آذر ماه . بمران و کردنان و نامور و نامبرداران
لشکر پیروزی بیکرد باری نکارش می باید . از روی فرمان بوش
نشان . سایه ایزد بمانند . شاهنشاه ایران خداوند . که کرایش
یزدانش همراه . و فره جهانگیریش همواره پیشرو سپاه باد .
برابر پنج هزار کس از پیادگان سر باز . و هزار کس از سواران کردن
فراز . باد و دسته توپ افکنان . که گذاره از دوازده کردونه
توپ دشتی ته بر باشد . باید درز بر فرمان سیغور مند نیک بختی
پیوند . پیروزی آروند (اسفندیار خان) سردار روانه کرمان شاهان
شده . در آنجا بگره کونه کار و رقتساری . که از فرمانده نامبرده
ستوده نامزد کردند . بسرانجام کوشند . از برای این مایه لشکر .
بسیج سرهنگ . و ده یاور . و پنجاه سردسته . و یک سد جای گیر .
و دو بست کاشته . و چهار صد سردهه . از در در بایست است .
و در دیوان سپهر توان . جهان پهلوانی . از روی سیاهه زیر . نام
سران ناگزیر . سنجیده و برگزیده آمده است .

سرهنگان بافر توان
کس

هر روز خان کینه توز خان دزگیر خان خواجه مختیار خواجه دانشیار
کس کس کس کس

(نکواندیشی)
صوابدید
(پایه لشکری)
حکم نظامی
(اکرایش)
توجه
(سیغور)
شهامت
(برابر)
مساوی
(جای گیر)
نایب
(کاشته)
وکیل

یاوران بهرام نشان

عساکر

خواجده خرد دوست خواجده مهر جو ایزد بخش خان دانش پیر خان
 کب کب کب کب
 شیراوزن خان خواجده جنگاور بهرامخان سیروزخان آتین خان مهریار
 کب کب کب کب کب

بازمانده افزاشماره را از سردسته و جای گیران و نگاشته
 و سردهه سیاهه بفرگفت بر بسته و امی نماید در روز
 هشتم از امروز باید روانه راه کردند هرگاه کسی را پوش
 و پوشی است در آوند بیست و چهار تن و از دیدار یازده لشکری
 نگاشته بدیوان جهان پهلوانی برگذارد و هرگاه از سران
 دیگر از پایه داران با فروتوان در آرزوی کار سازی و دشمن
 تازی و کردن فرازی بر آمده بر این جرمنه رفتن کرایند در دمان
 کش نامبرده نوشته درخواست بسپارند که بجای پوش داران
 نگاشته و برنشاخته آمده هزین راه بر آنان سفته یابد دلیر
 دشمنگیر به پرستاری آزر (پیل زور) یازده لشکری را بلشکرگاه
 در باری برده بهر ناموران نام برده رسانیده باز آورده بدیوان
 سپارد ماه روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ تهران مینو نشان

همچنان

(روز مه آبان روز آذرماه نکارش می پذیرد) آنکه و یزه
 دیسهشت شهریار بر خوردار خسرو کامکار پیروزی بر کار که
 خواسته اش آراسته و دشمن آرزویش همواره از جهان برخاسته باد

(آوند)
 ظرف
 (تسو)
 ساعت
 (شت)
 حضرت

نویم پشت کرمی و دلشادی سران کردن فراز و سر بازان
 دشمن پرداز در انکارش سرکشی اسبریس تاخت و آخت
 لشکر در باری هستند که بنویسان سپاه آزر را از چگونگی
 کوشش و پوشش و مشخ و ورزش و دسته بندی و بیکرانی
 و نیردستی و نشان گیری و خودداری و هماورد گذاری
 باز دید فرموده کنونته سپاهیان را از روی کونه و سان
 بر سنجند لادراین بر همه سرداران و سپهبدان و سران
 و سرهنگان و نامور و نامداران سواره و پیاده و توپ دشتی
 و دز کوب و آکمش داده می شود که در روز شنبه دی بمهر
 روز آذرماه بیامداد در اسبریس نو با ساز و افراز ساخته
 و پرداخته پاک و تعمیر آزر کشته از روی کرتنه که بمران
 و سپهبدان از دیوان جهان پهلوانی نگاشته شده است رده های
 دهنادی بسامان گذارده لشکر پولادیکر را به پیشدار
 باتلایه و پیدار بپشت بند و دارنده کان بنه و پیشرو با آتین لشکری
 بخش کرده کشکهای تاخت و سپروسنکرهای جان پناه را بدانگونه
 که در خورستیر و آوزاست باز نموده نمایند کان را برجا
 و در فتهای سامة هر گروهی را در جای خود پر یادارند
 و سواره و پیاده در دشت نبرد و ورزشگاه و گوشه
 و کینگاه چپبره دارند و ژرف و باریک در نکرند که از آتین
 سپاه رانی و لشکر کشی چیرنی فرو نگذارند چه اندکی لغزش در ورزش
 پس از این همه روز کار مشخ و باهم بودن بیشتر سپهبدان و سران
 لشکر در دربار زیواربار پیروزی یاز آکی بزرگ است که
 بهیچگونه پوشش سزده نخواهد کشت (شیراوزن) سردسته فرمان پذیر
 است که یازره بر ستوده منشان نامبرده نموده و در پشت برند دستینه
 و مهر از یکان یکان باز گرفته بدیوان برساند ساله ۱۲۵۲ یزد کردی

(انکارش)
 تصور
 (سان)
 عرض لشکر
 (آکمش)
 خبر
 (کرتنه)
 پلان طرح
 (رده)
 صف
 (پشت بند)
 قوه الظهر
 (درفش)
 بیدق
 (ژرف)
 عمیق
 (باریک)
 دقیق
 (آک)
 صیب
 (پزند)
 شقه

همچنان

سرداران . سپیدان . سر بر خکان . سرهنگان .
 و همه سران . کردگان . نامور و نامبرداران . بلان .
 و دلیران لشکر پیروزی پیکرا . از دیوان جهان پهلوانی نکارش
 می یابد : آنکه از روی دهندا نیکو نهاد لشکری . نخستین پایه
 فرارون در شمشیر بندی چنان است . که کس بمایه جای گیری
 از دبستان آرون فشان دانش ننگ و نبرد . وز د خور د بر آمده .
 سپس با چالش و کوشش تناف . و گذارش بهدانی . یغنه به یغنه .
 درزیر سایه بلند پایه شاهنشاه دارادر بان . جشید توان .
 خداوند مایه و پایه شناس فرستداج . و بر پروشان همه ایران .
 که بز دانش یاز و کرایش نزدیکان در بار باریش . همواره دستیار باد .
 به برتری کراییده . تا سپیدی . و سرداری و جهان پهلوانی رسد .
 هرگاه خدای نکرده . در پهنای راه پرستاری و هوده گذاری لشکر
 و کشور . فتوده شده . باندگی از ایندامن کیر آلودگی بهمرسانید .
 بچندین پایه بفر برون برکشته . و گاهی می شود . که یکسره
 از مایه بجالش اندوخته . و پایه بدانش مخته . از هر دو دور
 و بیروزی کشته . دیگر در پیهون سرفرازی نشون . کرد نقرانان
 اندر آمدن تواند . و هرگاه سر باز بی دانش دبستان نادیده و سخن
 از آموزگار آرشى ناشنیده . به نیکو هنجاری . و خوش رفتاری .
 بی کار و کردار مردی و مرد می گرفته . ارزندی خویشتر را . به
 نیکو بندی . و بی آزاری بنماید . با اینکه مردم دور از دانش را .
 در بر نهادن بوار بنیاد . هیچگونه راه پیشروی . و برتری کشوده
 نیست . و فزون از اندازه . سپارش خودداری و پرهیز از آن رفته
 است . ناوراست با رزو . و خواست و یزه دیسه شاهنشاهانه .
 که خود دهنداو بر نهادی رسالت . بر همگان برتری بسته .

(فرارون)
 ترقی
 (تنافی)
 جسمانی
 (بهدانی)
 طالی
 (یغنه)
 درجه
 (فرستداج)
 امت
 (بر پروشان)
 ملت
 (فتوده)
 مغرور
 (فریرون)
 رجعت . منزل
 (بیروزی)
 محروم
 (ناور)
 ممکن
 (رسا)
 کامل
 (همگان)
 عموم

بدست سرداری و سپیدی نشیند . باید خواسته یاز به بخره ایزدی
 آراستدرا . در اسبریس مشخ . در کتونه که بزک و کوچک
 سپاه دانش دستکاه . چبیره و آزر باشند . با وانهاده .
 و بر همه بر خوانده . بگونه درخور . و زبانی ساده و روشن
 بی پیچیدگی و پر خیده . بدر پایه شان بر نشانند . که همواره خود را به
 نیکی روشی . و به کیشی آراسته . هرگز بگردتباهی . و روسپاهی
 که از ستگری . و خواسته مردم بری . و دست اندازی . و پادرازی
 از اندازه خویش خیرند نکر دیده پیر هیرند . و باید منشان .
 و کج اندیشان . و ناراست کیشان . در نیامیرند . و جز راه
 نیکو بندی . و راست روی گذری . نکر بندند . که راه بزبان .
 و خواست سایه مهر پایه آن . و یاز به جهان پهلوان بر آن است .
 خور روز آذر ماه بز کردی ۱۲۵۲ ۲۳ جادی الاخره ۱۳۰۰ نازی
 زوره دوم . در فرگفت
 (بخش نخستین . فرگفت دستوران)
 (بالاچا بکاه دلیری پناه خواجه بهروز باور را . نکارش می رود)
 همه ساله بلنج چهارسد تومان . از کونه سالیان همدان . بنام
 راستاد . در باره کرامی استاد هیرسا . دانش آباد بینسا .
 فروهیده خردمند . فرزانه دانشمند . آگاه راه بزدانی . پیرو
 نزدیکان بارگاه مهر و مهر بانی . سخن آموز فرهنگیان چرخه دانش .
 و هنر اندوز آرش و گذارش . میرزا (اسفندیار) مهر یار . که
 خدایش یار . و دست بهره بخشش پایدار باد . از دیوان خسرو
 دارادر بان سفته است . چونانکه می نگارد . دو سال است چیرنی
 آزان پول بابشان نرسیده است . در اینکه گفتار ایشان جای هیچگونه
 کافی نیست . سخن نمیرود . و سرکار استوار بهروز کار . دوست
 نیکو رفتار (میرزا اسفندیار) مرزبان را نیز . بدان سان بی بند

(خواسته)
 مفهوم
 (خره)
 نور
 (چپره)
 جمع و مستعد
 (پیچیدگی)
 عقده
 (پر خیده)
 رمز
 (در پایه)
 در آگاه
 (زوره)
 فقره
 (فرگفت)
 تعلیق
 (بخش)
 قسم
 (کونه)
 بابت
 (راستاد)
 راتبه
 (هیرسا)
 مرتاض
 (دست بهره بخشی)
 مستد افاده
 (کجان)
 شک
 (مرزبان)
 حاکم

(دیرند) مدت مدید
 و بارش توانیم انکاشت . که در کارهای خود اینگونه آسان شماری کند .
 که در دیرند دو سال . مایه خورش و پوشش چنان مرد کرامی .
 که جز آن چیزی ندارد نرساند . هر آینه کارداران رنکی انکخته
 و آن زررا بساخته کاری از میان برده اند . لاد برای خود را
 کاشته دانسته . روانه پهلوهمدان شده . بنویم رسیدن . همه آن
 زررا . بی کم و کاست . از خود مرزبان . با هزینه رفت و آمد
 گرفته . و بهر دو . دریافت رسیده داده . بزودی برکشته .
 پول را بیاورد . که برایشان برسد . پیش از این . آیفست نکارش
 نیست . سالمه بهمن روز آبگناه برد کردی ۱۲۵۲

همچنان

(دوست مهربان) چنانکه از لشکرگاه چهارم سپاه پیروزی
 دستگاه . نوشته اند . شماره یک سدکس . ازدخ دویم غزوین
 کم است . و سر بازان تازه امسال . همه پرکار گشته اند .
 و نزدیک است . سرمای زمستان در رسیده . هنگام مشغول ورزش
 بگذرد . رسیدن نوشته . از روی سیاهه نام و جای . جوانان کار آمد
 باتوان . از خداوندان دیه و روستا . بدانسان که در فرمان داد
 نشان نخستین خسروی . که در ایندر . بهمه کشور فرستاده شده
 است . نمیر یافته . بی اینکه اندکی ستم و فسوس بر کسی از بزرگ
 و کوچک رسد . کردآوری کرده بفرستید . که تا دمان کار نکذشته
 است . ورزش چالشگری لخت شماره فرخ گذاره لشکری نمایند .
 هر آینه رسائی کوشش را . در چایکی انجام بجای آورده . فرغوی
 رواندارند . پیش ازین رنج نمیدهد . و رفتن راه شتابمفی سپرد .
 اردی بهشت روز آبگناه برد کردی ۱۲۵۲

همچنان

(کرامی سرور والا کهر) دانشور فرزانه . ره شناس

از پیروی منش بیکانه . دانشی مرد بیکانه (پیر بخش) آرش رخش
 فرجانی کونهاد . که دست هنر آموزش گسترده . و شاکردان
 دانش یوزش . همواره بدر یاب و ررسش پرورده باد . به پیشگاه
 جهان پناه خسروی . که بزبان باتوان روزش پایدار . و آرزو بش .
 در کنار کناد . نوشته است . رهداران باج کبر . بر کسان
 او . که کندم وجو . و دانهای دیگر . برای فروش . بزنگان
 می برده اند . بدشیر بر نهاد باداد . که از چیرهای خور دنی .
 و آشامیدنی نویم آرامش و تناس بادرام . به چیر و چیری نباید
 گرفت . ساوخواسته . و از آروند پیشکار ایشان . کاسته .
 و از راهشان باز داشته . تا از سرما . دوسر از ستوران بار مرده .
 بارشان را افکنده . و بلنج چهار تومان داده گذشته اند اینگونه
 رفتار بیرون از هنجار . در کشوری که سپرده سرکار بسنده کار
 است . بر بود جهان سود خسروی . کران آمده . هم در فرگاه
 ستم سوز داد پناه . زبانی . بر من فرمان رفت . رنج افزاشده .
 بر انداختن این خوی . و بجای آوردن آنچه را از میان رفته .
 و بسزای رسانیدن کار دار ستمکار را . بخواهم . اینک از آن رود در سر
 میدهم . که بزودی جاور ستور . و بارهای آنها را . بکسان
 فرجاد مهر یاد رسانیده از کاشته بر افراشته ایشان . که جسوانمردی
 آزاده و از دوده بزرگان زنگان است . دلجویی رسایجا آورده . فرماندار
 کج کار مردم آزار را . پس از کوشمال بسزا . از این کار باز گیرید .
 و بسپارید که دیگر از اینگونه نوه های نالاش خیر خشم انگیر . که
 نکسره بدشیر دلخواه کینسمر و مهر خوی داد پناه . انجم سپاه است .
 رخ ندهد . پیش از این چه نکارد . اردی بهشت روز آبگناه
 برد کردی ۱۲۵۲

(فرجاد) فاضل
 (ریش) وصول
 (آرامش) فراغت
 (تناس) ترفیه
 (بادرام) رعیت
 (آروند) شان
 (جاور) بدل
 (آزاده) اصیل و نجیب

همچنان

(بالاجایگاه درستی دستکاه خواجه (ایزد دوست) رانکارش
 می رود) بدانگونه که تیسار دانش یار . خداوند راه بزدانی .
 پیشوای پیروان بزرگان آیین مسلمانی . آخوند منلا (مائده علی)
 که نکمendarش پروردگار . وز بان اندرز گذارش پیوسته بر کار باد .
 می نکارد . بر بده ده او (خدا آفرین) بدشیر راه دین . و دنگواه
 خداوند تاج و نکلین . بلنجی پول . و چند خرواری کندم وجود در فزوده
 و بسختی و درشتی در کازه گرفت . و باز یافت ایستاده اید .
 تا بدین پایه باید دانست . که خواستن آنچه سنجیده دیوان کیوان
 نشان . داد نشان نیست . و در دستور نامه . وانکاره کشور
 برخه درآمد و هزینه اندر نیامده است . سرمایه یاد رفتن آرو .
 و باز ماندن از در بار نیک بختی یار . یکسواست . که دیگر هیچ گونه
 باز یافتنی نخواهد بود . هر آینه . بر سیدن نوشته . کم خواستن
 گرفته . و هرگاه چیزی هم باز یافت کشته . بیاز گذاشتن پرداخته .
 و از کسان ایشان نوشته باز یافت و خوشنودی نامه گرفته . روانه
 دارید . بیش ازین نمی نکارم . خرد در روز آنگاه بزد کردی

۱۲۵۲ و ۱۴۱۴ جادی الاول ۱۳۰۰

بخش دوم . فر کفت کیامرزان . و دزداران . به پیشکاران
 (دوستانه مهربان) هر ساله بلنجی از پول سالیان کاشان .
 بخداوندان انجم شناسی آن سامان . از سوی همایون دیوان . باز
 گذار کشته . بدر بایست رسد خانه می رود . به تیسار و الا پوشیده
 نیست . که این دانش امروز در جهان . تا چه مایه برتری جسته .
 و تا کدامین پایه ژرف نکری . در واریسی باین کار می رود .
 و از نیکو برزیدن و پیوسته ورزیدن . بالاچاه دل آگاه هوشمند
 فرجاد (میرزا فرهاد) ستاره شمر . که سرکار هوشیار آن انجم

(دستور نامه)
 دستور العمل
 (هر آینه)
 البته
 (کم چیزی گرفت)
 تطلبیدن

(کیامرز)
 حا کم
 (برزیدن)
 مواظبت
 (ورزیدن)
 ادمان
 (فرجاد)
 فاضل
 (سرکار)
 مدبر

است . دانش شناسائی کنونه روشنان . بدانجا رسیده است .
 که بیشتر خداوندان هنر کشورهای دیگر . چشم و گوش . بزنج
 اینجا کشاده . و کار و گفتار خویشتر را . بر آن بنسلا دخر دداد
 نهاده اند . در بیغ است که برای نارسیدن نیروی یاری . از چنین پایه
 بقیه کاری کشد . هر آینه پس افتاده سالیان پیش و امساله را نیز .
 بر آن افزوده . یکجا و یکبار . بدان کار گذار کار دان هوشیار
 بسیارید . که بدر بایست پیشرفت کار بکار برده . بیکار و پریشان
 روزگار نکردند . بیش ازین رنج نگیردیم . همه روزه تسدرستی
 خویش . و وابستگان رانکاشته . شادانم سازید . مرداد
 روز آنگاه بزد کردی ۱۵ جادی الاول ۱۳۰۰

همچنان

(دلیرتیز و بر مردانه . راد مرد فرزانه . خواجه
 (بزرگبر) رانکارش می یابد) بالا یابد از چند مایه . میرزا
 (خردمند) (ده دشتی) نکاشته است . که مردم (پا جو یه) کاریزی
 در بهلوی کاریز او کنده . و نزدیک پنجاه پی . از رشته کاریزی
 گذرانیده . و بدان شوه فسوس نشان . که رشته را فرو ترازمینه
 چاه های دهدشت کشیده . از زیر کار آب را بدر برده اند .
 در پیکره درستی گفتار . کار بس شکفتی بدیدار گردیده است
 و از هر راه رسیدگی با میغ این فروکش که بسیار نازکی دارد تا کز بر
 است . چند کس از چاه جو و کان کن . و ریش سفیدان کار دان .
 و مردم خبره بهمهرا بر گرفته بآن سرزمین رفته . و از رو تو . زمینه .
 و میانه و دوری کار بزرگان آنکه در خور کار . و خواسته فر مانچه
 سالمه چهل و هشت شهر یار بر خور دار . که بر همه کشور با
 ارزوفر . نکاشته آمده است سنجیده . و چگونگی آوارگان کن .

و چاهجویان بر کزیده آنان را بجزیده واریسی برده . بهر هر

(بزرگبر)
بوزر چهار

(فرمانچه)
ملفوظه فرمان

دوسو . و روشناسان . و ریش سیدان رسانیده بسیارید .
 که بویزه انجمن درخور واری اینکار سفته یافته . دینای بر نهادی
 آئین داد . بروائی هوده ستوده . هر کسونه برون آید . بکازه
 انجام گذارده شود . چون هنگام کشت و کار نزدیک است . باید
 کشاورزان هر دو جا . بکار کشت و ورز . بپردازند . شتاب
 در خور را . در آرزو واری داشتن مردم . و باز آوردن جریده .
 بچای آورده . کوتاهی روان دارد . ماه روز آذر ماه بزد کردی
 ۲۶ جدای الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(ارجند دانش مند (خواجه هوشمند) را بنشته می شود)
 ستوده کار راستی کردار . (به بودخان) کاردار سرکار بختیار
 بهروزی کار . (شیرزادخان) بهائی و انودی سازد . چند سال
 است پیشکار کارهای ایشان بوده است . و بگونه در خور
 پرستاری . و راست هنجاری بکارخانه . و دیده . و تیم و تیجه .
 و کارخانه های ابریشم تابی . و سپندار برزی . و دادوستد .
 و خرید و فروش . بادلسوزی رسا . کوشش کرده . و از روی سفته .
 و در یافت . اماره درآمد و هزینه اش سر بسراست . فزون .
 و بازمانده ندارد . و با اینکه خود سرکار شیرزادخان نیر . از آمیغ
 اماره در میان آگاهی دارند . نویم برانگیر . برخی از مردم
 ستیران . در پی آزار اوست . از درستی منش . و استواری کنش .
 سرکار نامبرده بسی دوراست . که بجاوشوه ناکز بر بستم دست
 انداخته . مردم خردمند کار گذار را . که روزگاری در پستار
 و زاوری او . بسر برده است . رنجانده . و از کار خود بیکار .
 و پریشان روزگار داشتن خواهد . در هر کسونه ژرف نکری .
 بر فروکش بگفتار اندر آمده . ناکز بر راست . و از سوی دست

(دینا)
 حکم و اعلام
 (بر نهاد)
 قاعده

(سپندار)
 شمع
 (سفته)
 حواله
 (در یافت)
 قبض
 (سر بسر)
 مساوی

کیامرزی باآروندوارز . استواران بهروز کار . میرزا (سروش) (دستینه)
 پور (بهن توش) نوشین روان (ومیرزا تم پوز) پورفرزانه هوشنگ
 بر کزیده گردیدند . که به همراهی بر کزیدگان دوسوی در انجمن سری .
 آزار چند . باماره آنان از روی نوشته ها که در دستشان است . رسیدگی
 کرده . بیکره هوده آموزه آزا . بامهر و دستینه همه آژ بران انجمن باز
 آورد . که از روی بپنش . هر نیر بر خاستن گفتگو از میانه داده شود .
 هر آینه بزودی اینکار را انجام داده . خودداری روان دارد . بیش
 از این آیفت بنکارش و سفارش نیست . ماه روز آبانماه بزد کردی
 ۲۶ جدای الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(بلند پایه کرانمایه خواجه (خداینده) شهر بان (خررود)
 و (ابهرود) را . (نرخ افزای کردد) چنانکه بالا جایگاه . نیک بختی
 دستگاه (سرفراز خان) کار گذار گروه (غورت بکلو) میکوید .
 از اسپهاسای بچرایله کرده آنکروه . که در چمن شهر یاری از روی
 دستوری دیوان می چریده اند . چند کس از سواران گروه (سپه کشان)
 نیم شبی بدانجا ناخته . چند سراز اسپان توانا و نامی را برده برده اند .
 از آنرو که بنگاه نام برده . نخت زمینهای بر بالا جایگاه سپرده است .
 فرستادن ویژه کاشته برای باز یافت و رسانیدن ستورها . رواندیدیم .
 رسیدن نامه . اسپهاسا را همچنان درست . و بی کم و کاست .
 از کستانخان بچوانی . برزو یال آخته . باز گرفته . بشبانان
 کله سپرده . دریافت رسید بهر آنان . و آوار خداوندان ستور
 گرفته . برای نمودن بکار گذار . در میان سفرنگ چکونکی .
 پدید آمدن اینگونه کستانخی . و بی آب و آری از کردن فرزنان .
 گروه ستوده (سپه کشان) را . که بدرستی و به نژادی آراسته .
 و بخیره ایزدی . از هر کسونه بدی پرکان نامردمی پیراسته اند

(دستینه)
 امضا

(نخت زمینها)
 جزواراضی

(آوار)
 تصدیق

(به نژادی)
 اصالت
 (پرکان)
 جهالت

بفرستید. و نام بکان بکان کسانرا که بدینگونه پستی همدستی نموده اند.
 بدیوان بنکارید. تا به پیشگاه کردون پایگاه دیوان خسروی
 باز گذار گشته. مر کفررا دستوری خواسته آید. پیش از این
 رنجست. کوش روز آذرماه یزدگردی ۱۲۵۲ و ۲۷ جادی
 الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

تقنود همراه بزرگی دستگاه میرزا (خداداد خان) دزدار
 (دره رود) رانج فراست) از روی دهناد مردمی نهاد. که خسرو
 کامکار یزدیار. ایران خداوند کار. بدستینه برکزیده آراسته. و روانی
 آرا. بفرمان بوش توان خواسته است. بخش آبیاری باغستان رز.
 و درختان بارور. باید بشماره تسو. و از جو بهای برای آن
 کشیده شده باشد. چنانکه شنیده می شود. برخی از بزه کاران دور
 از مردی و مردمی. که سود خویشرا در نابودی مردمان همسایه.
 و همکنان همپایه میدانند. به پنهانی راهی بدزدیدن آب برده اند.
 که از کج و ساروج تخی است. و باز مینهای سست و سر اشیب آندره
 دور مارم آبرا زمین از دزد روده. بی سود می آشامد. و از روی
 دیگر خداوندان باغ. بشف رسانه می سوزند. دزد کهنام مزد
 بچار بک دزدیده نمیرسد. و هزار گونه زیان مردم راست رو.
 و ارزانی میوه کشور. و نابودی خواسته کشتور. و تباهی سالیان
 خسروی میرساند. هر چه زود است. باید راه اینگونه ز برای ز
 ترا بسته. از بدیهای بیکران آن رست. بخش مردم. چنانکه
 در ایمن مه کدبور هر نیر یافته است. از شاهجو که با هزینه و رنج
 فراوان بسامان گذارده است رسیده. از هر گونه دغلی و ناراستی
 درین راه ماند. و بدکار نابکار را. چون کار نخستین است جستجو نکرده.

(تقنود)
 بحدت
 (روانی)
 رواج
 (شماره)
 حساب
 (تسو)
 ساعت

(رمارم)
 مقابل
 (تف)
 حرارت
 (کهنام)
 اسفل السافلین
 (رسانه)
 حسرت
 (مه کدبور)
 امین الرعایا

و باز پرس نیاورده. با واکذارند. که هرگاه باز دیگر از پی
 اینگونه نابکاری برآید. درخور بدکاری. تا بدینمابیه برزیان
 بسروجان کفر خواهد یافت. کوش روز آبگاه یزدگردی ۱۲۵۲
 ۲۷ جادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

تقنود بهروزی کار (خواجه اسفندیار) دزدار (شور بن)
 رانکارش می باید (چنانکه نیکو هنجار فرخنده کردار (رستم بیک)
 (ورارودی) در گازه دادخواهی. بزبان میراند. دختر (مهرچهر)
 بانوام. دوشیره پردی فروزه (خواجه خجسته رام) نیکو
 فرجام. پور (پاس ایزد) مین و آرامرا. از روی آیین سبی.
 بکاین درخور آروند و سومی دست سوزده داشته. سپس خوانده
 و نبشته شدن نیرنگ زناشوئی. از پی فراهم آوردن در بایست
 سور بیوکی. بشارستان رفته. خوردنی و پوشیدنی. و دیگر
 بایستنی هارا گرفته و باز گشته. از پی گفتار در باره هر نیر.
 شب مهمانی و کردک. نزد پدر زن میرود. بدشیر پیمان و پیوند
 بدانگونه استواری. پاسخ زنهار خواری شنیده. رسیدگی
 آمیغ کار را. نزد مردمان. در میانه در کار رفته در می باید. که
 همان دختر را. بیوید الفنجیدن. سرمایه از خداوند خواسته
 بیکرانه که در دیده دیگر جادارد. دادن خواسته. و سر ناسازی
 بادامدراستین. و کردن کشیدن از فرمان و پیمان دین بهین پیش آورده
 است. در کثون تراستی گفتار. پیمان شکنی تا بدینمابیه بیرون از هنجار
 مردمی گذار. بسی شکفت است. بفرخور پیوند نامه گواهان
 خنیده. که در دست دارد و می نماید. پردی نام برده زن آیینی.
 و جفت مه کز بی او است. بی گفتگو. و نک و بو. بدرو گو باید
 بوی واکذار آید. هرگاه دوشیره را در میانه گفتاری بود. که

(باز پرس)
 مسئولیت
 (آوا)
 اعلان
 (پردی)
 مخدره
 (فروزه)
 صفت
 (آیین سبی)
 مذهب مستقیم
 (کابین)
 مهر
 (دست سوزده)
 محظوبه
 (بیوکی)
 هروسی
 (کردک)
 حمله
 (الفنجیدن)
 اکتساب
 (خنیده)
 معروف
 (نوله)
 خطابه
 (بندو پیوند)
 عقد و نکاح

(دیرند)
مدت مقامی
(شیدا یزد)
نورالله
(دینا)
اعلام و حکم
(کستاخی)
جسارت
(بر نهاد)
قاعده
(بار کون)
مخوس
(وجر)
فتوی
(دستوری زیوار)
وزارت عدلیه
(نالش)
تظلم
(کنه)
جحه
(برخی)
فدا
(فرخ)
مبارک
(جامه فروش)
بزاز
(کوی)
سکه وسیعه

نوله بدو پیوندی آهکی . و همداستانی او از روی خواهش پدر
و آرزوی برادر . و خویشان دیگر . نکاشته آمده باشد .
بر او سخنی نگوید . و کفیرا کار داران . از پیش خود کار دیده .
که ستمی بدین بزرگیرا . بدختر جوان . در دیرند کانی در اینجهان .
روا دیده اند . می برند . پیوند نامه نبشته را . باداماد دادخواه
کشته . بهمراهی بالاچاه . دلبری دستکاه (شیدا یزد) روانه
ساختم . انجمنی از کار دانان با فرهنگ کرد آورده پیوند نکار و کوهان .
و پدر . و دختر را نیز . چنانکه درخور است . آزرستاویز
آورده . چگونگی را . رسیدی کرده . از روی بر نهاد دینای
زیوار برای بر نکاشته . بدینجهار ستید . پاداش کستاخی و ورزان .
باب و ارز خداوندان هنوند . و باز بکوشان باآروند . بر نهاد
آینی بر تر خداوند . داده شده . دیگر کسی . پرامون اینگونه کارهای
باز کون نکرده . کوش روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۷
جادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

چهارم در . در داد خواهی و وجر از در بار
(دستوری زیوار و ستاویز)
« فرشیم نخستین . در نالش نامه که در کارهای کنه ای »
- زدن و کشتن و مانند آنها نکارند . -

(برخی خا کبای کوه رسای فرخت شوم) کمترین سمیر کار
سفر سیده . (بیژن) مسکر کرکافی . خانه نشین در کوی
سنکج تهران مینو نشان . هفتاد و پنج مردی از جامه فروشان .
در کوی دروازه شمیران . بر بنده ناتوان که بی کاری از ان
گذر میکشتم . بر خورده . بی هیچ گونه آشنائی پیش کمر مرا
گرفته . فراخویش کشیده . مستی چند بر سر رویم فرو کوفته
گفت . پنجاه دانه زرتلی باید بدهی . فریاد و فغان بر آورده .

بنداشتن چیزی سو کند و بنیان آوردم . نشنوده . بر اشتلم
و سختی فزودن گرفت . چند کس راهگذر رسیده . بر هاندن
من دست آخته از نیروی بازوی زورورست انداخته .
در گذشتند . در این دار و کبر . بصرم هوشمند در رسید .
بیاری بیچاره گرفتار . کر بیان مردم آزار ستمکار گرفته . پس
کشیدن خواست . بی مهر دزخیم چهر . دشنه از کمر گاه تند
بر کشیده . بر تپی که فرزند مستمند اندر فشرده . روشنی دید کام
باوخی دردم ببرد . مراداغ دلسوز پسر . لرزان و ناتوان
کرده . از پای در آورد . و خون ز بردست . خویش از میانه
بدر برد . جانداران کوی . هیچ يك در این درمان . که
ز دیک بدو (تسو) بود . از جای بچنبیده . دست بکاری زدند .
تار هگذاران کوی بر من مهر آورده لش جوان را . بایر دلگیر
از جهان سیر . در کتونه که پدیدار نبود از پیر و جوان . کدام
یک بیچاند . به پیشگاه دز دار رسایده سفرنگ چگونگی را باز نمودند .
پیشرو جاندار و پاسبانان را بخواست . سر پاسبان کوی .
فرا کوش وی سخنی چند بگفت . کیا بگرفتن دو کس از باوران
بریشان روزکا . و بستودان سپردن کشته فرمان داده .
مرا گفتند چند روز دیگر بیا . ناچار بخانه باز کشته . سوک
پسر بر پا داشته . بدلداری مادر و خواهر جوانمرد . که بسی
سخت و دشوار تراز مرگ اوست . پرداختم . امروز بدیوان
رفته . در میان کرده داد خواهان جای گرفتم . که بهنگام .
انجام نوید را برسان شوم . دیده داور چون برستدیده افتاد .
بزدن و راندنم فرمانداد . و بهانه چنان گرفت . که پسر را من خود
کشته . چفته بر دیگری انداخته و همراهان را . که هنوزم
شناخته نیستند . کواه ساخته آورده ام . تا همین پایه که براندم

(نیرو)
قوت
(جاندار)
مستحفظ مسلح
(لش)
میت مجروح
(کیا)
حاکم
(ستودان)
قبر
(سوک)
ماتم
(چفته)
افترا
(کواه ساحه)
شاهد زور

(نزدیکی بزندان) قربه الی الله
 همداستان گردیده بزندانم نبردند . خوشسدل شده . بیرون
 درآمده و ارسی کردم . از آن دو کس زندانی نیز چیزی ستمده .
 رها نموده اند از گرفتاری و زیان آنان . که نویم از پی نزدیکی
 بزندان . بر بیچاره سرگردان باوری نمودند . پیش از مرگ
 فرزندانده و هتاک گشته . روی داد جوتی و داوری . بیارگاه
 خسروی آورده . سزای خونی و رواداشتن اینهمه ز بونی
 و یداد کیارا . که برای نکهبانی آسایش بر ستمیدگان . بر کرده
 آمده . خواهانم تا بکافه سایه نیک بختی پیرایه بزندان نیکی رسان
 داد این ستمکش . و دو کس فریادرس . که بجای نیکی
 به بندگان خدا از بر کردید کان بارگاه . بدی و سختی یافتند .
 خواسته آید . ساله ارد بهشت روز آباگاه بز کردی ۱۳۵۲ .

دهم چادری الای ۱۳۰۰

همچنان

(برگذار پیشگاه داوری دستگاه دستوری ز یوار هوده کردار
 میدارد) کمین بنده ستمیده (بزندان بنده) پورا (هوشورز)
 کهرودی . بلیج هشت سد تومان زرروا . از روی فرمود
 و خشور فرمود . درست بی کاست و فرود . از خواجه جهانسوز
 پورا (تمپیل) مینوشین . وام خواهم . درسرنوید . از پی
 دریافت بدرحانه ایشان رفته . بدانگونه که از در دانش و فرهنگ
 است . باز توختن . پورا در خواست نمودم . بیاره پوزشهای
 خرد پذیر . از نبار بدن باران . و نیالیسدن کشت زاران .
 و زسیدن راستاد . و خوشیدن خجهای خداداد . بهانه آورده
 بکواهی برخی از ستوده کاران کو . و دستیاری مردم مهرجو .
 زده نو کرده . بسود خدا فرمود . سه ماهه پیمان داد . که
 درسرنوید بی کفت و شنید . پورا واکذارده . بپیچ کونه

برگذار
 تقدیم
 (و خشور فرمود)
 شرعی
 (درست)
 صحیح
 (نوید)
 وعده
 (توختن)
 ادا
 (خرد پذیر)
 معقول
 (زده)
 سند

بوزش بر نخیزد . بهمان نشان بر سر پیمان رفته . خواسته
 خوربشتن خواستم . هفته دیگر بد آنجا رفتم خواست پذیرقم .
 روز گذشته . بدرخانه اش آزرگشته . در بکوقتم . خود
 و بندگان درم خریده اش . باچو بهای آخته . بر من ناتوان
 تاخته . بی کفت و پرسش . سر و دست مرا درهم شکسته .
 در برویم بسته . بخانه اندر شدند . همسایگان از زد و خورد آگاه
 گشته . بر من کرد آمده . خداوند خاه را بیرون خواسته
 از شوه کیرودار . و بایستی بودن ستم و آزار پرسیدند . خدا نا
 ترس بی آرم . سر زده بمشکویش درشدن . ستمیده را بلسه
 افکنده . از آنرو روانی زدن و شکستن رهبر آورد . با اینکه
 هرگز چنین کاری از کمترین سر زده است . و با میغ رسانیدن
 فروکش خویش . باکواهان راستی نشان . در رسائی توانش
 هشتم . در پیکره پدیدار شدن آنگونه کردار نیز . نامبرده
 کرامی . بی سنگ و چوب یاری بر آوردن من . و پیمان دار
 سپردن را . داشت . که سپس چگونگی را . در کازه مردمی
 آغازه داوری خسروی . بکفتسار آورده . کیفی بیچاره کج
 هنجار را بخوهد . اینگونه خود سرانه دندان و دنده و دست
 و پهلوئی مرا . در چنین روزی . که بخواست بزندان در پرتو
 سایه ز یوار پیرایه با فروتوان او . همه مردم ایران . در تناس
 و آسودگی فرورفته . و کسی را با کسی جز از بی همدمی و خوشی
 کاری نیست . شکسته . و نام و هونود مرا . بویه خوردن زر
 بمیان گیری مردم بسیار و در خواست ولایه بی شمار گرفته .
 در میان سران و همسران برده و جاقرا . که بکشتا بخشش جهان
 ارزش بزندان نیکی رسان است . بنا بودی و دمار بر نهاده است .
 زروامی . و بهای شکست اندامی . و هزینه پزشکی . و خسته

(خواسته)
مال

(بلسه)
اتهام
(روائی)
جواز
(رهبر)
دلیل

(تناس)
ترفیه
(بویه)
طمع
(پزشک)
طیبیه

بند . و دست مزد شکسته بندرا . از کنه کار ستمکار باز گرفته .
 بستمدیده رسانیده . و سزای آزا . چونانکه راه یزدانی .
 و بر نهاد . و بر بسته و خواره زیوار باره دیوانی است .
 در دهند . سروش روز آذرماه یزدکردی ۱۲۵۲ دویم زجب
 نازی ۱۳۰۰

فرشیم دویم در جستن وام و هوده های مزد وری
 (و بها و مانند آنها کارهای دادوستدی)

همچنان

(داد خواست گمین بنده سمیر کار کر بلائی شیرویه موتاب)
 به پیشگاه بهروزی آرمگاه بر کزیده دادار . برانگیخته شهریار .
 آنکه : بلنج هزار و شش صد تومان زر رسا خزانه روا . از روی
 فرمود - آیین فرمود . از (فریرز) بوی فروش . که از من
 پیشادست وام بی سود . بدمان کش ششماه از روزمه اورمزد
 روز اردی بهشت ماه ساله ۱۲۵۱ گرفته . وام خواهم .
 و تا کنون که چند بست از نوید نوشته گذشته است . بسر هم
 بندی . و تن زنی . امررز و فردا گذرانیده کار سازی نمی نماید .
 در فرگاه داوری پایگاه پدیدار است . که رشته کارماز بردستان .
 رفت و آمد دانگانه و واستدن داده . باز بسته است . و بس .
 هرگاه اندکی سستی . در چرخه رهون دادوستد . پدیدار آید
 بر هم بستگی کار گذاران یکباره کسسته . و کردون رفتار با همکنان
 از بن شکسته . بنده سالیان دیوان . و در بایست کودگان . که
 بر من و فرمانداران نکاشته یزدانی . و باز گذاشته سایه مهر پیرایه
 اوست . اندرماند . فرمان دهند . که استواری . از در بار
 آن پورا . شکاله . و رسا . بی کم و کاست . دریافت کرده .
 بداد خواه رساند . که از روی آسودگی بکار خود . و سمیره

(کنه کار)

جانی

(بر نهاد)

قاعده

(بر بسته)

قانون

(خواره)

رسم

(بوی فروش)

طهار

(دانگانه)

متاع

(استوار)

معمد

(شکاله)

تمام

شاهنشاه دین و دانش پناه . و تندرستی خواهی کاشته مهر انباشته
 سپهر فرگاه او بکرام . خرداد روز آبانماه یزدکردی ۱۲۵۲
 ۱۶ جدای الاول سنه ۱۳۰۰

همچنان

درخواست . گمین بنده درگاه (بهزاد) یاور مرندی .
 از پیشگاه داوری دستگاه تیسار بختیار بزرگی هنجار . دستوری
 زیوار دولت پایدار آنکه : در آوند چهارده سال پرستاری در بار
 کئی بر کار . از بیستگانی و جامکی خویشتن . ون از گلووتن .
 برای تپی دست بر نکشتن . نزد فرزند وزن . بریده بخداوند
 فروزه دینداری و خدانشناسی آوازه . بر کزیده رهروان مه که
 و آستان بوسان پامبر تازی (که درود یزدان بر جان و روان وی و پیره
 پیوسته و یازده فرزندان جانشین او باد) حاجی خداداد سود آور .
 که در تیم آب بخشان . دستگاه دادوستد دارد . سپرده دریافت
 بنکارش خود او گرفته ام . که افزاز خرده خرده کرد آمده .
 یکمزار و یک سدوسی چهار تومان و پنجهزار و هفت صد و هفتاد پنج
 همس می شود . چند روز پیش . که پروانه آزادی . و باز دید
 خانه و بازماندگان . از دیوان پیروزی نشان جهان پهلوانی .
 در ایوان اسپریس ورزش کردن نقرانان . برخوردار آمده . بدلی
 از خوشی و شادمانی شیان . باز یافت سپرده شتاقتم . که از خوردنی
 و پوشیدنی دستموزه را . برای کودگان و خوبشان . چسبیری
 گرفته . رهسپار کردم . یکبار از درازندان در آمده . نزدیک بان
 شد خود بنده راهم که از کودکی . در یک کو و دبستان . همبازی
 و همزبان بزرگ شده ایم . نشناسد . با خرد خیره . و دیور مغز
 چیره . بناشناسی نکاشته خویشتن در انجمن سودا کران زبان
 راند . امیدوارم داد ناتوان سرگردان . پس از اینهمه سالان

(مه که)

مکه

(پیره پیوسته)

خلیفه بلا فصل

(افزاز)

جمع

(همس)

دینار

(پروانه)

اجازه

(شیان)

مرتعش

(دستموزه)

هدیه

(اردنان)

انکار

دراز . در دوری از فرزندان . بسر برده از راه مانده را . بدر یافت
ورسائیدن پول نامبرده . با سود گذشته آن . و هزینه بازماندن از راه
فرمان رفته . و سزای درخور اینگونه آزار را . بگونه که بر بسته هوده
پیوسته می نماید . در گذارند . سر و سر روز . آذرماه یزد کردی
۱۲۵۲ . دویم شهر رجب تازی ۱۳۰۰

همچنان

ایفت کمیته سمیر کو (شیرزاد) پور (رادخو) آن است :
که دو از ده سال شکاله است . از روی هماسی نامه بمهر دیوانخانه
ز یوار پیمانه رسیده . با استوار بهروز کار . خواجه (خرم دل)
کاشانی . پیوند انبازی . و کار سازی بسته . در تهران و شیراز
وزد و اسلامبول . و لندن . خانه دادوستد خواسته جامه از ساده
و نکارین کشوده . بگونه که در پیمان نامه هر نیر یافته است . در سر
هر سه سالی باید اماره کار دیده شده . و انکاره یکان یکان خانها .
بنوی باز دید کشته . درآمد و هزینه . سودوز بان .
چونانکه در خور مردان راستی هنجار است . روشن و آشکارا گردیده .
از آنرو بکار آینده آغاز شود . در سه ساله فرجام . هر چه کوشش
تو دم . که با ماره گذشته و ارسی نمایم . سودی نبخشیده .
بسر همبندی امروز و فردا . و هفته و ماه . و بهانه های نارسیدن بیک
خشکی . و کولاک و توفان و برهم خوردگی دریا گردانده . پاسخی
که بهره بود آسوده کی از زبان و سود شود . از وی بدست نیامد .
بناچار از روی بر بسته و بر نهاد داد نهاد . باز کرفتی که بیک نیرنگ
با وار دیوانخانه رسیده آن . آن در دست است . بکاره نگاهداری هوده
خویش برآمدم . و تا کنون که بیک سال دیگر . از نو بد فرجام
هماسی میگذرد . نیمه اماره همگانی که در زبردست او است .
بدست نیامده . پدیدار نیست که از سودوز بان چه در میان است .

(بر بسته)
قانون

(هماسی)
شرکت
(خواسته جامه)
مال بزازی
(اماره)
محاسبه
(انکاره)
دفتر حساب
(فرجام)
آخر
(باز گرفت)
پروتست
(نیرنگ)
لحمه
(هوده)
حق

از برای راههای دور فرنگستان . هزار گونه یوزش بی ارزش
می تراشد . و هر که سخنی می سراید . روز گذشته در میان گفتگو
برزبان راند . کداز باتوم بازهای جامه را . براه آهن داده . بار کردونه
داشته اند . نف انکیر از راه فائولیده . خواسته یکسره از هم
پاشیده و نابود گردیده است . از این گفتار ناهنجار از خرد دور .
یکسره هوشم از سر بر مید . دیگر هیچ گونه ستواری از برای وی .
در نزد کمین بنده نماید . چه خواسته جامه . پنبه و پشمینه
بنیکی بار بندی شده . شیشه و جام نیست که از افتادن شکسته
و خورد کشته . بیکار و نابود آید . از اینگونه سخنها
تراشیدن . و از پرداختن اماره تن زدن . پدیدار است . که
شیدا هرمن بروی تاقه . در پی خوردن سود و سرمایه کمین
بنده است . که در دیرنده سال اندک اندک با ستین کرده است .
از فرگاه ز یوار پناه . فرمان رود . که از روی بر نهاد داد
بنیاد . دو کس اماره دان . از سودا کران بانام و نشان .
از سوی خود بر کزیده . نوشته داور پذیری . نکاشته آمده .
ببر کزیدگان . از سوی من . بکار اماره . چنانکه از در سودا
گری است . و ارسی شده از روی انکاره های رفت و آمد و خرید
فروش . چک و سفته . و دریا قهای بمهر هماسی . و دستینه
سرکاران خانه های نامبرده . که در هماسی نامه کشوده شده است .
فزون و باز مانده را . و انماید . سر و سر روز آذرماه یزد کردی
۱۲۵۲ و ۳ رجب سنه ۱۳۰۰

همچنان

ایفت کمین بنده سمیر کو . از پیشگاه . بهروزی دستگاه .
دستور داد آ زور دست ز یوار شت شهر یار سپهر یار . آنکه .
نزدیک بیک سال پیش . بامدادی . مردی ریش سپید آذرنک .

(باتوم)
اسم جااست

(نف انکیر)
لوگو مو تیف
(فائولیدن)
از راه بدر شدن

(شیدا هرمن)
و ساو من شیطانی
(اماره دان)
محاسب
(داور پذیری)
کو مپرو میس

(فزونی)
اضافه
(باز مانده)
باقی

(آذرنک)
نورانی

که روشنی از چهره اش همی یافت . دیدم . دستواره کوبان .
بمکت همی شتافت . دیدارش مرا روده . از پیش روانه
شده . بمکت سر کوجه اندر آمدم . کفش و دستواره .
بکفشدار رها کرده . نخت رده نخستین سوی دست راست
پیشماز . که کشوده و باز بود . تشلیخ کسترده . بنماز ایستاد .
که بین بنده نیز در کازه که بدست آمد . بکزاردن کرور مهین
داور برداختم . بفرجام نماز . و اندرز سخن پرداز . هر کسی
بی کار خود رفت . او هنوز در نماز و نیاز . بگونه اندر بود .
که بجهج سوغی نکر بست . و از در هر روزه . چیرنی راره همی
گفت و میگریست . تا نزدیک ایوار . ازو بژش باری .
بکاری نپرداخت . مرا مهر دل روی بچینید . خود نیز کرسنه
شده بودم . بی بازار برآمده . نان و دودغ و سکارو و تره و پنیر
گرفته بازگشته . نزدیک مرد خدا پرست . نیایش دوست برده .
درخواست همراهی کردم . بچشم و ابرو دندشی . در ناروائی
جسته دلخسته بجای آورده . باز کرم کار خود کردید . مرا
سرکرمی او با کاردار بیرون از اندیشه و گفتار . چنان از هوش
برآورد . که کرسنکی و خورش از یادم ببرد . هنگامی بر خورش
آمدم . که روز گذشته و سکارو سرد کشته و شب را اندر رسیده یاقم .
پیر بهشتی دیدار . سبک از جای برجسته . آبدست تازه کرده بنماز
شام از پی پیشوا ایستاد . بنده نیز نان و ترانه بمکت پیرا باز گذاشته .
نخت رده نماز کستم . پس از گزاردن شام و خفتن و گذشتن انجمن .
فرایش پیر ستوده و بر رفته . بلا به وزاری . او را بخانه بردن
خواستم . پس از کوشش بسیار . درخواستم را پذیرفته . همراه
روانه شدیم . در راه از گفتارش دریافت شد . که سی سال است .
روزها را روزه و شبها را بنده داشتن بسر برده است . برای ناهاری

(دستواره)
عصا
(بزکت)
مسجد
(تشلیخ)
نماز
(کرور)
واجب
(مهین دوار)
احکم الحاکمین
(اندرز)
نصیحت
(سخن پرداز)
واعظ
(هر روزه)
ورد
(راه) (ایوار)
سرافی عصر
(ویش) (سکارو)
تقدیس کباب
(دندش)
اشارت
(ترانه)
ادام
(بزکت پیرا)
خادم مسجد
(ویر)
خاطر
(ناهاری)
افطار

او . از چرب و شیرینی . آنچه کوارا و کرامی تر بود خریده .
بخانه درآمدیم . میر آورده . خوان بر نهادم . بنام خدای
روزی رسان . چنانکه از هیر بانان سزد . بکشایش خورش آغازیدن
کرایدم . پیش نیامده . دست دراز نمود . شوه راجو بان شدم
کز یان شده گفتا : کرامی فرزندان . من جز بنان و سرکه روزه
کرد کار نشکنم . و آزانیر از راهی که یزدان بهمدان . بر من
روزی کرده . نخرم و نخورم . و تا این تسو . سه روز است .
که روزه بروزه برده . چیرنی نخورده ام . چه رازداری . که
سخن براو گفته . سوز یان خویش بکشایم . نیافته ام و در این
شارستان بیواره و از خانه آشنا آواره ام . همانا . ترا یزدان
مهر بان . نویم نگاهداشتن جان من فرستاده است . که تنگه نانی .
برای من بخردید بخورم . از ایندم تورا بفرگفت یزدان . که از روی
مروا بر من هویدا ساخت . بفرزندی گرفتیم . بدانکه : خدای
رازدان . بر من اکسیر زری داده است . سی سال پیش . که
روز کار جوانی بود . اندکی ساخته بزویه که بزدر نجسبری خریده
بودم زده زر کرده ام . هرگاه استواری بدست افتاد . پارچه
از آنرا . بفروش رسانیده . بهای آن سرکه و نان خریده خورش
تن می نمایم . اینک این ریخ باشماست . این بکفت و پارچه زری
خفچه . از بیرو بدر کرده داد . پیر کزین برده بهسای قلی سره
فروخته . اندکی سرکه و نان خریده آورده با بازملده پول . نزد
پارسای هیرسا نهادم . پولها را شمرده به بیرو گذارد . و اندکی
نگ خواسته گفت . چون این رستی هنوز در ایران ز برابر آلودگی .
بده و سالیان نرفته . در هر جا بدست آید . از آن یزدانست . خورد
نمرا روا میدارم . و بستدن از دست تو . هده میهمانی میگزارم .
دسترا از روی سپاسه بوسیده . فرگاهش را بره بود نزدیکی و خوش

(کوارا)
لذیذ
(بهدان)
علیم
(سوز یان)
مافی الضمیر
(بیواره)
غریب
(مروا)
استخاره . تقال
(زویه)
زیق
(رنجبر)
عله
(خفچه)
سینکه
(بیرو)
کیسه
(به کزین)
تقاد
(سره)
تمام عیار
(سپاسه)
شکر
(نزدیکی)
تقرب

آمد یزدان شمرده . بفرهمندی در يك خوان . نان خوردن باوی .
 خود وزن و فرزندان را . فرخجسته و شادان ساختم . پس از خوردن
 خورش . بزم را از بیکانگان پرداخته . بکفتنکونشتم . سپس
 سفرنگی دورود را از ناخنجاری کردش روزگار . و سپری بودن .
 هر چه که در این بر کار است . از نزدیک شدن هنگام گذشتن خویش .
 از این بنگاه آلودگی . و مر اشایسته سپردن بخشش یزدانی دانستن .
 سخن کشوده . گفت : چند روزی که زندگانی بیجا است . در همین
 خانه بسر برده . چگونگی کار را بر شما نموده . می آموزم .
 و دارویی چند نام برده . فرمان بخردن و آژ بر آوردن داد . بامداد
 بازار رفته . تابدان و دم و داروها خریده بار آوردم . بسوختن
 و کوفتن و آغاریدن و سائیدن پرداختیم . بفر دای آن چیز دیگر بایسته
 آمد . خریده شد . روز سپس آن چیزهای دیگر . تا اندک اندک
 کار بداروهای کران بها و بی نام و جا کشید . رفته بخدمت خود او
 چندین بار . چهل و پنجاه و سد تومان گرفته . نویم پاس پرستاری
 بنده . و دلسوزی بر زن و فرزند . رنج پذیرفته رفته آورد . بنده
 وزن و فرزندان . بکوفتن و سائیدن از دست و بافتاده . در خانه
 و سکونیز چیرنی از زر و کالا بر جا افتاده بنان شب آفت بهر رسید .
 بنویم در یافت بیجاری خاقان سوخته . تا کهان بیهانه اینکه .
 چند ماه است مرا از ستایش و نیایش باز داشته . بکار و داشتید .
 اینک که کار نزدیک بانجام بود . زن دشتان بشیشه دست برده .
 کار را تباہ ساخت . شیشه را شکسته از خانه بدر آمد . پیش را
 کر قم بخانه خواجه (برخوردار) پور (سرور بخش) اندر شد .
 کسی را در آنجا گاشتم . که بیرون برود . چنانکه دانسته می شود .
 اروند زره های کین بنده را بدانجا سپرده است . و آن همه پارسائی
 و نیایشگری . ستایش پروری . همه از برای بردن خواسته کین

(فرهمندی)
 شرف
 (سفرنگ)
 شرح
 (تابدان)
 کوره
 (دارو)
 دوا
 (بایسته)
 ضرور
 (سکو)
 دکان
 (دشتان)
 حایض
 (اروند)
 عین

بنده بوده است . چه کم کم . کم نماز و روزه گفته . بخوردن
 خورشهای چرب و شیرین پرداخت . و همه را بکردن مروا
 از بارگاه یزدان می انداخت که . امروز دستوری شیدو باغلا رسیده .
 و امشب جوچه و بادنجان و غوره روا گردیده است . از بووقف
 داروها . پس روزم ناخوش بستری شده اند . خودم نیز .
 باین کنونه بی تاب و توشی هستم که می بینید : نویم خوشنودی باری .
 بفریاد این بدبخت درمانده برسید . که زر سره خود را بیاد داده
 و کالای خانه و دستگاہ را . بنیجه بها فروخته . در باخته ام .
 و اینک همه یکسره در بیروی آن بیروی از خره یزدانی بدور .
 برهم نهاده است . ز رخویش و سزای خدا تا اندیش را که
 (زراندوز) نام است . از زیوار ستمدیدگان نکم دار . بدین اینفت
 نامه خواهانم که همدم مرا . از فسوس و دستان او . پاس
 گرفته بیاداشتم . بندگان یزدان . و سورتار جهان بان را پر پاس
 بخشند . بهر امروز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ چهارم رجب ۱۳۰۰
 همچنان

اینفت بندگانه کین بنده درگاه (خدا بخش) کاردار . آنکه
 در برابر چنان فشانهای چندین ساله کمیته پرستار . در جرمره های
 دور و دراز دوری از خانه و جفت و همدی سوز و ساز . چند نه
 خروار کندم . و بلنج پنجاه تومان زرشکاله . بنام روزی و بیستگانه .
 از دیوان بافر و توان فرمان رفته . بسالیان کرکان سفته فرموده اند .
 همدساله بی درد سر بر و ابستان بنده . از روی دریافت پسر
 میرسید . سه سال است . سرکار فرغت یار . (هوشنگ خان)
 دز آشوبی بشهر بانی آنجا نشسته است . بنده زاده را که از راه دور .
 هر ساله بوام . ساز راه و بارکش فراهم آورده میرود . آزرده
 با دست نمی بر میگرداند . چنانکه نوشته است در این درگاه . آنچه

(سورتار)
 رعایا
 (پر پاس)
 نجات
 (جرمره)
 سفر
 (چند)
 مقدار
 (شکاله)
 تمام
 (سالیان)
 مالیات
 (وابستان)
 متعلقین
 (دریافت)
 قبض
 (بارکش)
 مطیبه

درخانه بوده است . فروخته خورده و بهزیند رفت و آمد . از بی درخواست پول و کندم داده اند . از آکهی این کنسونه باز کونه بازماندگان درخانه . چنان برشان هستم که هیچ کونه کار خود را باز نمیدانم . چاره در رسیدن این برخه روز واره . و بیستگانی که برابر جان فشانی پرستار است فرموده . دستوری چند روزه دهند . رفته سرکشی خانه نموده بزودی بر سر کار باز آیم . در هر کونه فرمان خداوند را است . خرداد روز آنگاه بزود کردی ۱۲۵۲
۱۴ جادی الاول ۳۰۰

همچنان

ایفت چاکر بحان پرستار . بفرگاه دستوری زیوار خجستی کار . آنکه . بدست آویز زده باوار دیوانخانه رسیده . بلنج چهار صد تومان زر سره . از خواجه (اورمزد داد) بدستی ورستکاری خنیده . وام خواهم . و پاره از مسینه و پوشینه شال و خفتان ابریشمینه . چنانکه در سیاهه که به دونیرنگ نکاشته . بدستینه یکدیگر در دست داریم . بکروکان بر من سپرده . اینک سالی است . نویدش بفرجام آمده . هر روزه پوشی می آورد . وام خود نمی گزارد . هر چند خواهش میکنم . که استواری از برای فروش کارد . یا خود در بازار فزایش آژر آید . بسرهم بندی افکنده . امروز فردا گفته . نه پول را می رساند . نه کروکان را بفروش میکذارد . یا بروز پول بنده را . با سود بر نهاد نمود آن . کار سازی کرده . کروکان خود را بگیرد . یا اینکه کار گزاران زیوارخانه . چیره ها را فروخته . هوده مرا گزارده . بازمانده را برایشان سپارند . را امروز آذر ماه بزود کردی : هفتم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(برخه)
جزئی
(روز واره)
جیره

(زده)
سند
(آوار)
تصدیق
(خنیده)
معروف
(کروکان)
رهن
(فزایش)
مزایده
(بروز)
اصل

همچنان

(ایفت می شود) آنکه از روی نوشته ورسنگ که در دست است . شش ماه شکاله . بدرو پنجره ساختن . درخانه سرکار بهروز کار خواجه (کرسیوز) در کار بوده . بلنج هفتاد و پنج تومان دستمزد میخواهم . تا کنون یکماه می شود . که هر روزه بی دریافت بلنج نامبرده میروم . بفردا افکنده . بزبان چرب و شیرین . روانه ام میدارد . از کار و زندگانی خود باز مانده ام . بهر کونه که در خور دانند . هوده این بیچاره بر کشته روز کار را . باز ستده برسانند . را امروز آذر ماه بزود کردی ۱۲۵۲ هفتم شهر رجب تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(ایفت کمترین منده (فرود) پور (خارکن) شهر یاری . از پیشگاه زیوار دستگاه آن است که : ار ساله اورمزد درور اسپندار منده ماء . هزار و دو بیست و چهل نه . بنام پرستاری و زاوری . بخانه سرکار نیک بختی یار (پرویز خان) اندر آمده . تا امروز که سه سال واندی است . چیرنی بر بنده جز خورش و پوشش . که آن نیر کهنه جامه خودشان بوده است نداده اند . از روی نامه مزدوری . بمر ورسنگان . و دستینه ایشان در دست است . بهر نیر سالی دوازده تومان . سی و شش تومان زر روا . بر این بنده توختنی است . درجه ان نان و نمک خواری . چهره شدن با ایشان را . تا نا وراست خوش ندارم . چه ایشان نیر . در میان من است و خدا . کسی نیستند که بخواهند . هوده چون منی را رسانند . از رسیدن بیستگانی دیوان در تنگنا هستند . کونه شود که اندک اندک . پول نامبرده بر بنده برسد . که بروزی روزانه کودکان بر خورده . آسودگی پدید آید . تا کاری از برای خود بخویم . و تنگ نانی بدست آورده . بسمیر خداوند کاران پوزش

(ورسنگ)

معتبر
(باز ستدن)
استرداد

(ورسنگان)

معتبر بن
(هر نیر)
قرار

(چهره شدن)

مواجهه
(ناور)
ممکن

(میان من و خدا)

بینی و بین الله

پذیرگوشم . رامروز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ هفتم رجب تازی ۱۳۰۰

بزان بزرگان

مازندستان پناه پردی دستگاه . ستوده دخت بافرخت شهریار دادگر . و فرهیده جفت نیکو بخت برآزنده دست مری . ترازنده . آیین سروری . میرزا (رخوردار) فرخ هنجار را کستاخی می رود . روشنی دیدگانم (داد بخش) در کنار دهکده دهدشت . چند هشت جو . از همه شش دانگ کشت گاه (چیده) نام . خداوند آب وزمین است . برنج بسیار . رنج بر و کشاورز بزد گرفته و از راه دور بدانجا برده . بیا به که روزی کودکان خانه را . بسنده شود . جو و گندم و کشت تابستانی . کاشته است . (تابشور) نام دهخدا . چند کس با خود گرفته . بر آن کشت اسب و استرانده . و کار بزرگ . بسنگ و خاک انباشته است . پدر بر پدر . برز بردستان . رستی ریز و مهرور بوده اید . در فرگاه داوری دستگاه . پدیدار است . که این جنبش کاشته درگاه والا . بدشیر آرزوی خدا . و دخلواه بار یافتگان درگاه جهان پناه میباشد . درخواست فرمان رفتن . به لایروب کار یز و داشاد شکست ورز می رود . که زیان پدید آورده را . تاوان داده . و کار بزرگ بکنونه نخست . باز آورند . و کوشمالی درست . بتابشور دهند . که دیگر با مردم نستیرند . و بزبان کمی نیاو یزد . پیش ازین کستاخی نمی رود . رامروز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲ هفتم جمادی الاولی ۱۳۰۰

فرشیم سیم . در وجر خواهی و وجر

چه میفرمایند . دانشمندان کزین . و آموز کاران راه دین : در اینکه کزاردن نماز آدینه و حشنها . جریده رواست . یا آنکه تا کز بر با گروه باید بود . بنکارش باسخ . کترین بنده را سپاسه دار

(مازندستان)

عصمت

(پردی)

خداارت

(روشنی دیده)

نورعین

(کشتگاه)

مزرعه

(روزی)

رزق

(دهخدا)

ضابط

(داشاد)

تلافی

(وجر خواهی)

استغنی

(وجر)

قوی

(بجشن)

عید

(جریده)

منفرد

(گروه)

جماعت

(ناگزیر)

لابد

(شنب)

غیبت

(پیشوای آمیغی)

امام علیه السلام

(توانش) (کرور)

اختیار واجب

(ژرف) (بسند)

احتیاط کفایت

(رسته) (نوله)

صف خطبه

(بایستینها)

شرایط لوازم

(بزان)

جماعت

(کشاک)

نیت

(موگده)

مطلق

(بیکاری)

مستحب

(پانسته)

معلوم . محقق

(فرگفت)

امر

(مرددریک)

ارث

(وَجَر) (آشوغ)

فرموده پادشاه از خدا و نزدیکانش جویند . بهر امروز آذرماه یزد کردی ۵۲

(باسخ)

نماز آدینه . در شب پیشوای آمیغی . چنانکه هو پداست . بگونه توانش بر کزیدن میانه آن و نماز پیشین . از روی کرور بودن یکی ازدو . باید خوانده شود : کسیکه آنرا خواند . نماز پیشین . بروی . از روی ژرف نکری کرور آید . کسیکه بنماز نیروز بسنده نماید رواست : در هر دو گونه . نماز آدینه . گزارده نشود . مگر در رسته برسان . بن نماز جشنها در نزد من . چنان است : گروه دوم نماز برده . نوله خوانده آید . هرگاه پیش ایست . دارای بایستینها همه باشد . بهتر آنست کشاک کرور کند : اگر باهنک و یژه نزدیکی کردگار بود بسنده است . چه بدرستی موه آهنک نزدیکی ببردان . در همه کارهای کروری و بیکاری پسندیده است . در هرگونه بهدان جز بیکتا بزدان نیست . بهر امروز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ پنجم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۰

ذکر

چه میفرمایند . رهبران راه بزدانی . در اینکه : مردی مرده . دو پسر وزنی آیین ازوی بازمانده است . زن کودک نوزار را بدریا اندر انداخت . زنده بودن او پانسته نیست . هرگاه زندگیش دانسته شده . زریا ماده بودنش پدیدار نکردد . فرگفت در مرده ریک او چیست .

(وجر)

هرگاه زنده بودنش پانسته نباشد . مرده شمرده می شود . و بمرده مرده ریک نرسد . و اگر زنده کیش دانسته شده . ماده وز بودنش آشوغ بود بخش شود . بسه چاریک رسد زریا

فتوی مجهول

باینکه : نیمه رسد ز نیمه از آن ماده برای او گرفته شود .
و گفته شده است بر آورده می شود . کار هوده او به پشت و پیمی
در آن نیست . و همه ایها ماج کواست .

همچنان

چه میفرمایند دانشمندان راه بزندان یگانه . و پروان دوازده
پیشوایان آزادی رسان . که آفرین جهان آفرین . برجان
پاکشان باد : در کیود هست و بود آفرینش جهان . و نوه
و باستان بودن آن . چه گروهی بر آند که : این کیهان سرگردان .
باتوان و توان بوده . و خواهد بود . چه هیچ خردمند هوشیاری .
مربینلاد . و کردش . و نهاد آزا . یاد گرفتن و دادن
توانسته . و نخستین روز . پدیداری و هنگام انجام . و پایان
سیاری آزا . و نمودن نیارسته است . بر هر های خردی
و آزمونی . با اینگونه سنگینی مردم در خو گرفتن بچیرهای
در بایست . و وا گذاشتن بستگیهای ناشایست . که می بینیم :
هنوز بر کزیده و نژادگان تازی . در انجیدن رو . و نوبالوکان
فرنگ . بچرب ساختن مو . و برخی از مردمان خاوران سوی
ایران . ب سرمه کشیدن چشم و ابرو . و کوه داشتن پوشش
پردکیان تا برانو . پرداخته . بادانستن بدنامی آن . نمی توانند
گذشت . تا چه ماه روز کار می باید . تا از کندم نان پختن
آموزند . و از پنبه و پشم . و کلاه و پیراهن دوزند . چه
اینگونه آفرینش . از هر چه آفریده جهوش . و توش تراست
چو جبه چهار روزه . راه زندگانی . و خوردن . و زیستن
خویشرا دانسته . از دشمن خود می پرهیزد . و بر زیر
بر مادر . در میان چندین مرغ میگزیزد . کودک دوساله .
مار جان گزارا . با مادر مهر افزا . جدائی نشناخته و آتش

(ماجکو)
مروی
(کیود)
ماده
(رهبر های خردی)
دلایل عقلیه
(آزمون)
تجربه
(در بایست)
ضروری

(نژاده)
نجباء

فروزان . از دانه انار و زهر زندگی فرسای . از نوشداروی
خرمی آرای بازماند . اینگونه جانور . در زندگانی ده هزار
سال . بگفتار باسیم آدرخشی دور کو . و راه آهن سبکرو نتوانند
رسید . هر آینه روز کار جهان بی پایان . و باستان است . که در کردش
تنائی و اندیشه مائی . روز آرشى مردم . از درازی بدین باب و توان
رسیده که بکسر نهروهای منشی از دست پناد و کرما و آب . و آدرخش
بدان شفت و روشنی را . بپرستاری خویش . باز آورده است .
واز اینرو آزا . جز آغاز و جز انجام انکاشته . روش و جز بدین را .
بایسته منش آفرینش سه پور دانند . و پاره بر آند . که جهان پویان .
نوه و پدیدار . و چون دیگر آفریده آفریده کار است . و جز
آن نیست . که راست بود آمیغی را . فروزه وابسته بود است .
و فروزه آفریده کاری . که یکی از زایهای کردگار کرد کراست .
هم با بود او در نمود است . و بهیچ گونه نیساید پیش و پس
در میانه نتوان داشت . تا او بوده . جهان بوده . و تا هست
خواهد بود . فایده . پاره شناسوران یکتائی . می سرایند
(خدایا بلندی و پستی تویی)
(ندانم چنی هر چه هستی تویی)
دیگر روشنگرهای آوار داران بیاستنائی . خود از اینرو
در این گفتار . هویدا و روشن است . دیگر آیفست پیر پاداشتن
هیچ گونه رهبر . نیاز نمی افتد . آنچه باندیشه آمیغ پیشه .
در رسد . تکارش دهند . و مزد آزا از خدا و خداوندان کرایش
ان درگاه دانند

همچنان

درخواست می رود از دانشمندان دین همی . و جانشینان دست همی .
در باره شن که در جامه دوخته . یا ربالا پوش آویخته .

تلفراف
(باستان)
قدم
(کردش تنائی)
تغییرات جسمانی
(اندیشه مائی)
بقای افکار
(نیروهای منشی)
قوای طبیعیه
(پناد) (شفت)
هوا علو
(سه پور)
موالید ثلاثه
(جز آغاز)
اول لا اول له
(جز انجام)
لا یکنائی
(بایسته)
لازم
(راست بود آمیغی)
موجود حقیقی
(زاب)
صفت
(کردگار) (نییاد)
فاعل تمیز
(شناسور)
عارف
(یکتائی) (شن)
وحدت صدف

و یا بکر بیان و همیان اندر بود . با آن بنگاز توان ایستاد یانه .
 هر چه خدا خواسته . و خوشور بند آراسته است . بدو وازه
 در بالای درخواست . نویم نزدیکی کردگار بر نکاشته . مزد
 از خدا و نزدیکانش خواهند
 * فرشبم چهارم . در دنیا *
 (بهره نخستین دنیای کشت و زندان و بارکشان)
 * اوست هست یکتا *
 - دنیا -

بنام نایب شت و یزه دبسته شهر یار بختیار بهروزی پرکار زوار
 هنجار (ناصرالدین شاه قاجار) که تخت خسرویش برجا .
 و اندیشه هوده گذاریش درجهان . همواره کار فرماباد
 (روزمه بهرام روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ بهمنه پنجم
 رجب المرجب نازی)

برهم پیوست . انجمن اشکی بود . از سر کار یزدان یار
 برخوردار (میرزا پیروزمند) کز بود . و خواجه (نیرو یار) و خواجه
 (مه نبوش) و خواجه (ایزدبخش) و خواجه (بلان توش)
 اندام همیشگی و (میرزا پلاتون) نویسنده دیوانخانه زوار
 دولت جاویدی پرکار در و یزه نشستگاه داوری
 آغاز بز نشت و وارسی کرده . خواهنده و خوانده شده
 اندر آمدند . و هر یک در جای خود رمارم در سند لها نشستند .
 در خواست نامه خواهنده . رو بر و خوانده شد که : نالش می
 نماید از خواجه (زر اندوز) باختری نخست اورا . پیرهیر
 کاری و هیرسانی فریفته . سپس سخن از کیمیا و اکسیر بمیان
 آورده . هست و نیست اورا گرفته . پیروز نشرا . به بستر
 ناخوشی در افکنده است . بولهای رفته و پاداشن کنه کنه کار را

(وازه)
 کله
 (دنیا)
 اعلام
 (بارکشان)
 اعمال شاقه

(کر بود)
 رئیس
 (اندام)
 اعضا
 (همیشگی)
 داعی
 (نشستگاه)
 مجلس
 (داوری)
 محاکمه . مرافعه
 (ز نشت)
 رویت
 (خواهنده)
 مدعی
 (خوانده شده)
 مدعی علیه

خواهد . پرسیده شد . جز اینکه نوشته است . جستند دارد
 یانه . کفتا سخنی دیگر ندارد . چگونگی از خوانده شده
 پرسیده شد . بداشن پیرهیر و نیکوکاری . سپاسگزاری کرده .
 در کار کیمیا یکباره ازندان نموده . آگاهی نداشن از آنکار را پیش
 آورد . چون رفتن بخانه خواهنده و در آنجا ماندن را خستو
 کردید . و کواهایی که اورا . در خانه درخواست گذار .
 در کار تابدان و دم . دیده بودند . در فرگاه یازند انجمن .
 کواهی دادند . کان راستی کفتار نالشکر . نیرو گرفته .
 باز دید دست و پای بدکان کرایندند . پدیدار آمد . که جز روزه
 و نماز بکار دستی هم می پرداخته است . زیرا سر انکشت
 بزرگ . پینه بسته . و برخی از سر انکشتان دیگر نیز سوخته
 است . پس از کفتکوهای پیشمار . بکاردم و تابدان نیز خستو
 کرده . کفتا . خواهنده نامبرده . اورا بدان کار باز داشته
 است . دو کس دیگر از روغن کیران . که خود زر اندوز بر آنان .
 زر خفچه فروخته بوده است . آزر کشته . گذشته را رو بروی
 او کفتند . و بکفتار خود اندر افزودند . که او از ما
 هرزید خواست . بیول اورا دستگیری کنیم . در بتگاه ما
 جا گرفته . اکسیر بسازد و بیاموزد . بیچیری ما را از فسانه
 و فسون او پرماس داد . سپس آن ناچار خستو بداشن دانش
 اکسیر کرده . همه کفتار خواهنده را آوار داشته . کنه برزن
 دشمن افکند . اگر چه هستی کیمیا . که مس و آهن زر
 کند . در نزد خردمندان با کیش و آیین . ناچار باید در نزد
 پیشوایان آمیغی . و آزاده مردان راه یزدان باشد و بس .
 هیچگونه هکوی در کاست کفتار زر اندوز نماند . پن از برای
 اینکه . همه سوار شورش شهر یار داد گذار . آمیغ کار

(جستند)
 مطلب
 (ارندان)
 انکار
 (فرگاه)
 حضور
 (یازند)
 هیئت
 (روغن کیر)
 عصار
 (هرزید)
 اطاعت
 (فسون)
 حيله
 (پرماس)
 نجات
 (پیشوایان آمیغی)
 ائمه علیهم السلام
 (آزاده مردان)
 اولیاء
 (کاست)
 کذب

پدیدار آید . که کرد گفتگوی مردم گوشه بر نکرده . از
الفحج مردی یار خویش باز مانده . زر و خواسته خود را با آتش
نسوزند . رسانه و افسوس نیندوزند . بروی فرمان رفت :
در آوند بیست روز . که خودش در فروکش ساختن است .
در نزد پرگزیده انجمن (میرزا یلان توش) چند دانه کنندی
بسازد . در سر نوید چون از هنر نامبرده بی بهره آمد .
پولهای خواهنده را . از جای سپرده باز خواسته . در فرگاه
انجمن بر او شمرد . پن چون بکاری . تا بدینجا به آزار ناهنجار
کستای کرده . در کشور همواره در گردش و زیان اندیشی
مردم است . از روی بر نهاد زیوار بنیاد . باید بسزای در خور کار
و کردار خود برسد . بگونه که در بندیکسد و نود و دو هر نیر
یافته است . سزای او را که کشتن است . تا او از خوی بد .
و بندگان خدای از گزند او برهند . بزندان جاویدی فرود آورده
بادهشت رای دینسارفت : که تا جاندارد . در زندان بزرگ
شهر یاری . بکیفر بارکشان کرفتار آید . در هر کنونه فرمان
سایه بزندان با فرو توان راست . سالمه بالا

همچنان

(اوست زنده پایا)

(دینا)

بنام همایون شت و بزه کیخسروز بواز پرور داد کرد پیداد شکر
(ناصرالدین شاه قاجار) که روزگارش دراز . و تخت پیروز
بختش . جاویدی ساز باد .
روزمه اردروز آذرماه بزاد کردی ۱۲۵۲ دهم رجب المرجب
تازی سنه ۱۳۰۰

آزیر ستاو بز ستقرسای داد فرما . آوردند (تیرچک) نام .

(الفحج)
کسب
(آوند)
ظرف
(چند)
مقدار

(بارکشان)
اعمال شاقه

(زنده پایا)
حی القیوم

(ستقرسا)
جنائی

پور (مهور اورنگ) و رارودیرا . بابرکه های باز بست نشستگاه
پژوهش نخستین پایه و اوسه . خداوندان دستینه پایان دینا .
از گز بود و اندام همیشگی . برکه هارا . بگونه باریک بینی .
و ژرف نگری . و ازه بوازه خوانده . از کنه کار تبه روزگار .
باز پرسیدیم . بر همه کنونه گذشته . و گزارش نوشته . آوار
آورده . بدینگونه خست و کشت : (خرد آموز) کشته شده .
روزی در بازار . بدود شام زن و فرزند داده . و بکشتن رسانده
است . از اینرو . بروی بدکائی داشته . و هنسکام دست یافتن
می جسته است . که بدمارش کام خویش بر آورد (از روز گفتار
او پرسش رفت . میگویدشش ماه . و چند روز . تا روز پدید
آمدن . نوه اندوه شوه گذشته بود . در پانچ چرا همان دم
اورا . بچاندار نداد . و در این دیرند فروکشی . بروی نکشاد .
سخنسان خرد ناپذیر . از دست دریغ داشتن . پیروی گفتگو
کردن . و از کار بازماندن . و نحواستن بی آروغی او و خویشتن
سخن میراند . و گواهی نیر بر گفتار او . که بگفته خودش .
در بازار بزبان آورده ست . ندارد) تا روز چهارشنبه سروش
روز دیماه بزاد کردی . در گوشه کوچه سوزنکران او را
تنهاده . با کردی . که در آوند این دمانکش . از بی کشتن او .
با خود همیداشتم . بکرده اش نواختم . فریاد و زاری بر آورده .
و باوری و یاری خواسته نیافت . زینهار خواست . دشنه را
کشیده . بدل اندرش فشردم . دهی چند شمرده بمرد . تیغ را
هم بر سینه او نهاده کر بختم . جانداران کوی . از بانگ او آکمی
یاخته . در پییم افتاده . بگرفتند . در درندی . که بکینه توی
اورا کشته ام . در دیرندشش ماهه . مرا . پیمهران سقران بازه کاران .
بیکجا . در زندان . نگاه داشته اند . بر ماس خویش . و باداشتن

(پژوهش)
استجواب

(دمار)
هلاک

(درند)
صورت
(بزه)
اثم

مردمان بدکش را • که بر من چنین ستمی • روا داشته اند •
 خواهانم • در کاخ آسایش • که برای گفت و شنود • کرد
 آمدم • پاره را • اندیشه بر آن شد • که بنامبرده آگهی داده
 شود • اینگونه مردم کثی • در نزد و خشور بند • و بر بسته
 ایران خداوند • کشتن بیرون از هجرات است • و کشته
 بناچار • شله خواهد شد • شاید از گفتار خوبش بر کشته
 و آبیغ کار • چنانکه بایسته است • پدیدار آید • که فردا در روز
 پرسش • در خور سزا و نکوهش نکریم • به نشسته بر کشته •
 چگونگی را بر او گفته • از کشته شدنش سخن را ندیم • باز بر
 همانگونه • با وار کشتن او ایستاده • باز سر آیدن گذشته •
 کار نامه خواندن گرفت • در خوبی بودنش • از روی خون
 گرفته کشتن • دیگر هیچ گونه • هکوی و کان نماند • بد هشت
 رای بازند ستاویز ستمسای • باروایی باز دید نمودن دینا •
 هر نیر داد • که تیر چنگ • نامبرده • پوریست و پنج ساله مهر
 اورنگ و رارودی • زائیده شده ساله هزار و دو بیست و بیست
 و هفت یزد کردی • در خانه پدرش که در کوی (باز بوز)
 تهران بر آورده است • از روی بسیج • و آهنگ (خرداموز)
 بر کشته روز پور (سهلان) در زیر کسی و دو ساله بود
 کشته است • پاداش او از روی فرمان یزدان • و بر بسته هوده
 پیوسته ایران • کشتن در میان گروه بگونه آشکار است • که
 شوه پند دیگران • و بند سر کثی ستمگران کشته • از بد
 اندیشی بکابنه چنین پیش آمدی • پندیشند • بدی بر خواسته •
 و جان کسی نکرینند • سالمه بالا

(شله)
 قصاص
 (کارنامه)
 فخریه
 (هکوی)
 تردید
 (بازید)
 استیناف
 (درزی)
 خیاط

بهره دویم دینای هوده جوتی
 * اوست یکتا یزدان بهدان *
 (دینا)

بنام همایون شت و یزه دیسه خسرو داد کستر بادرام پرور
 (ناصرالدین شاه قاجار) که کشورش جاوید • و لشکرش
 یزدان هرزید باد • روز مه یکشنبه • بهرام روز آذرماه یزد
 کردی ۱۲۵۲ پنجم رجب المرجب تازی سنه ۱۳۰۰
 انجمن داوری فراهم آمد • در زیر کز بودی سرکار
 برخوردار (میرزا پیروزمند) باندامی خواجگان هوده دان
 (مه نیوش) (ایزد بخش) (یلان توش) (نیرو یار)
 و نگارندگی میرزا (پلاتون) نویسنده داوری گاه دولت جاوید
 پایگاه • آژیر آمدند خواجه (رسته در) نالشکر و (شیرواژن)
 رمش آهنگ • و برکه و نوشنهای هر دو • که در فروکش کنه •
 و رمش آن بدستگیری انجمن پژوهش • نکارش یافته است •
 خوانده آمد • از هر دو سو • بازمانده در گفتگو داشتن پرسیده
 شد • گفتند سخن آن است • که در برکه های نامبرده نکاشته
 آمده است • دیگر هیچگونه گفت و شنودی ندارند • خنج
 گفتار خواهند خوانده شده چنان است • که شیرا وزن از برای
 نتوختن وام خویش • با کرد بران که در دست داشته است •
 سر رسته در را شکافته است • از سوی دیوان • و در مان
 پزشکان • زخم او بهبودی یافته • اینک زر بوام داده خویش
 و بهای زخم سر را • بگونه آیین فرمود • و و خشور بند نمود •
 میخواهد • رمشکار اگر چه هنوز از در ارندان است •
 از برکه های باز پرس • راستی فروکش نالشکر پدیدار است •
 در کاخ کنکاش • بد هشت رای و اندیشه • بر آن هر نیر رفت •

(بادرام)
 رعیت
 (کز بود)
 رئیس
 (داوری گاه)
 محکمه
 (رسته در)
 صفدر
 (رمش)
 سلب
 (برکه)
 ورق
 (پژوهش)
 استجواب

که در هر کنونه کار کنایه . بر کارهای داد و ستدی .
چنانکه جان را برخواستہ برتری است . پیشروی دارد .
نخست باید انجمن ستقرسا بدینکار واری کرده سپس
بدایره هوده گذاری فرستند . هر نیز داوری . آشکارا هر
دوسو خوانده شد . هر یکرا . که آرزوی دریافت بیرنگ
بود . در پیکره رسانیدن سوغه آن . با وار رسانیده . بر او
باز گذارند . ساله بالا

همچنان
(اوست داور یکتا)

- دینا -

بنام همایون خداوند بیهیم وافر (ناصرالدین شاه) داد
کر که تیغش برا وکشورش آباد و پایا باد
بکابنه آمیغ کزینته واری ستاویز هوده خیر بهوده
کر بز . اشکیود از کز بود . و اندام شکله . و نگارنده رسید .
درخواست نامه (میرزا ادهم) خواهنده . و پامیخ خواجه
(کهر سود) رمش گزارنده . و پس از رسیدگی همه برکها .
در چهر هر دو نامبرده . خوانده شده . از فرو کشکار .
چگونگی کار . از نو پرسش رفت . همان چستہ نکارش رفتہ را .
بدینگونه بر زبان راند که . بلنج شش سد تومان . زر سرہ
کشور روا (بکهر سود) وام بسود دا دو ستدی . از روی تردہ
ورسنگ . بمهر گواهان سنجیده . وام خواهم . از در آردان
برآمده . هیچگونه دمسازی . در رسانیدن . پول نامبرده
غنی نماید . پول را باسود آن . و زبان از اینرو پدید آمده
و آیدہ را . از هزینه داوری . و دینا . و مزد نگارنده و کاشته .
آنچه شده و خواهد شد . میخواهد . خوانده شده در برابر

(سوغه)
رسوم
(آوار)
تصدیق

(دمسازی)
موافقت

درخواست و گفتار او . باداشتن آوار . بانسکه نکاشته
و دستینه و مهر از اوست . بدینگونه بهانه جست که . نکارش
از آن اوست . بن نویم مشخ و ورزش نوشته است . و مهرش را
نیز دزدیده بیای آن برنشته اند . ازوام و چگونگی آن .
آگاهی ندارد . هم بولی به بها . و پیشادست . از او نکرفته است .
چون نگارنده سمیره اوست . و گواهان نیز . مردمان ورسنگ
بافر و هنکنند . زبانی نیز . سفرنگ برنگاشته را . آوار داشته .
بدهشت رای هوده پیرای . حال بر آن رفت . که پروز پورا
با پایه و هزینه گذشته . و آیدہ . و دینا . و ستاویز .
و دو بیرنگ . که بهر دوسو باید داده شود . از وامدار بازستده .
بواخواه رسانند . روزمه ارد روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲

و ۱۰ رجب المرجب سنه ۱۳۰۰

کز بود اندام

(پیروز مند) (خواجه پروز) (خواجه سیمخوار)
(خواجه یاد کبر)

نگارنده

(میرزا هوشنگ)

(بنهم در . در پیوند و پیمان زنا شوئی و هماسی

و خرید و فروش و مانند اینها)

(فرشم نخستین . در پیوند و پیمان زنا شوئی و هماسی

(نخستین بهره . در زنا شوئی)

(اوست والا یزدان)

پس از ستایش یکتا پروردگار آمریش بخش آخشیمان
کوهری . و آرامش رسان دوری آهنگان جان و تن . بمهر پروری .
که جمهرز را در دین سہی بر بہدینان ناروا ساخته .

(سمیره)
خط

(پایه)
فرع

(کز بود)
ریس
(اندام)
اعضا

(جمهرز)
زنا

زنا شوئرا از پی فزونی شمار بندکان نیکو کار بفرگفت فرمازوا
 ناگزیر و دروا داشت. درود یزدان بر کزیده ناوران. و سرنامه
 و پایان پیامبران که: هر تاسی را بد. و زنا شوئرا شوه خوشنودی
 خود گرفته. و نیایش پیره پیوسته او و نژادش که. دوازده
 گانه پیشوایان راستین. و چم و چرخه آن نکین مهین. و رهبر
 نیکو بندکان درگاه جهان آفرینند. نکاشته می آید که: آژیر
 فرگاه دانشمندی راه خدا. و نشستهگاه فرستاده با آب و جاه
 گردیدند. ستوده کاران بهروزگار. خواجه (خدایار) پور
 (دانشیار) نهاوندی. کاشته (میرزا دلاور) پور (هامان)
 خرم روان برو کردی. و (خواجه شهباز) پور (هامان)
 یزدی. کاشته پردکی پوشیده رو. جهان بانو دختر ستوده
 کوهر سرکار بهروزگار. (بهرامخان) پور (دشمنکبر)
 مینونشین کرمانی. و بزنی خواست خواجه (خدایار)
 دوشیره نامبرده را از کاشته او. سپس پذیرفتن وی. پسر
 و دختر را بدستگاه ویژه پرستاری راه یزدانی خواسته. چگونگی
 خواستکاری و پذیرفتاری پژوهش رفته. بهمداستانی هر دوسر
 و کواهی آژیران فرگاه. بنیان زنا شوئی بفرخجستی بچهارسد
 و پنجاه تومان زر روا. و یک جلتا کراسه بسیره خوشنویس.
 و یکجوش انکشتی سد تومانی. از هر گونه کوهری که
 بوده باشد. و بدست آید. نام کابین و دو بست تومان زر پیشین
 شیر بها که هزینه وردک خواهد رفت پیوسته گردیده. این
 پیوند نامه نکاشته آمد. امیدواریم که یزدان بهروزی رسان.
 آنان را دمساز و دلنواز یکدیگر داشته. روز شان بدروود
 و رود شان باشماره و پرسود دینی و کیهانی فرماید. تراج مهر

اسفند روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ سیر دهم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(دروا)
 ضرور
 (ناوران)
 ممکنات
 (هرتاسی)
 رهبانیت
 (همداستانی)
 رضا
 (فرخجستی)
 مبارکی
 (جلتا)
 جلد
 (کراسه)
 قرآن
 (جوش)
 حلقه
 (سیره)
 خط
 (کابین)
 مهر
 (وزدک)
 جهاز
 (تراج)
 آمین

همچنان

سپاس مر ایزد والای بی چند و چونیرا سزاست. که بفر
 گفت شو. جهان برپا داشته. و آزا بهفت پدر که روشنان
 تاباند بیاراسته. بچفتی چارمادر. که بانوان ایوان آفرینش
 و دیدگان کیهان دیدار و بینشند. سه پور کرا نمایه با کدش
 فره وهران کافی ورستی و جانی پدیدار آورده: پامانیرا
 بچفتی خواستی. جدا شناسی داده. ورستی کرو بوزرا.
 بگونه مردمی بخشیده. برتری و فرمازواتی همادی بر همگان
 روزی فرمود: چه اینرا بدرند خویش بیافریده. آینه
 سان خود را در او دید. و گروهی را بنزدیکی خویش خوانده.
 بنام پیران و رهبران و آزاده مردان بر کزید. راه و رفتار
 دوجاهانی بر جهانیان بدستگیری ایشان پرا کند. پیغمبر تاز برا
 در آئینان. بردست برتری و مهمتری نشاخته. کارهای شدنی
 یکسره برداخت: چه راه راستین باوی. از سوی بالا بر این
 خاکدان کشوده شده. با دوازده چراغواره جانشینانش
 تیره دیده خاکیشان. روشنی در خور برهم بسته. از کوردلی
 و آواری رسند. چون پیروانرا بکرور و جنب یزدان وشت
 و خشور بهسدان. کار کردن از در در پایست دین سهی است.
 و نیمبر پسین دمان. دوری از هر تاسیبیان جسته. (النکاح
 سنتی و من رغب عن سنتی فلیس منی) فرموده است. تویم بجای
 آوردن فرمان. بهسری خود در خواست نمود. بالا جایگاه بلند
 دستگاه ستوده کردار بهروزگار (خواجه اسفندیار) شاهرودی.
 دختر پردکی سرکار استوار در بار شهریار (میرزا یادگار) لاله
 پشمی را. و پس از زبان دادن ایشان. پذیرفتن خواستکاری.
 خود ماژدستان پناه. که بکل چهر نامدارست. خوانده شده.

الله تعالی
 (چارمادر)
 عناصراربعه
 (هفت پدر)
 ابا و علوی
 (سه پور)
 موالید ثلاثه
 (اکدش)
 مزج. خلط
 (فره وهران)
 ارواح
 (کافی) (رستنی)
 چاد نبات
 (جانی) (جنبش)
 حیوان حرکت
 (خواستی)
 ارادی
 (دزد) (همادی)
 صورت کلی
 (جدانشناس)
 امتیاز
 (رستی) (نشاختن)
 نعمت نصب
 (کرویز) (گونه)
 ناطقه نوع
 (آزاده مردان)
 اولیا
 (چراغواره)
 مشکوه
 (چنب) (بسین دمان)
 سنت آخرالزمان

سنت آخرالزمان

(نامدار)

مسمی

(جفتی)

ازدواج

(مازندستان)

عصمت

(بهرمان)

یاقوت

(پهروزی)

اقبال

(ورنهاده)

واقع

(ورارود)

ماوراءالنهر

(جلتا)

جلد

(تراج)

آمین

پذیرفتن جفتی باخواجه اسفندیار . در نزد کواهان ستوده .
که بفرگاه داوریکاه اندرند زبانداز . و پیوند زناشویی نجیستی
و پهروزی . بدینگونه بسته شده . پنجاه تومان بنام شیربها .
داماد برای هزینه سور بشمارد . و کابین را . چهار دانگ از
مهر آباد نام ده خود . ورنهاده در پر کنه و رارود . بایک
جلتا کراسه نکاشته . و یکجوش انکشتی بهرمان . بارزش
پنجاه تومان . بر خود گرفت مکنه آیین بهین . گفتار فرهختی
یار گزارده آمد : مهرشان روز افزون . وزاد و نژادشان از شماره
بیرون . و تندرستیشان روزی . و بدخواهشان همواره زار
وز بون باد . تراج . مهر اسفند روز آذرماه یزد کردی سیردهم

رجب نازی ۱۳۰۰

(دکر)

بنام یزدان مهربان

داماد بیوک
بالاجه والادستگاه (فرخروز) مازندستان پناه مشکو جایگاه (ماه چهر بانو)
پورکین توز) کرکائی دخت بافرهخت پهروزی کار بختیار
(ارد شیرخان) کال آبادی
کاشته کاشته

زن

مرد

فرجاد دانش نهاد (آخوند منلا نیکومنش بادین و دانش نورو زخان
(شمشاد) زنکانی الوندی

کابین

بلنج نود تومان زر سره شاهنشاه دین پناه (ناصرالدین شاه) که
شاهیش تاج جهان هست بر پا . و فرمانش تاج جهان است بو یاباد
ویک جوش انکشتی بهرمان . که در انجمن باز گزارده آمد .
در هر کنونه بتندرستی و فرخجستی و نوش و توان . و کودکان

مروشی روان دیر و خوش زیند . تراج . مهر اسفند روز
آذرماه یزد کردی ۱۳۰۴ سیردهم رجب نازی ۱۳۰۰
کوا

میرزا آذربرزین میرزا شیدوش منلا کسشم خواجه زراسب
کنخدای کوی پاکار کوی بوی فروش یاور
دویم بهره در هماسی
(بنام ایزدی انباز)

بنام هماسی و انبازی . در بستند . ستوده کاران . و پهروزی
یاوران . خواجگان فرو بار یاب . از مهر جهانتاب باری .
(نستین) پور مهین (شمیرای) شیرازی . (وهامان) پسر (اردلان)
خراسانی . و نوش (آذر) پسر فرود تبریزی . ب سرمایه سی
سد هزار تومان . که اینک در برابر هم سنجیده و بر هم ریخته
و آمیختند . بسودا و داد دوستد کالای خاوری و باختری پرداختند .
در تبریز و تهران و اسلامبول . سه خانه کشوده . و هر یک
از همالان نام برده . بهمان رده . نستمین در تهران و اردلان
در تبریز . و نوش آذر در اسلامبول . بخربد و فرستادن دست
یازیده . و همادی و پاز نازی داد و ستد را . در انکاره رسید
و رسانیدن تاریک و روزنامه . و درآمد و برآمد سود و هزینه .
که افزاز از هر یکی سه شیرازه هیژده جلتا شماره دار . بمهر
سرکار سود آوری دیوانی . و مهور دستینه سه کس همالان .
که بدین فرمود برزده . و نکاشته اند رسیده . نکاشته در هر سه
ماهی یکبار بالیده و ژاو کار و کردار بر یکدیگر فرستاده .
و در پایان هر سال . اماره را از روی پاز نازی خرید و فروش
پروزمه و جابجا . زبان دار و کویا بر یکدیگر رسانند .

(فروبار)

فیض

(همادی)

کلی

(پاز نازی)

جزئی

(رسید و رسانید)

ارسال و مرسل

(درآمد)

دخل

(برآمد)

اخراج

(افراز)

جمع

(انکاره) (تاریک)

دفتر مسوده

(جلتا) (شماره)

جلد نمره

(فرمود)

حجبت

(بالیده) (ژاو)

خلاصه

(ساک)

فسخ

(کازه)

مقام

(روزمه)

تاریخ

بیان چگونگی هنجار روزگار هماسی . در بندهای چهارده
 گانه زیر نمودار است . از آرزو باید رفتار شود . و سود
 وزیان بگونه برابری و برادری . در میانه بخش یاب خواهد بود
 بند نخستین بند بیجان هماسی در میانه ماسه کس . از امروز تا
 ده سال . پاینده است و از هیچ روساگ پذیر نخواهد بود
 (بند دوم) پول همواره از کازره فروش . که تبریز و تهران است
 باسلامبول که جای خرید است . روانه میگرد
 سیم هماسان تبریز و تهران هده سفته بولی باسلامبول دادن
 ندارند
 چهارم نشاخته در اسلامبول . هده پول سندن .
 و سفته دادن با نوید که دردم رسید پیشادست نتواند بخوانند
 دارد
 پنجم خانه در اسلامبول . در هر دو ماهی باید بکوه کلابخانه
 بتریز و در سه ماه تهران . در کتونه که باز داشت تا که پدید .
 نیروی چیره و ونشی . از دست برف و باران و مانند آن رخ
 نماید برساند
 ششم بارخانه جز جامه فروشی . از بلور و آبکینه . و مانند
 آن ها سالی یکبار است
 هفتم از ایران آنچه خواسته شود . سالی یکبار .
 از کسرتنی و پوشیدنی و دوبار از دیگر چیزها تواند شد
 هشتم خانه اسلامبول . نمونه های فرستاده از تبریز
 و تهران . چه جدا گانه . و چه با آوار یکدیگرشان . رسیده
 باشد . باید پذیرد و خریده بفرستد
 نهم خانه اسلامبول . بی آوار خانه های تبریز و تهران .

(ساک)
 فسخ
 (بازداشت)
 مانع
 (نیروی چیره)
 قوه قادره
 (منشی)
 طبیعی
 (آوار)
 تصدیق
 (هماسان)
 شرکاء

که کازره فروش است . چیر تازه نتواند خرید . هرگاه خریده
 بفرستد هماسان دیگر . در پذیرفتن با تواند
 دهم هزینه هر کس . در بیرون از خانه داد و ستدا کر چه
 یک همرس بود . بیای خودش است . بدرآمد و برآمد هماسی
 اندر نمی آید
 یازدهم فنوذهای دادوستد . از سفته و چک . و دریافت
 و باز یافت . و نکارش میانه هماسان . و جز آن آنچه نکاشته
 می شود . بمر با گذاره . (هماسان نسبتین و برادران) همین
 سان . که در اینجا زده شده است . با زاکاب رنگ بست .
 و دستینه هر کسی نیز باید بفرنود . گذاشته باشد . و هر چه
 بجز آن باشد . از پایه پذیرائی بدر است .
 دوازدهم در پایان هر سال . سود پدید آمده در انکاره همدادی
 سه گانه . نختی سرمایه شده . بانکارش آگاهی بخشی . و پاسخ جدا گانه
 با خواهد گرفت
 سیزدهم هر گونه هزینه . که در کار هماسی . در جاهای
 سه گانه . و جز آن بهم رسد . بیای کار . و پذیرفته است
 چهاردهم هرگاه در پایان ده سال . که پس از یک سال رسا .
 از امروز خانه های سه گانه کشوده خواهد شد . یکی یادو از
 دیسه های نامبرده . جدا شدن خواهند . باید دو سال پیش .
 بدیکر همالان . آگاهی داده . و از کامه خود در همان هنگام
 بستن و دآوری شارسائی . که در آن است . آگهش داده بکارد .
 در هر کتونه بزندان نیکی ده و روزی رسان . پایندان کار کنان
 باخرد و بهره یابان راستخانه داد کراست . و فرخی و فرخجستی .
 هر آینه همزاد هماسان . با سروداد . و همدستان بکوشش
 هده بنیاد خواهد بود . دی بمر روز آباغاه بز کردی ۱۲۵۲

(هماسان)
 شرکاء
 (همرس)
 دینار
 (فنوذهای)
 چک
 (زاکاب)
 مرکب
 (رنگ بست)
 ثابت
 (انکاره)
 دفتر حساب
 (همادی)
 کلی
 (دیسه)
 شخص
 (پایندان)
 کبیل
 (راستخانه)
 مستقیم الاطوار

(چینا)
مسبب الاسباب

(ورنهاده)

موضوع

(حال)

قرار

(تذکرو)

صندوق

(پوته)

بخزن

(دهشت)

اتحاد

(اندیشه)

فکر

(انکاره)

دفتر

(تاریک)

مسوده

(روشن)

میضه

(زاو)

خلاصه

(کارکرد)

عمل کرد

(کرته)

طرح

(پشتی)

استظهار

(ساک)

فسخ

(بنام یزدان چمننا)

پیوند هماسی بستند . نیک اندیشان سہی کیشان .
 خواجہ (ماہیار) خرم آبادی . وخواجہ (بردار) سمنانی .
 درکار خشکہ بار فروشی . کہ در دوسکوی ورنہادہ درچہار
 سوی بزرگ . وپہلوی در عزت شاه نشسته . بکار دادوستد
 کوشیدہ . سود پدید آمدہ را . بہر مایہ کہ کرد کار روزی کنند .
 در سرسال برادرانہ بخش کنند . سرمایہ ازہال ہر کسی .
 یک سد و پنجاہ تومان . سی سد تومان زر روا برہم آمیختہ .
 در تہنگوی آہن . کہ در نیم شاہ . در پوتہ ستودہ کار .
 درستی ہنجار . (خواجہ جہانسوز) سودا کر ہمدانی .
 گذاشتہ اند نہادہ . و بیجان آبازی چنان است . کہ خرید
 باید بیکرونی رای ہر دو شدہ . پس از گفتگو ودہشت
 اندیشہ کہ در انکارہ روز نامہ نکاشتہ و بدستینہ ہر دو
 میرسد خریدہ شدہ نخت روزنامہ تاریک و روشن آن
 روز ہر دو رفتہ . در نامہ بزرگ امارہ بکلک در آمدہ و در ہر
 ششماہی زاو کار کرد . از سود و زیانرا باز دید کردہ بہر راہی
 کہ بہتر و سود مند تر آید . از برای رفتار ششماہ دیگر کرتہ
 ریختہ . از روی آن بہ پشتی کرایش یکستا پرورد کار بکار
 کوشند . ہر گاہ خدای نکرده . نمونہ زبانی رخ نماید بساک
 ہماسی در ہمان دم . بدینکونہ توانند پرداخت کہ . یکدیگر را
 آگاہ ساختہ . سکوها را بستہ بامارہ نشستہ . در آوند یک
 ہفتہ . بہ سرمایہ و خواستہ در میانہ واریسی نمودہ . دادوستد
 با یکدیگر را بریدہ پایان رسانند . کہ فزون از آنچه شدہ است
 کم و کاستی پدیدار نیاید . اگر بخواست خدای مہربان . کار

بخوشی و بہروزی گذشت . تا از یکسوی پایش نکذاشتہ .
 شکولیدن امارہ خواستہ نشود . پیوند ہماسی بر جا و بر
 پا خواهد بود . پوشیدہ غاند کہ نامہای . درآمد و بر آمد
 و ہزینہ و سود . یکسرہ مہر شدہ بہر دیوانخانہ دستوری
 سودا کری است . باید نکارش در انکارہ ہا بکونہ آیین داد
 کشور شہریار داد کر . بودہ بیرون از ہنجار کار گذاری
 ہماسی . چیرنی در آنها نکارش نیاید . اورمزد روز دیماہ
 زد کردی ۱۲۵۲ بر ہمنہ رجب تازی ستہ ۱۳۰۰

✽ فرشم دوم . زدہ خرید و فروش . و مزد ✽
 ✽ و مزدوری . و بخشش . و بازداشت . و مانند آنها ✽
 (فرمود آیین فرمود)

بفروخت بہ بیجان توانش ساک . در رسانیدن شیان .
 از کونہ نکارش تادمان کش ششماہ رسا . والا پایہ کرائیہ
 (شہیر) تیورور . آرمیدہ در کوی پنبہ ریسہ . یکدرخانہ
 و باغچہ در آن کوی دارای دودستگاہ بیرونی و اندرونی .
 و آخور و بارہ بند و آشپزخانہ . و اراہ خانہ خود را . با ہمہ
 آنچه بدانخانہ از رہگذر و چاہ و مانند آنها و ایستہ است
 ببلنج نہ سد تومان زر سرہ (ناصری) کہ بومش پایاباد .
 بہ بلندجای نیک بخشی آرای میرزا (بہرام) سررشتہ دار .
 و دوبارہ بکفتار با ہنجار آیینی و خشور بند . فروشنده پذیرفت .
 سود سودا کری آن بولرا . در مایہی ببلنج دو تومان . چون
 خانہ در دست فروشنده است مزدی بر آن . درغی گیرد .
 ہر گاہ در پایان دمان بلنج نہ سد و دوازده تومان را .
 بخرنده نرساند . فروش بایا و ساک ناشایب است . بکونہ
 نوشتہ خانہ را همچنان بی کم و کاست . باید بخداوند زر

(شکولیدن)
تفریق

(زردہ)
سند

(خرید و فروش)

مباہہ

(مزد)

اجرت

(مزدوری)

اجارہ

(بخشش)

ہبہ

(بازداشت)

وقف

(فرمود)

حجت

(آیین فرمود)

شرعی

(توانش)

اختیار و قدرت

(ساک)

فسخ

باز گذارد پیمان خرید و فروش در میانه با کمال درستی
 خرد و هوش هر دوسوی . در فرگاه استواران هوده بنامه .
 بسته کشت . نکاریده روز مه کوش روز آبلغاه یزد کردی
 ۱۲۵۲ بر همنه ۲۱ جادی الاولی سنه ۱۳۰۰

خستو کردید . والا پایه کرامی بلند جایگاه دانش پایگاه
 والا پایه کرامت . فرزانه فروشکار فرزانه دستگاه خواجه
 شیر بفرش خانه در زنده درگاه . شیر تیز ویر . بدانیچه
 با فروزه در میان . بکارش میانه خستو در این نامه نگاشته شده
 کردید . بنده است . خستو کشته .
 و با زیافت بهای پر کناه (روشن ویر) و من بنده را بکواهی
 نامبرده در آن . درخواست بنده یزدان
 در نزد بنده آستان پوشیده دان (فرمود) کلیا
 فرشته تنان . یکانی کدخدای کوی
 (میرزا یزدان یار) شاهرودی

(خستو)
 معترف
 (فروشکار)
 بابع
 (میان)
 متن

(فرشته تنان)
 روحانیان

(فرمود و ام)

بفرگاه ستاویز پیروزی انکیر دینی آزر شد . با خرد رسا
 و هوش زیان فرسا . نیکو نژاد مهریاد خواجه (کشواد)
 فرامر زیان . و خستو کشت بانیکه بلنج چهار صد تومان
 زر سره خزانه روا . بدانشور نیک بختی پرور (خواجه
 براهیم) زاییده بکار دار و ام داراست . که از کنونه نکارش
 ناشش ماه رسا . شکاله بلنج نکاشته را بی کاسی . با سود
 سود آور آن . که ماهی درسد بگ است کار سازی داشته
 و پوزش آیین ناپذیر نیارود . در کوش روز آبلغاه یزد کردی
 ساله ۱۲۵۲ بر همنه ۲۱ جادی الاولی تازی ۱۳۰۰

(فرمود)
 حجت
 (وام)
 قرض
 (زاییده)
 موصوف
 (کاسی)
 نقصان

(دکر)

آزیر ستاویز داد فرمای دینی دوازده پیشوا کردید .
 فرجاد بهستی نهاد درستی بنیاد دانش بر کامور . خواجه
 (فیروز مهر) ستاره شمر . با خرد توانا و کاتبه یینا . خستو کشت
 باینکه . بلنج هزار تومان زر سره خزانه روا . از سر کار مهر
 کستر دین پرور (میرزا پلاتون) پیشگوی در بار . از امروز .
 که روز کوش از آباغاه ۱۲۵۲ بر همنه ۲۱ جادی الاولی
 تازی ۱۳۰۰ است . تادمانکش سه ماه پی هم . بوام ماهی
 سدویک سود آوری گرفته است . و باید در روز فرجام
 بی گفت و شنود مانند آرا . بی کم و کاست . بوام خواه .
 خود توخته . و از هیچ در بگرد پوزش نکردد . ساله
 نامبرده

(ترزده)

ریز از نکارش این و ازهای . ره آویز آن است .
 که در بهترین دمای از روز کار . و خوشترین دمی . از روزهای
 خرمی شمار . همبر بفرخی و فراخی و همسر سرسبزی .
 و پرومند شاخی . آزر بر بزم شت و خشور آزر انکیر .
 ستاویز هوده خیر . کهنام پر هیز کردید . والا کازه بالا
 اندازه . دانشیار . نیک بخت بنده . مه پروردکار . میرزا
 (سیاوخش) شهر آبادی . پور (حاجی بهدین) مینوشین .
 در کنونه خرد و هوشیاری و تندرسی و رسائی توان .
 خداوندی خواسته و تن و جان . بفروخت بفروش دریای
 پذیرائی شای و خشور بندی . همگی دودانگ از خرم آباد .
 نهاده در رانند با همه پیه و پیوسته ها . از زمین های آبی و دیمی .
 و باغ و سروستان و بوستان و ویدستان و کوه و چشمه

(پیشگوی دربار)
 ایشیک آقاسی باشی
 (پی هم)
 متوالی
 (ترزده)
 قباله

(ریز)
 غرض . مقصود
 (آزرم)
 حرمت
 (رسائی)
 کمال
 (توان)
 قدرت
 (خواستنه)
 مال
 (نهاده)
 واقع
 (پیه)
 توابع
 (پیوسته ها)
 لواحق

(شوگاه)
خطیره مواشی

و کاریز و چراگاه و دیوار بست و اسبیریس و شوگاه
و نجیرگاه . و همه آنچه بدانجا از دهکده . از همه
شدانگ میرسد . بیلنج دوهزار تومان زر سمره خزانه روای
(ناصرالدین شاهی) که خسرویش پایا . و آوازه برتیش .
جهانگیرا باد . و خستو کشت . به پیشادست گرفتن آن .
بلنج و دست باز داشتن . از هر آنچه نامبرده شد . و باز گذاشت
توانست ساکرا . اگر چه انفت هم در داد و ستد . به رسید
باشد . و پایندان تاوان کردید . فروشنده نامور . در بیکره
که فروخته از دیگری بود . پولرا با سود سود آوری .
بگونه که در کار است . کار سازی نماید . بزندان بخشاینده
بخشایشگر . بهردونیمی و فراخی و فرخی دهد . دی
بمهر روز آبانماه بزد کردی . ساله ۱۲۵۲ . برهمنه ۲۲ جادی الاول
تازی ۱۳۰۰

(مزدنامه)

بمزد گرفت ستوده سرشت بهروزی سر نوشت (فروزان)
پسر (تم اسب) روان شاد . یکدر خانه نشین سه بخش
(خواجه استوار) کننده کار شیرازی پسر (نکهدار) نوشین
روان نهاده در کوی موی تابارا . بیلنج شش تومان
زر خزانه روا . بدمانکش ششماه . که در پایان نوید . چنانکه
بود خانه را بی کماهی اذدر و پنجره و جام و سنگ
فرش و جزآن با کتونه امروزه چنانچه باز دید شده
و در نوشته جداگانه . در دو بزرگ نکارش یافته . بخداوند خانه
باز گذارد . هرگاه از برای خوش نشینی و آرایش و آسایش
خویش . از دست نکار و کاهکل و رنگ و روغن . چ-یری
بکار برد . بشمار اندر نخواهد آمد . و ناکر بشوه آن

(ساک)

فسخ

(انفت)

غبن

(پایندان)

کفیل و ضمان

(مزدنامه)

اجاره نامه

(بنلاد) (لاد)
اساس بنا
(بازخواست)

خرده وزیانی . بر لاد و بنلاد پدیدار آید . بازخواست
بدو است که باید تاوان گزارد . دی بمهر روز آبانماه بزد کردی
ساله ۱۲۵۲ . برهمنه ۲۲ شهر جادی الاول تازی سنه ۱۳۰۰
(کاشتن نامه)

مسئولیت
(تاوان)
غرامت
(کاشتن همه توانکن)
وکیل مطلق
(خبر)
وطن

کاشتن همه توانکن . بر کاشت والا دستگاه بالا جایگاه
خواجه (مهری) پسر استاد (شهرور) مینو خهر . دانشمند
ارچند . هده شناس فرزانه میرزا (البرز) پیروز کوهی
پسر (شهنواز) بهشت پروازرا . در باره فروکش بازخواست .
یک سد تومان زر سمره که پیشادست بمرکار ستوده کار . (میرزا
بهمن یار) پسر نیکوفر فرزانه میرزا (بهرام خان) نامه نکار .
بوام داده است . که در ستاو بز دادخیز . در فرگاه داوری پناه .
بکاژه درخواست بر آمده . هوده اورا . چنانکه در فرنود
باکواهان استوار . آشکار و پدیدار است . باز یافت داشته
بایشان برساند . و فرنودها و دست آویز دیگر . از روی
شماره از یک تانه . بانسانه کپهای از الف تا ذال . از الفبای بهروزی .
بر او سپرده شده است . با تاوانش هرگونه در بایست فروکش . از آزر
ستاویز شدن و سو کند دادن و باشتی و اداشتن و آشتی
پذیرفتن . فاید پیش از درآمدن بستاو بز و گرفتن راه سیر
و آویز . نومی نگاهداشتن کرور فرهنگ . گذشتن از سود گذشته نیز
داده شده است . که برهمنه بر نهاد بامهروداد و نگاهداری سود
کارنده . بیکره انجام بر کار داده و پولرا باز یافت داشته . با بزرگ
دینا که بر می آید . بکمارنده رسانیده . نیمه دیگر از همه
پارنج را که کذاره . از ده تومان از روی دهیک است و نیمی
پیشین در پیش چشم ما آزران . در نکارش کاشتن نامه گرفت .
باز یافت سازد دی بمهر روز آبانماه بزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۲
جادی الاول تازی سنه ۱۳۰۰

(فرنود)
حجت
(فرنودها)
حجج

(کارنده)
موکل

(دینا)
اعلام
(پارنج)
حق الجماله
(کذاره)
صدارت

(کم فروکش گرفتن)
ترک دعوی

کم فروکش گرفتن

آژیر کردید بستاوین دادخیز مهر آمیز . کرامی سرور
دانش پرور . خواجه (پلوه) پسر (اژدر اوژن) نوشین
روان دز آشوبی و خستوکشت بر اینکه . وام و خواسته
خود را . از مردمی کار راستی هنجار . خواجه (برخوردار)
جمهوری تره فروش . شکله و رسا . باز یافت داشته . دیگر هیچ
گونه هده بر او ندارد . و این نوشته را بنام فروکش دیگر
بر او نداشتن بمر و دستینه خویش بوی باز گذاشت . دی بمر
روز آبان ماه یزد کردی ۱۲۵۲ بیست دویم جادی الاول سنه ۱۳۰۰

(تره فروش)
بقال

آشتی نامه

آژیر ستاوین رستکاری انکیز کردیدند . نکو کاران برد
باران . والا پایکان کرامتیکان (خواجه شیرزاد) پسر یزدان
داد روان شاد . و خواجه (راموز) پسر (کهار) آمرزش یار .
و آشتی نمودند درباره گفتگویی که در خداوندی یکدیوار دست باغ
رز . نهاده در کوی خیابان تبریز داشتند . بر اینکه نیمه از همه
آن (از شیرزاد) و نیم دیگر از راموز بوده . باغبانیکه در نزد
هر دو استوار و راستکار باشد . بر نشاخته و در سر سال خنجر را
از تره و خشکه بزوار بخش کنند . فراخی و فرخجستی . در هر
کنونه باراستی و درستی . و خوشی و یکدلی است . آمرزنده . و بخشنده
اواست . مهر روز آبان ماه یزد کردی ۱۲۵۲ بیست و سوم جادی الاول
سنه ۱۳۰۰

(آشتی)
مصالحه
(خداوند)
صاحب

(خنجر)
حاصل
(زوار)
عدالت
(مزدور)
اجیر

مزدوری نامچه

بمزدوری داد خوبشتر را . نیکو کار رادمرد (یزدان بخش)
پسر (سرفراز) آمرزش تراز برو کردی . بمر کار بختیار بهروزی
هنجار . (داد اندوز) پسر غباد روان آباد . بنام پرستاری

(راستاو)

وظیفه

(خواجه)

آقا

(برکه)

ورقه

(شماره)

نمره

(بیش فروش)

بیع سلم

(مه کدیور)

نظارت زراعت

(گری)

جریب

(پیه)

توابع

(چهار سوی)

جبهات اربعه

(اواختر)

جنوب

(چند)

مقدار

(اواختر)

شمال

(خاور)

مشرق

(باختر)

مغرب

(سومه)

حدود

در پیشگاه او . بدانگونه که هیچ که از راستی و درستی بیرون
رفته . و بد رستکاری هرگونه کار باز گذاشته را . بیکره فرجام
داده . هرگز از راستاوی نیکو بندی بر نیامده . ماهیانه خود را .
از روی حال همداستانی . ماهی بکتومان بچسای روزی روزانه
باز یافت ساخته . و در هر مالی دو دست رخت . از کلاه تا کفش
و موزه و سرموزه . بفرخور ارونند خداوند . که باو داده
می شود پوشیده . پاک و شسته و پاکیزه راه رفته . خود داری
در نیکو خواهی خواجه خویش . از هیچ رو روا نشمرده بزبان
خواسته . و نام او از هیچ راهی نپردازد . سرکار داد اندوز
نوشته توختن پول و رسانیدن جامه و با جامی را . از روی
بهای روز بگردن گرفت . خدا بگرونی و نیکو هنجاری
و راست منشاز را یاراست . بیرنگ این نامه . در دو برکه نکاشته
بهر دوسو داده شد . و درند آن در نامه دیوانی شماره پنجاه
و پنج باز بست است . بهر امروز آبان ماه یزد کردی ۱۲۵۲ ۲۸
جادی الاول سنه ۱۳۰۰

(بیش فروش)

آژیر دیوانخانه مه کدیور . دولت جاوید فرغت کردید
درست هنجار راستکار . (خواجه شکل) خسته . و بفروخت .
بفروش آینی . و خوشور بند کرینی . خنجر کتدم و جو چسند
بیست گری . زمین آبی و دیدمی کشته خود را . که و نهاده است .
در دشت زابیده بسیدرود . از پیه دز پول که چهار سوی آن .
از سوی اواختر . باغ ستوده کار . (کاله بر) و از سوی اواختر .
بزمین نخود کاری (خواجه شاد کر) و خاور سوی بشاهراه همگانی .
باختر رو . بچاهخانه راستی هنجار (خواجه ارجاسب) سومه
یابست . بمر کار بهروز کار (میرزا شاوران) دماوندی . بیلنج

هشتاد و پنج تومان زرسره (ناصرالدین شاهی) که تاجهان است
 نامش آرایش نه پایه . و کازه اش دارای تن و توش از دی سابه
 باد : و شکله بلنج نامبرده را . در فرگاه ستاوریز . بنامور
 فروشنده درست بی کم و کاست برشمرده . از امروزه پس فروشنده را .
 هیچ گونه خداوندی در آزمین و کشته آن نماند . فاید . از بی
 پرستاری و آبیاری نیز بدان اندر نتواند آمد . همچنانکه کار
 و ارسی . از آبیاری و مترس نشانی و درو و کرد آوری و خرمن
 کشی و توده کنی و کاو بندی و جنبل کشی و دجگاری . با خریدار
 است مزد دشتبانی و پاسبانی و دهخدائی و کله بانی و چوبانی .
 و هده دیوانی نیز باوی است . چون در کر و آهنکر کار برای
 فروشنده کرده اند مزد از او خواهند گرفت . سپس درویدن
 خنج زمین بخداوند آن باز کرده می شود . و چند بیست خروار
 گاه . خریدار از برای خورش کاو و کوسفند فروشنده . بر ایکان
 می بخشد . که در سر خرمن آمده بارگیری کرده ببرد . بهمن
 روز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۶ رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(بخشش نامه)

آزیر فرگاه دیوانخانه هماون دستوری کشور کردید .
 در کتونه رسائی هوش . و توانائی تن و توش . باخرد نیاد
 پیوند . و در پایه نیک ازید . خواجه هنوند و اروند خداوند (میرزا
 روشندل) پور کهنین خواجه (رامتین) مینوشین . و بخشید
 یکدر پوته رنکرزی خود را . که نهاده در سر کوی آهنکران .
 از شارسان اسپهان است . بارنگ و افزار . از خم و پتک و سنگهای
 جامه کوبی . و دیک و پاتیل آهار پزی و جزآن . بدختر پردی
 خویش (پریدخت بانو) بنویم پدیداری مهر پردی . بی هیچ
 گونه بها . و ششمان بنام بخشش رایکان . و ترده های باستانی

(نه پایه)
 منبر
 (در کر)
 نجار
 (رایکان)
 بجانا
 (بخشش)
 هبه
 (نیاد)
 تمیز
 (در پایه)
 دراکه
 (هنوند)
 ناموس
 (اروند)
 شان
 (خداوند)
 صاحب
 (پوته)
 مخزن . مغازه
 (شبان)
 عوض
 (ترده)
 سند

آزانیر . که کذاره از بلنج بارچهداست . دست بدست بروی
 سپرده . در فرگاه کواهان بانام و نشان : که بر این نامه نکین
 بر نهاده اند . یاز کذارای سکوی نامبرده . بدخت نامور آوار
 آورده . و این چند رده بنام بخشش نامه نکاشته آمده . پریدخت بانو
 داده شد . که در نزد ایفت دستگیر آید . در نده نامه جزو
 باز بست نامه خانه . در ویژه نامه بخشش در شماره چهار صد
 و هشتاد و دو نکاشته آمده است . بمهمروز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲
 شانزدهم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(پایندان نامه)

پایندان کردید و الا جایگاه فرزانه (میرزا شاپور) پور (نوش
 آذر) کرمانی . بر نیکومنش راست کنش (یزم آکنج) پور (کلاور)
 روان پرور . در کیود و امی که پسر کار یزدان یار بهروز کار
 (نکاور خان) کرمانی دارد . که اگر از امروز تا یکماه دیگر .
 بلنج یک هزار و پانصد تومان وام نامبرده را رسانیده . ترده خود را
 باز نستاند . (نوش آذر) مردمی فر . تا هم رس بیان تاوان
 باز کرده به هیچ گونه بوزش چنگ نزند . روزمه بهمن روز دیماه
 یزد کردی ۱۲۵۲ شانزدهم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(ذکر)

پایندان بنی خواجه (شیور) کردید . ستوده راه (خواجه
 کلاهو) کیلانی که اگر از امروز تا ده روز دیگر . و امدار
 نامبرده پول دادنی بخویشتی بخواه . خود فرزانه یزدانی
 بر کزیده رادمردان کیهانی (ملا بهروز) کوه کیلانی رسانیده
 نوشته رسید نیارود او را همچنان بر ندانیدان دیوان باز سپرده
 دریافت باز آورد . و کر نه خود پول و امی را بگونه که در ترده
 بانسته است توخته . بپوش بیرون از راه یزدانی و بر بسته

(کذاره)
 عبارت
 (نزد ایفت)
 عند الحاحه
 (درند)
 صورت
 (شماره)
 نمره . عدد
 (پایندان)
 کفیل . ضامن
 (کیود)
 مباده

(تاوان)
 غرامت
 (بانسته)
 مقرر . معین

شهر یاری نپردازد روزه بهمنروز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲

شانزدهم رجب سنه ۱۳۰۰

(بازداشت نامه)

کیود این نکارش ایزدی کرایش کرفته فزایش . آن است که کاتبه یزدان بهدان و برکز بدکان و نزدیکان و فرشته تنان رهبر هوش سروش نیوش . سرکار سپهیار بهروزی هنجار . خواجه (کامیاب) پور خواجه (داراب) سوداگر شیرازی کردیده . نویم توشه آنسرای جاویدی : بازداشت ششدهک کلاشه رود بر و کلاشه رود فرود زر خرید خودرا . کهور نهاده در برکنه شاهرود از یقه شهرستانک است . بدیرستان بر آورده بنام خویش . که در کوی یافت آباد خراسان می باشد . که جزو مرده ریک او بیازماندگان رسیده . و از خرید و فروش و بخشش و رایگان بر کسی باز گذاشتن برکنار مانده . در دست خداوندی فرزانه نیکو نهاد استاد فرجاد میرزا (پرهیزور) که از سوی بازدارنده بنام به فرجام جادنگو بر گرفته آمده است . پدید آمدن سالیان از پول و بهای خنج کشت زمستانی و تابستانی . پس از رساندن سالیان دیوان . و هزینه آبادانی دیه . بگونه که در خوراست . بکار آموختن و آموزگاری دانش پژوهان . که در دیرستان نامور در کار بهین کردارند برساند . روزه بهمنروز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ شانزدهم

رجب سنه ۱۳۰۰

(نیلوی نامه)

شوه این نکارش آئین نکارش آمیغ بندش آن است : که آثر فرگاه فرخجستی دستگاه . دیوان خانه دستوری بازرگانی دولت جاوید فرهنگ گردیدند . ستوده کاران و درستی کرداران استاد (نوروز) زر دوز . پسر (البرز) روان پیروز

(بازداشت)

وقف

(کیود)

ماده

(کرایش) (کرفته)

توجه ثواب

(بر) (فرود)

علیا سفلی

(برکنه) (بیه)

ناحیه توابع

(دیرستان)

مدرسه

(جادنگو)

متولی

(دانش پژوه)

طلبه

(بهین کردار)

احسن الاعمال

(میلاو)

تلیذ

(شوه)

سبب

(دستور بازرگانی)

وزارت تجارت

و تمحیوز پور (شهر پور) بهروز و بشا کردی سپرد پسر (شیردل)

نام ده ساله خودرا . با استاد زر دوز نامبرده . از روزه امروزه که همه روزه بدانگونه که در کاراست . از گاه بامداد . بسکو و پوتنه زر دوزی او در آمده . تاشب بکار و کوشش در خور بسر برده . سر از فرمان استاد بدر نکرده . پای از دستگاه کار بیرون نکذارد . همه روزه بستن و کشودن در و بازو فراز داشتن کپنک . و کشیدن و نهادن خدنک بشا کرداست . و تا دو ماه جز ناهاری و چاشت هیچ گونه هده بر استاد ندارد . و پس از گذشتن دو ماه . هر گاه دستش بشاخسار و سوزن آشنا کردید . بهر نیر روزانه شش پول سیاه . که گذاره از شست هم رس سیم بود بدو بدهد . و از آنرو هر چه بر شایستی او فزایش یابد . استاد نیر بر روزانه بیفزاید . تا بدانگاه که از روز مزد بر آمده بدستزد شایسته آید . در هر کنونه ارمان کوندک با استاد است که او را با رون زبور داده و از کردار نکوهیده باز دارد . و ستوده تمحیوز از سوی پسر بیان داد که در بیکره آموختن کار . از دستیاری استاد پانکشیده . بنزد استادان دیگر نرود . کار کر را در نزد او کرده و بفراخور رنج . دست رنج گیرد . زامیاد روز آبانگاه یزد کردی ۱۲۵۲ بر همنه ششم چادای الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

باز گرفت که بفرستادگان دولتهای هم بیان نکارند

تیسار بهروز کارا نامه کرامی که در باره گرفتاری خواجه (جشید) پور (فریبرز) نکاشته و نگاه داشتن او را . از روی بند و بیان . در میان دولت بافرهت و فر . که بختیستی از بی دوستی و دهشت و بگرونی و همدستی بسته آمده است شمرده ابد . رسیده دست آزر م پیوست کردید . بر رای درستی آرای والا

(روزه)

تاریخ

(سکو) (پوتنه)

دکان مخزن

(شاخسار)

حده

(هر نیر)

قرار

(آرون)

اخلاق حسنه

(باز گرفت)

پروئتس

(فرستاده)

ایلچی

(دهنداد)

نظم

بوشیده نیست . که در کارهای دهناد کشوری و نگاهداشتن نیکو هنجاری آسایش خویش و بیگانه . ویژه مهمانان از کشور هم بیامان . که با آزادی و دلخواه بکار گشت و گذار و الفیخ و سوداگری جنبش و رفتار تواند نمود دست دست دولت است . باید آزریم آنرا پایه بس برتر . و مایه بسیار نیکوتر نگاهداشت . تا کار بگونه دلخواه از پیش رفته . شورش و بر هم خوردگی روندهد . و اینگونه هده روشن . که بیکتا سررشته پیشرفت کار گونه مردمی و آرامش مردم کشور است . هر گاه به بیانی ویژه بکاره شکستن نیز در افتد بکار نتواند رفت . و آن بیان خود نابوده انگاشته خواهد آمد . چه کارهای بیرون از منش . هیچ گاهی پدیداری و کنش نمی رساند . چه جای آنکه سپاس خدا را زورستار هر دوسو . در بستن بیان . با خرد خرده دان . پس و پیش کار را از هر رو اندیشیده . و راه اینگونه پیش آمد نیهارا بکاره بریده اند . چنانکه در بند چهارم بکاک اندر رسیده (نگاهداشت سامان و دهناد کشور در هر گونه با کار داران کارگراست) کار داران کارگر کار داران دولت با خسروی کشور است . که توانند کاری از پیش برد . ابدان فرسته که کار دار هستند . پن در کشور دیگر کارگر تواند بود . کاشته کار پردازای دولت با فرهنگ شما با بستی در خواستن و خواندن جشید . در درندی که از فرمان سر برزد . بدزداری شارسان بازگشته . انجام کار را بدستیاری آنجا بخواهد . بخودی خود در میانه بازار . مردی از مردمان کشور را گرفتار کردن . از هر رو خرد ناپذیر است . و باید سزای آنگونه کستخی و رز . که پرده دهناد کشور آباد بر نهاد در یده است داده شده . و زندانی را رها ساخته و دلجویی در خور را فرستکه والا از دستوری هم بیامان نماید . و کر نه بفرار گرفتن چارسوی

(دهناد)
نظم

(نابوده)
کان لم یکن
(منش) (کنش)
طبیعت فعل
(زورستار)
و کلا .

(خسروی)
سلطنت
(ابدان)
اتباع
(فرسته که)
سفارتخانه
(دزداری)
حکومت شهر

(بر نهاد)
قاعده
(دلجویی)
توضیه

کار پردازای فرمان رفته . زندانیرا . بیرون خواهند کشید . و از اینرو هر چه پدید آید . از روی همین باز گرفت نامه بردولت تیمسار فرهنگ یار و دیسه نیک بختی پیسه والا باز خواهد گشت اردی بهشت روز دیمه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۷ رجب ۱۳۰۰
(بیان ناگزیر از سوی فرستکه بدر بار)
تیمسار اروند یارا چه بند یازدهم بیان نامه فرجای . که میانه دولت با فرو فرهنگ دوستار یکرنگی و دهشت . بادولت با فرهنگ والا . در دشت ماهی شست بسته کشته است . بگونه روشن می نماید . که کر بخته هر دوسوی در کشور یکدیگر پناه نیافته بنویم رسیدن سومه باز گردانیده . در درند اندر آمدن هم بدانگونه باز پس برده . بسومه داران و مرز بانان سپارند . اکنون پیش از سه ماهست (فرامر زخان) کر بخته از در یار . بکشور آبادی یار آن دولت بر خور دار اندر آمده است . و تا کنون کرایشهای نکارشی و سرایشی این فرسته که . یکسر به گوشه فراموشی انداخته شده . هیچ گونه جنبشی در انجام خواسته . و پیروی پیوند و بیان مجرد آراسته . از سوی در بار هده بر کار . پدیدار نگشته است . از اینرو چنان دریافت می شود . بر بیانیهای با فرهنگ و رسنگ نمی شود . چون لاد دوستی دودولت بسته بنکرش چگونگی سفرنگ بیان نامه در میانه نهاده است . و فرستادگان دوسوی بر روی آن . در کشور یکدیگر زیست و ایست تواند نمود . در گونه که زنهار هر نیز یافته را پیچیری نشمارند . بودن یازند فرستکه در در بار شهر یار سپه بوده است . باید بر چیده و ره سپر آید . در آوند چهل و هشت نسو . یا فرامر زخان نامبرده را گرفته . رهسپار سوی زاد و بوم داشته . یا کدر نامه یازند فرستکه را نگاشته بفرستند . که در فشرای پایین آورده روانه شویم

(نیک بخت)

مسعود

(بیان ناگزیر)

شرط لابد منه

بفرانسه اولتیماتوم

نامند

(چم)

مفهوم

(نکارشی)

تحریری

(سرایشی)

قوی

(خواسته)

مطلوب

(ورسنگ)

اعتبار

ورواقی بند و پیمان را از دزدی که باید راه استواری بکشائیم . بیش
ازین نمی نگارم و در سر نوید ره سپارم . اردی بهشت روز دیمه
یزد کردی ۱۲۵۲ هفدهم رجب ۱۳۰۰
(همچنین باز گرفت در کارهای دادوستدی)

به پیشگاه هده دستگاه دستوری کشور دادگر کستاختی می رود .
که ستوده کردار خواجه (پناپوتی) نام سوداگر . از سورستار
دولت یونان که در نیم کهن دلخان پوته دادوستد دارد . از روی
چک پینام بلنج پانسد تومان زرسره برکین بنده به کار است .
روز گذشته که پایان نوید بود . خواستم بهانه جوئی کرده توخت
هنوز که بیست و چهارتسو از نوید نگذشته است . اورا بدین سه
بیرنگ باز گرفت نامه . از نگاه داشتن هده خویش . برای دست
آویز . پیش آمد آینده می آگاهانم . که پیش از نوید پولرا خواستم
نداد . چون بنده هم بایستی . آنرا بهای خریدی که کرده بودم
برسانم . در هنگامش دستگیری نکرده . زیان بزرگی بر من
آورد . در ستاویز داد پینر . هر کونه زیانیرا که از روی هر نیر
نامه و سفته ها پدیدار سازم . از او دریافت خواهم ساخت .
اینت آنکه . آوار بر بیرنگم نکاشته . بیرنگی بر بنده داده
دیگر برا از برای کواهی در دستور یکه نگاه داشته . سیمین را
بنامبرده باز رسانند . تاهشت روزه آژیر بدواری کشته از آمدن
بستاویز نکر یزد . اردی بهشت روز دیمه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۷
رجب تازی ۱۳۰۰

(دگر)

باز گذار فرگاه بهروزی دستگاه داوری پناه دستوری ز بواری
میدارم . آنکه شیم مهرخیم (میرزا بهمن یار) کازرانی . انباز
کترین بلنج هزار و پنجاه تومان . چک سوداگری را . که بواخواه

(چک پینام)
پونه

(شیم)
لفظ تعظیم
(خیم)
طبع

فرنگی خود . که از روی دستوری پیمان نامه هماسی بر بنده داده
شده است کشیده بودم . بی اینکه رهبر و روشنگری نگارم .
بر کردانیده . هونند بنده را در میان سوداگران ایران و فرنگستان
برده . از ورسنگی و الفنج آهنکی یکباره برانداخته است بدین سه
بیرنگ باز گرفت . اورا باز خواست گرفته . داشاد زیان خواسته .
وهونندی خویشستن و آزرم سوداگری بااروندرا . خواهان
و درخواست می نمایم . که یک بیرنگ باآوار رسیده بر او فرستاده
و بیرنگ دیگر برکین بنده سپارند . تا از امروز رشته انباز را
کسته دافسته . اماره پردازد . و پول سرمایه و هده مرا
باز ستده . هونند سوداگری که پامال کرده است بگونه که دهناد
داد پیناد روشن ساخته است . بجای آورند . اردی بهشت روز دیمه
یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۷ رجب سنه ۲۳۰۰

ششم در نامه های دستوران بآب و فر . و مردمان یکدیگر
فرشیم نخستین . نامه های دستوران

(از دستوری پیمان نشان بفرستگه های هم پیمان)

تیسار دارات پناها از نکاشته سامان داران کشور . چنان
پدیدار می آید . (مستان) نامی از فرومایگان روستاهای نزدیک بکشته
سامان مینکان . گروهی از نابکاران و هرزه کردان . که سود
خودرا در زیان سوداگر و بازرگانان دیده . از دین و دولت آگاهی
نداشته . و نگاهداری آسایش و سوزیان آنرا ندانسته . از چندی
بدینسوی بترغازه برپا خاسته . یکباره رشته آسودگی شاهراه
سود آوارانرا کسته اند . وبسا کالای مردمان راه سپرا برده .
و ستور خر بندکارانرا از دستشان بر آورده . و چند نفر از سر نشینانرا
که بدانسوی میرفته اند کشته اند . هرچه بدزداران آن سوی .

(دستوری)
رخصت

(اماره)
محاسبه

(سامان)
سرحد
(کشه)
خط

(سوزیان)

نفع
(ترغازه)

تقلب

(آسودگی)

امنیت

گفتگو شده بی سود و بر مانده است . و اینک راه آمد و شد بر مردم بسته شده . بارهای سود آوری در زمین مانده . کسی را یاری گذشته و توانای گذاشتن نیست . اینگونه رفتار او و فرغوك كارداران آنسو . از هیچرودر خور دوستی این دو دولت . و دهشت روشی که در میان است نیست . هرگاه در خوردانند . با سیم آدرخشی بفرمان بران آن بلند آستان آکهی دهند . که روانی او و همکنانش را گرفته . راه را بکشایند . پس از روی سیاهه که داده خواهد شد . زبان بازرگانانرا از خود کالا و شیای آن با سر بهای کشتگان بازیافت ساخته . خود سرا بسزا رسانند . که دیگر کسی بدینگونه کارهای ناهنجار دست نیازد . اگر مردان کاری آزر در آنجا نباشد . دلبران اینسوی بیزدن فرمان با ساز و سامانند . پیرستاری و جان سپاری . در راه هر دو دولت دوست هم بمان سرفراز و شادان . در هرگونه کامه شتاب در انجام کار . و از راه دور گردیدن خرسنگ ستمکار مردم آزار . و شیای زیان گذشته . و پشت گرمی از دهند آینه راه است . که راه سود آوری ایندولت . در جهان دوستی و یکرنگی . در خاک دولت هم بمان بسته نکرده . دیگر بسته جز آرزوی سر سبزی شاخسار دوستی و یکرنگی در میان نیست کوش روز آفتاب یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ چادای الاول ۱۳۰۰

(فرغوك)
تکاهل
(آدرخش)
برق
(روانی)
فی الحال
(شبان) بازیافت
عوض مسترد
(سر بها)
دبت

(بدستوری کشور)

سرور مهر پرورا چنانکه کار پرداز بمیشی با این پیک نوشته ام . در آنجا و کنایهای دیگر هندوستان . بنده زاو بسیار روانی دارد . و از روی آزمون بنده خراسان . بویزه از آن سبزوار در بازار با زغود بنده . که امساله در شارستان نامبرده داده و کار پرداز دولت جاوید فرهت در آنجا . از هرگونه کالای ایران .

(کنا)
ولایت
(زاو)
قوی
(با زغود)
اکسیوز یسیون
(روانی)
رواح

بدستوری دیوان آزر آورده بود برتر بسته . در سد سی و پنج کرانتر بر آمده است . چنانکه نمی تکرار سوداگران فرنگستان و سرمایه داران آنسامان . همه در آرزوی خرید آن هستند . و پیشادست نیز تا بهر مایه پول بیا آید . در درند ستواری بکار داران . دردم می شمارند . ارونند باز آور کار پرداز خانه را در میان فرستاده . رنج افزا می کردم . که بگونه درخور چگونگی را بدستاری دستوری سود آوری . بسورستار و زرکار رسانیده بگونه که از کشت کندم وجو باز مانده . شوه غاز و نایابی خورش و کرانی پرورش نکردند . بکشتن بنده و بنیکی پروردن آن پرداخته و آیین راستی و درستی را در دانه کشتی و بار بندی آن بجای آورده . هم چشمی با کشاورزان و بازرگانان افریک و آمریک . با خوبی و بالیدی خواسته خدا داد . و راستکاری و درست هنجاری دین و دانش آباد . پیش گرفته راه توانگری بر کشور وهم خهران کشوده سازند . مرداد روز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ رجب المرجب سنه ۱۳۰۰

(زورستار در بار)

سرور باخواست خدا و فر پادشاه . کار روش دولت پیروز . روز بروز روی بهتری و بهتری است . برخی سنهای کهن که در آمیره مردم نشسته . شوه هزار گونه زیان دولت وزیر دستان بود . بزهی و درست روی و یکرنگی و یکرنگی . دستوران باتوان از میان برخاست . و راه پیش و دانش بر همه کشوده آمد . هنگامرا از دست نداده . از پی این نمونه بجایکی باید بشولیدن افزار کشت و ورز پرداخته . با یوغ و کاو آهنهای تازه که در آمریک غباد کرده . بهای بسیار کم بفروشدند

(بایا)
لارم صورت
(ستواری)
امنیت
(باز آور)
راپورت
(ارونند)
هین

(غار)
رغلاه
(نایابی)
فحط

(زورستار)
وکلای دولت
(روش)
پولینیک
(سن)
عادت
(آمیره)
مزاج
(شولیدن)
تغییر
(غباد)
ابداع

پی کار گرفت . چه با آن افزار بکمر در روزی کار سد مرده
تواند نمود . سپاس خدا را زمینهای ما یکسره هموار . درخور
کشت و کار . و کشت گذار است . در بیشتر جاها سنگی بفرسنگی
بر پا میخورد . و خاری دامن رهنگذاری نمی کشد . مردم
کشورهای دیگر . به سنگلاخ و نخته سنگها خاک ریخته و ریخ برده
زر بر می چینند . دشتهای مراغه و زنکان و پنجه و شهرستان
و مغان و همدان و کرمانشاهان و پارس و جز آن . همگی ورزه خیز
و کوهر آمیز است . چون ساز و افزار کار دشوار است .
سورستار بگونه شایسته بشخم و شیار نمی تواند پرداخت .
بالیکونه سختی باز شایستگی زمین چنان است . که از درو کندم
و جو ستوه آمده و اکذاشته . از فزونی بهائی بر آن نمی گذارند .
هرگاه راهی از برای بر آوردن ورزه پدیدار آید . تا بدریای
بوشهر و بندرهای آن باستانی بار توان برد . بهای دانه و میوه
کازه درخور بهمرسانیده . از آرزو کشاورزان کارگر . دلگرمی
بهمرسانیده . بهتر از بیشتر بکار می چسبند . و کشتهای بازرگانی
همسایگان بجای پول پیشادست بار گرفتن . و کرد فراگردگشتن
و از مرمره و دریای سیاه گذشتن . و کندم و جو خریدن بندرهای
پارس . که بسیار نزدیک است آمده . بهای کران کندم و جو
و دیگر دانه و میوه هارا خریده . شوه و کیود آبادانی آن سامان
میکردند . رفته رفته توانگری در سورستار پدید آمده .
بازرگانی روانی بهمرسانیده . کالای درونی راه بیرون شدن
وزر و پول بیرونی از کشورها اندر آمدن گرفته . کنج دولتی
فزایش می یابد . و بیسی درهای بسته که از پیری و آبادی آن . بر کشور
می کشاید . و از پیشرفت کار و گرمی بازار مردان کاری و جوانان
دلیر جنگ آزر بر . که از بیکاری بکشورهای همسایه ناخته و از

(افزار)
آلات

(پنجه)
خسه
(ورزه)
حاصل
(ستوه)
حاجز

(فراگرد)
محیط

(کیود)
ماده

شماره لشکر و بدهی سر و زمین کشور گاسته اند . بیوم مرز
بافر و ارز بازگشته بکار میگیرند . و ناکام از دیدار خویشان
و یار و تبار نمی مانند . و در آن میان سود فرخ بود . دولت .
به پیکره دلخواه دوستان . و کوری چشم بدخواهان میرسد
هرگاه اندیشه دور اندیش والا بدینگونه کار بهی نمودار همدستان
آید . در انجمن کنکاش همین هفته بگفت و شنود بر آورده .
پس از دهشت باهمراهان در بار . چگونگی را به پیشگاه آفرین
پایگاه برکشوده . فرمان خرید افزار از شهر یار کامکار سورستار
یار برتری و فزایش پرور گرفته . بقرستاده دولت که در امر بگ
است بنکاریم . خریده از برای نوروز پیروز برساند . که ب مردم
داده شده هم از امسال بکار گیرند . بیش از این ریخ میندهم
کوش روز آباغاه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ جادی اولی
سنه ۱۳۰۰

همچنان

کرامی سرورا در چیره روز گذشته که سخن از در
آمدن یکانکان . بکشور مهمان پرور میرفت . در زوره دستینه
گذرنامه شان فراموش داشتم بایا بودن آنرا بنفایم . و این کار
بزرگ پرسود و بیم . بناگهان از میان برافتاد . خوب است
هنوز کشته آوار نوشته زینهار . جاویدی پایدار . گذاشته
نشده است . هرآینه خود داری در مهر و جاویر نمایند . تا کفتنها
گفته شده کار سخنه و سنجیده پایان رسد . در کنونه که برادری
و برابری در کار است . باید مرام آنچه از سورستاران این دولت
جاوید فرغت هنگام درآمدن بدان کشور . بکار گذاران آن دربار
میرسد . بهمان سان در درآمدن آنان بر اینسوی کار سازی شده .

(ناکام)
محرور

(دهشت)
اتحاد

(چیره)
جمعیت
(زوره)
قره

(دستینه)
امضا

(گذرنامه)
تذکره مرور

(کشته)
خط

(نوشته زینهار)
همدنامه

(جاویر)
تبدیل

(مرام)
مقابل

ودهنداد نیکو نهاد در هر کنونه بیش چشم سومه داران بوده .
دزدان و راهزنان . در جامه بازرگانان و کشاورزان و سرفرازان .
خود سرانه بکشور نخزیده شوه شورش و کفتکو در میانه
نکردند . کوشروز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ جادی الاولی
سنه ۱۳۰۰

(ذکر)

تیسار بختیارا کرایه نامه نامی که سراپا جسته های
کزیده و سخنان خرد پسندیده است . بر هوش اندرز خردی
نیوش سپرده آمد . سراپای نوشته بفرز بود سرشته خوانده
و بر خوانده شد . در تازه کردن افزار کشت و کار که نخستین
شوه آبادی کشور همین شهر پاراست . اندیشه درخور
آزادگان بمکخور نموده اید . بنده را نیز از آرو که هوده
پرورش تنای . و نیروهای آشکارا و نهانی . خوان روزانه
افشان جهان بان است . انکارشی بکانه اندراست . که بدر دسر
شما پرداختن می ارزد . چنان می بینم . که خرید افزار و باز
آوردن از راهی بدان درازی . هر گاه ارزان هم برسد . شکسته
بسته و ریخته و از نو پرداخته خواهد بود . که در دست
دهکانان نادان . دوروزه تاب و توان نیورد . و در کنونه
شکستن و ریختن آهنگران ایران . با راستن و پیراستن آن .
یار ندارند . هر ساله بلنج همادی از کجج دولت . باید بزیته
خریدن و آوردن آن رفته و بکاری نخورد . که بادرام بباز
کذاشتن بخش هر نیز رفته . وام آن دست یابد . بهتر آن است .
که دوسه کس از آهنگران کاردان و پیشه وران و اندازه شماران
فرنکستان . بخرجه پرستاران دولت جاویدان . باروز واره

(دهنداد)
نظام

(جسته)
مطلب

(فرزند)
حکمت

(آزادگان)

اجرار

(انکارش)

تصور

(همادی)

کلی

(اندازه کار)

مهندس

(چرخه)

دایره

(روزواره)

چیره

و بیستگانی اندر خواسته . مه تابدان آهنکاری در کان مازندران .
که امروز از روی پدید آمدن در میان پیشه . در همه جهان
بیماندست بر آورده . بآب کردن آهن و افزار ریختن و چیرتهای
در خور ساختن پردازند . تا از دبستان اهنو خوشی استادان
بانتوان بر آیند . رنجبران کار آگاه نیز در آن دستگاه بهمرسیده
همه روزه بنوکردن افزارهای کهن . و ارزان برآمدن نو
پیروزمند بوده . پیشرفت کار بگونه دلخواه فراهم می شود .
و بسا کارهای آهنی دیگر ساخته می آید . اکنونرا . همان بوغ
و کاو آهن و ورزهای خاره کن . که بکار اندر می باشند بسته است
وراه بیرون فرستادن خنج نیز . در پرتو کرایش خداوند درفش
و بالش . کشوده آمده است . کامه که در بارگیری کشتیهای
بار راست . با همین گونه بر آورده است . رهبر کفتار سخنگذار .
از توانگری و سامان مردم پارس و کرمانشاهان پدیدار و نمایان است
دین روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ هشم رجب ۱۳۰۰

همچنان

برخیت شوم مردم جهان . از روی پیش آمد نهاد
زندگانی . بایکرونی خرد و هوش . بر چند گونه اند : همدا
از روی منس سرشتی . در هر کنونه که بینی بر یکدیگر اندیشه
بری و برتری است . و در اینگونه بالا کرانی و برتر نمائی .
هر کسرا اندازه ایست . که پری بر چشم نمیزند و پرده دارنده
آنچنان خوی بدرا نمیدرد . چه هر یک از گونه های
مردمرا . پیشروی و بالا نشینی از روی خواسته و توانگری .
یابازوی توانائی و زور آوری است . که از روی کابته بصرماید
بالش و تمایش . چندان پایه شایسته از بهر بچنگ آوردن

(مه تابدان)
کوره بزرگ
(اهنو خوشی)
صنعت : حرفت

(رهبر)
دلیل

(خواسته)
مال

خواسته بدست نیاورده اند . و زبان چندانی نیز بر مردم دیگر
 نمیسانند . توانگر اگر چیزی بدرویش نهد . برز پایه کیش
 او را از آزار یکسان و در از دستی بر چیز کسان . باز میدارد .
 زور آور نیز اگر چهار ناتوانی در پناه خود نکیرد .
 بیکناهی در پنجه اش نمیرد : مردمی دیگر که ستمکارانه
 بسرمایه بی دانشی مردم خود را دانشور نموده . و بدان کیود
 بیاند . بسود خویش . و نابودی همالان دلش . دست
 و دل پیداد آلوده اند . درخور توانش مایه شوه زبان
 و پریشانی جهان هستند . زبانی که از اینرو . بر مهکونه
 مردمی رسیده و میرسد . از آغاز آفرینش جهان تا بدین دمان .
 از هیچ ستمگری پدیدار نیامده است . در میان آنان نیز (اهون
 شمرین) کم از اثر . آناند که بدانند آیینی و روش دینی
 خویش را دانشمند می نمایند . چه از روی راه یزدان مهربان .
 بزه ندانسته کارها . یکسره بر او است . و مزد کردار
 در هرگونه بکار دار دل سپیدی یار میرسد . پنداره از چاره
 برکنار مهکونه مردمی . مردمانی هستند . که از سوی
 کارهای کیهانی . بدستیاری نادانی و پرکان بندگان یزدان .
 خود را بیکتا دانشور با آب و فرفر و نمود کرده . سر مشخ
 واردم در این توده بفرغوی آمده میداند . تابداغمايه
 باندیشه پیشی ویشی اندر میروند . که دانش پایان ناپذیر را
 نیز بر خود یابان و فرجام داده میگویند . بیش از این نباید دانست
 با بالای دراز نآراز . همانگونه بود ترا دادوند شمرده . بلندی
 و پهنی درخور خویشی اندام و اندازه را که سرمایه کشتی دارنده
 و خوشی بیننده است . آک دیده نمی پسندند . با مبع همادی
 کار بر این است که در هرگونه . ورسنگ مردان دانشی از روی

(خواسته)
 مطلوب
 (بزه)
 ام
 (بیاره)
 بلا . آفت
 (مکونه)
 جنس
 (مردمی)
 بشر
 (پرکان)
 جهالت
 (فرغوی)
 عطالت
 (اردم)
 اسمی التصانیف
 بفرانسه شذور کویند
 (دادوند)
 معتدل
 (خویشی تراز)
 تناسب
 (آک)
 عیب

پدیداری ارزش . بد شمعیر پیدانشی دیگران است . بن برتر دانشان را
 نیز . بیرون از کار شمرن و از روی سودیابی از بی دانشان .
 و فزونی شمار آنان تا بدین بغه پستی کرایدن در اینچرخه .
 از زیوار خود شناسی و شرم پامی دانشیار دوراست . و اینان .
 در درندی که بر کار جهان و مردم آن خورده میگیرند . خود
 تابداغمايه کارندان هستند . که اگر بکار نامه سد ساله شان بر تکرید .
 جز کفتار زرنگار چیزی بکار ندارند . و در بی دافشایشان
 نیز همین بس . که می انکارند کسی کونه ایشان را
 هنجار نباشد وای بر آنکار (وقار بنا عذاب النار) مرداد روز
 دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ یست و یکم رجب ۱۳۰۰

همچنان در سوك و سوز
 (خجسته بادی)

برخیت شوم از روی آکھشی که اینروزها . از دربار سپهر
 هنجار . دادیار داوری کار رسید . درخور آرزوی نیکخواهان .
 و دلخواه دوستان . در پیشگاه والا جایگاه خمروی . به بغه
 برتری برآمده بمهر خوان استواری دولت . چنانکه در کشور
 بخواست خدا بودید . فرهمندی جسته اید . و چه خوش
 آمد مرا ز آکھش آن . در این دوره و پرهون . که از همه رو
 کار بیجا و درخور پدید می آید . فزون از مایه انکاره خرمی
 و خرسندی گرفته . اینگونه سیاستداری در بار شهر یار برا .
 درباره تمسار بیروزی یار . سرمایه کشایش بسا کار و کردار
 در خور روز کار میدانم . امیدوارم پس از این . همه آرزوها
 بیکره انجام پذیرفته . یکسره مردان کار گذار بر سر کار آیند .
 بازار یاره کارهای نا هنجار شکسته کشته . و درستی و راستی آب

(زیوار)
 انصاف
 (کفتار)
 قول
 (کردار)
 فعل
 (خجسته بادی)
 تبریک . تهنیت
 (برخی) (آکھش)
 فدا خبر
 (مهر خوان)
 لقب
 (استوار)
 امین
 (فرهمندی)
 تشرف
 (دوره)
 عصر



وتاب کیرد . از هر رو یابد کرانمایه بر تیسار ستوده کار فرخجسته
و پایدار باد . و بزندان مهربان . دیدار کرامی را بر من دور
افتاده . بهترین روئی روزی کناد . همه روزه چگونگی
تندرستی خود و وابستگان را . با هر گونه فرمایشی که درخور
دانند بنکارند . بیش از این کستاختی نمیرود

(دگر)

بر خبت شوم سپاس خدارا . که جرعه فرجایی .
بدوستانکامی زی پایان آمده . شوه هزار گونه شادمانی راستی
منشان کردید . کرایش دیسه شت شهر یار هده کنار .
بسیار کار و کردار کارداران پرستار . هزار گونه امید و نوید .
بر خورداری و کامکاری بر همگان بخشید . نخست آنکه . رنجهای
گذشته تیسار پیروز یگار و جبروزی کردار بگونه آمیخی کشور یار .
درستینه مهر نکیه یک برگ شمار آمده . زاوران دربار زیوار
هنجار را . دل آسوده و ستوار ساخت . و از روی دیگر
که تابش مهر بالمش خمروی . پیاداش و داشاد آنگونه بود .
بخره ایزدی آباد . بدلخواه دوستان بیجا و سزا در تافت .
راستی خفتان دستوری کریبان کهر . بر بالای دستور .
پوشش آسمانی و خواست یزدانی است . که از روز نخست راست
و درست . در منش سروشی پرورش بنیروی برتر دستی
بکناستی . به بهروزی و فرخجسته کی نهاده آمده است . اگر
پدیداری او را . روزکاری بر میان افتاد . از خود شماست .
که هیچگونه بنمایش هنر و ککارش پرستارهای درخور .
نمی پردازید . هر چه کوشش و چالش است . همه را از روی
ناچیز انکاری پوشیده . و نا کرده انکاشته و نافوده میدارید .
چون با میغ در نکریم . هر چه از آن تن و توش و خرد و هوش

(جرمزه) (زی)
سفر طرف
(کرایش)
توجه
(دیسه)
شخص
(رنج) (گونه)
زجت نوع
(آمیخی)
حقیقی
(کشور یار)
معین الملک
(دستینه)
دستخط
(پاداش)
مکافات
(داشاد)
تلافی
(خفتان)
جبه
(زاور)
خادم
(ناچیز)
حنیر



بر روی کار آید . اگر چه همه زنده کردن نام دولت بافرهت . و بر
افراشتن اختر به فرجام فرسنداح به آیین . در همه روی زمین است .
هنوز باخویشی بر ترمنشی و روش اندیشی . که در آن بود جهان
سوداست . چکله از دریا و دمی از پناد فرجام ناهوید است .
بن بدشیر کوشش و پوشش . آوازه کار گذاری نیکو هنجاری
و بردباری و مهرباری و مردمداری و رادی و مردی و مردمی .
کوش ناکوش چهارا فرا گرفته است . آفتاب بکل اندوده
و بوی مشک ناب . از هیچرو سوده و فرسوده نکردد . نامه و چامه
و کازه تازه . به تیسار خجسته کی یار . خجسته و پایدار بوده .
از هر گونه نیکی و بهی . در بر تو کرایش یزدان و فزایش کابنه
سایه جاویدی پایه آن . بر خوردار بوید . و پییر پاک
ودوده و نژاد تا بناکش باوری کنند . که پفته دیگر بخجسته
بادی کلکم جنبان آمده در آن جنبش کار دیوان و ابرائیان .
در زیر سایه یزدان بدستگیری اندیشه کاردار کردان . بگونه
دلخواه بسامان کشته . بهروزی آمیخی روزی افتد . آذر روز
دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ بر همنه ۲۳ رجب ۱۳۰۰

درس و کواری

(سر سبری)

بر خبت شوم از شنیدن نوه تا که پدید . هوشم
از سر پریده جانم بر تن بنیید و خردم بر شمید . آنچنان شاخه
برومندرا چه بادی بر شکسته . از پای افکند . بهره بد اندیشان
و دشمنان باد . و سرور کرامی بادیکر بستگان و دلخستگان
دیر زیاد : کسیرا که چون سرکار برادر با کوه و فرهت است
نمرده است . چه نام نامی او در پرتو زاب مهر تاب کرامی . سو بسو
و کوبکو . کویان و روان است . در دزدی که همه کس را

(فرسنداح)
امت
(بر ترمنشی)
علو طبع
(خویشی)
مناسبت
(روش)
بولیتیک
(چکله)
قطره
(پناد)
هوا
(سایه یزدان)
ظل الله
(سامان)
ترتیب
(سو کواری)
تعزیت
(سر سبری)
سر سلامت
(نوه) (شمیدن)
حاده بریشانی
(زاب)
صفت

اینراه رفتنی است . و بدرود ماندگان گفتنی . بناشکیبانی
بیهوده خود را با آتش افکندن . از سر پرستی بازماندگان
بازماندن است . سپاس خدایا که بازندگانی دراز . روز خود را
بهر روزی و نام اندوزی بسر برد . و روزش با سودگی سر آمده
بیک نامی و به انجامی . در اینجهان روزش نمانده . بمینوی
زدان در پی فرمان (باز کرد) شتابان آمد . کاش همه زندگان
زدان . بدینگونه آیند و گذرند . زدان بهدان . او را در پیش
برین جای گزین فرموده . سرکار والا کار نیک بختی بار را .
با همه بازماندگان . سرسبز و پر خوردار فرمایاد . ماهروز دیماه
زد کردی ۱۲۵۲ بیست و هشتم رجب تازی

(دگر)

سرور مهر پرور (یک آمد و رنج بر سر آورد) نامد
نامیرا کشوده رخ خویشش شخصدم . چه همان از سر نامه
بوی اندوه بجز اندر آمده . روزگار نغز و روشمرا . خیره
وتیره ساخت . کوئی که روزگار کجکار ناهنجار . نویم
از پی آزار بی انده خوار . شب و روز بکار اندر است .
که همواره رنج و اندوه درونی و بیرونی . پیوسته و بر بسته
بر یکدیگر می آورد . خونین جگر میدارد . از مرگ فرزند
دلبد (هنوز مانده پارینه در دل) بود که این دیگر را در آورده
و آن دگر ببرد . آری (سوزنی باید کز پای بر آرد خاری)
ترانه افسوس و رساند این درد نو . اندوه چون کوه بکتسا
فرزند دانشور برومند مرا . چونان برهمزده بر باد داد .
که سفرنگ از آن نتوان کشاد . اپکاش بنودی و ندیدی و نشیندی
(پالینتی مت قبل هذا) بن چه چاره که دلخواه بر آورده
غنی شود . و آمدن نیز دستم نمیدهد . تا بدینجا باید بدانید .

(بدرود)
سلامت

(رسانه)
حسرت
(سفرنگ)
شرح

جز آمدنی که نامد از دست

هر شرط دگر که با بدم هست

آزای نیز در کارم . که شاید بزودی بدست آرم و باز آیم .
تادست بدست داده . داد اندوه کساری بگذارم . بیش
ازین کنونه نکارش ندارم (تومر سهر بادی در آن انجمن)
ماه روز دیماه زد کردی ۱۲۵۲ و ۲۶ رجب ۱۳۰۰
(فر شیم دویم در نامه های از کوچکان بزرگان)

غماز سو یا در شکستم چگونه می شود . که بدنی
نامه ها نمیرسد . تا امروز بسا درد سرها داده و سفرنگها
کشاده ام . چنانکه می نگارید هیچ یک نرسیده است . نفرین
بر یک دهشت همگانی و ناخوشی نادانی . که نمی گذارند
به بیگانه های دیگر داده . خود هم بیش از اندازه بها
میکرند و هم نمیرسانند . فایده پاسخ نامه والا نیز . از تیسار
کشور یار نیکو خداوند کار مهر یار . معین الملک . که سایه اش
کسترده و بایه اش پرورده باد نرسیده است و دریغ است . اینک
نیرنگ آرا در میان فرستادم و نمیدانم خواهد رسید یا نه . نوم
دور اندیشی بدستباری سرکار بختیار به روزی یار . حاجی محمد
صادق خان کار پرداز نخستین پایه مصر . روانه داشتم .
امید وارم چون نامه های دیگر . در نیمه راه نمانده بدان
فرگاه بهشتی بدرستی برسد . از چگونگی روزگارم بخواهید
(جسمی و سده چشمی و سدتم) رنجم فزون است و بختم وارون .
هر چه میخواهم نمی شود و آنچه بیش می آید بدستمیر خواسته
من . افسوس از آن دارم . که هیچک از دو سو را دارا
نکشتم . نه از آزادگانی شدم که بسیریه و ستیره در نیامیزند .
ونه از کسانی که هر چه خواهند هم آن یابند . سپاس خدایا

(کنونه)
حالت
(غماز سو)
قبله
(شکفت)
عجب
(دهشت همگانی)
اتحاد همومی

دیگر چه توان کرد . در میان همه گرفتارها کار نوی بر خود بسته وجسته ام . میخواهم اجلتای کونهی در نکارشها کرد آورده . از هر دری سخن چند بسرایم . هر گاه خدایاری کند . و تیسار هوشیار . راه کذری بدینسوی کشاید . تا آن هنگام بر ساخته و آزر تواید یافت . در (استاندارد) که یکی از روزنامه های لندن است . مرگ حمام السلطنه را . بشوه سینه پهلوی و رسام و شکم روش نکاشته اند . سرکار حاجی محمد خان . هنوز در تهران است جشن نوروز . سپاس خدایرا که کش و پیروز گذشت . بر شما همواره جهان نوروز دل افروز باد . بیش از این دست درد سر دادم نیست . ماه روز آباغاه یزد کردی ۱۲۵۲ برهمنه ۱۹ جادی اولی سنه ۱۳۰۰

(دکر)

برخیت کردم جنک کونا کون هنزهای دانشی تیسار والا آرایش دست بدی پیوست کردیده . مایه هزار کونه سپاس آمد . خجسته و خرم باد . که تری تاز و نوین ریخته . و شهد آرشهای شیرین . از پیکره دازهای دلنشین بر انگیخته اید . کردکهای همه ساده و کوتاه . هر یکی بر مرد خرد دانش پژوه . شاهراهیست که دارای همه در بایست . و بن پیرای هر چه ناشایست است . از هر چه دندش و پر خیده دوراست . و بر درستی و شویوانی کنجور . امید وارم . کابنه یزدان . بدان نیکوئی رسان یآوری کرده . کامه فرخی نشانه . در پیوستگی رشته نخبهای دیگر نامه کرامی که . نامه دانش و خرد است . بارور آمده . و از اینرو بنکارش . و جوانان هنرور کشور . راهی در خور دخواه

(اجلتا)
جزو غیر مجلد
(رسام)
ذات الجنب

(جنک)

سینه
(کونا کون)
منوع
(هنزهای دانشی)
مجموعه معارف
(کردک)
جمله
(دندش)
ایما اشارت
(پر خیده)
رمز
(شیوانی)
فصاحت

نیکو خواهان کشوده آمده . در بایست پیشرفت و برتری که جز دانش اندوزی و هنر یوزی . راهی ندارد ساخته و پرداخته پیش آید . سپاسه اینرا که بویزه در این پر هون بختیاری رهنمون . نخت رده خریداران کارنامه دانشی گذار تیسار آمده ام . بدل آگاه آمیغین فرگاه میکنم . درخواست . آنکه هر ماعه بخش روزی رفته را رساندن فرمان داده . و بهای سالیانه را که همراه پیشکار . رسانده بدی نامه اندر است سندن فرمایند . کوش روز آباغاه یزد کردی ۱۲۵۲ برهمنه ۲۱ جادی اولی ۱۳۰۰ (دکر)

خدایاندا روزکاری است . که از چگونگی روزگار خویش . بکمین بنده دلربش و پریش . آکمش نداده . از تندرستی خود و وابستگیان . خرم و شادم نفرموده اید . چنانکه میرزا (دلاور) میگوید . بخواست خدا . و کرایش آزادگان آنفرگاه . باتی درست و آرمیده . و کارهای شایسته و آسودگی دل و دیده . بارمکان کودکان . و سامان جشن زناشویی نورسیدگان هستید . همواره خوش و دلکش باد . و جان بدخواهان و کم بینان و بد اندیشان در آتش . روشنی دیدگاتم (فرخ) بفراخور سال زندگانی و مهر و مهربانی دودمانی . و دانش و سخن دانی خویش چند تاهی در سوره مسالان و همالان خود سروده . و اینک بنکارش بیخسته گذارش او در میان است . که بخواجه زادگان خوانده آید . دمی چند بشنیدن آن خوشدل شده در آغیان یادی از وی برند . با داد و زاد او . اگر چه نسجیده بیساوندهای شایگان بچیده . و بدانگونه که باید بسامان نواد و دازه توانسته است پردازد . تا همین مایه که نیامد نسجیده و بر بسته . و سرود و شیخته و چاه و چکامه از هم داده است . سرمایه خوشنودی است . امید وارم در زیر سایه والا . که دودمان بر کزیده را مهین کالای روزی شده از جهان

(برتری)
تقدم
(خداوند)
صاحب
(آکمش)
خبر
(کرایش)
توجه
(تاه)
فرد
(داد و زاد)
عمر و سن
(سامان)
ترتیب
(بساوند)
قافیه
(نیامد)
تیمر
(بر بسته . نسجیده)
نظم
(سرود)
شعر
(سرود . شیخته)
نثر
(چاه . چکامه)
غزل قصیده

بالاست بارمکان شایسته آرایش یافته پرستاری . که از من بنده
بر او میرسد . راستکاری و درست هنجاری بپردازد . و امروز
دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ پنجم شعبان المعظم تازی سنه ۱۳۰۰

(دیگر)

(از روی فرمایش زبانی)

میفرمایند روز گذشته نوشته های کیا مرز کنای خراسان
رسیده . از چگونگی کارهای دربار سرکار فروار یار .
بگونه دلخواه آردکان پرستار آکوش به رسید . تا بدین پایه
باید درستی نموده و منش بینگو بهیگی آن درگاه سرشته
مرا دانسته باشند . که در هزینه آرایش آن و آرامش آهنگ
داران آستان بوسان . بیچگونه خود داری پرداخته .
تا امروز آنچه توانسته ساخته ام . هر آینه کاسی کاسه
و کوزه شاد روان آن را . بزرگوری روا نمیدارم . هر چه
زود تر ساخته . آگاهی دهید . و امروز دیماه ۱۲۵۲

دیگر

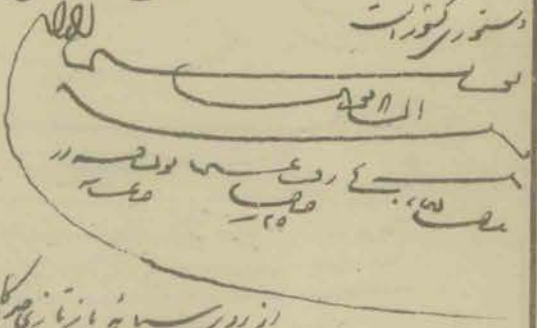
خداوند کارا روز گذشته در فرگاه والا . سخن از نیایی نواد
پارسی رفته هر کسی از این در سخنی رانده . بویژه نکارش نکارین
اماره را پاریسی . ناشوا و نابای و جز ناور انکاشته . بگفتار پرستار
که در فروکش ناور بودن آن میرفت . کوش نداده بازارم برخاستند .
اینک همادی و بازتازی اماره را . بگونه که آثر بر هوش رنج کوش
داشتم بر نکاشته . بر گذار داشتم . بر آن نان نموده آید . سر
از شماره خریداره برزده . با دست خویش بزور سرزنش
شرمساری فزایش بازمانده . بر پای خویش نکارند پراکنده
ببراغند دانش خویش از آن بی پیشی زده . فرزند خرد پایبرد
و کار کرد را . بهیچیکاری و بیکاری . کشمیده نکشند .
چون درند سمیره شمار در لخت نکارش پدید ارادت . جدا
نوشتن آنها را افزون شمردم

(از روی فرمایش)

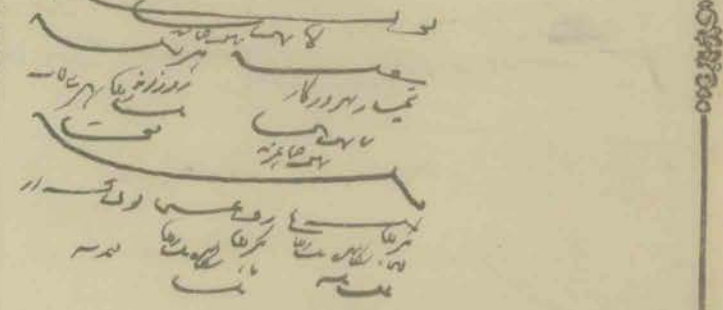
- حسب الامر
- (غمگینه)
- عقیده
- (فروار یار)
- فیض آثار
- (آزاده)
- ولی
- (شاد روان)
- سقاخانه
- (ژکور)
- خسیس
- (جز ناور)
- غیر ممکن
- (همادی)
- کلی
- (نکارین)
- رقوم
- (بازتازی)
- چیزی
- (شماره) (برزده)
- حساب منها
- (پراکنده) (براغند)
- مترقه حشو
- (از آن) (خداوند کار)
- من ذلك ولی النعمه
- (فرزند) (کشمیده)
- مفرده خط بطلان
- (درند) (سمیره)
- صورت خط

افراز در آینه بالادستگاه میرز در آرایش یافته در گذشته زینم آشنای خانه از روز
او فرزند روز دیماه تا این زمان از روز در آرایش یافته در گذشته در آینه بالادستگاه

دستور کتوبرت



از روز سیاهم باز تا زنگ صبحگاه به برین رسید



سبحان الله و بحمده و ان الحمد لله رب العالمین

سبحان الله و بحمده و ان الحمد لله رب العالمین
روز دوازدهم سیر بر افراز بازمانده تا سخن است که باید از روی گفته خداوند
روز دوازدهم سنه ۱۲۵۲ یزد کردی بهیچیکاری نکشند

- (افروز)
- حج
- (خانه)
- ناظر
- (ادر فرد)
- اول
- (اخیران)
- سینه
- (کزین)
- خزین
- (بازمانده)
- بان
- (همک)
- دیار
- (بر افراز)
- ادویه قوی

(عقبات)
قبض

رودیه بیت در صفای سرکار و خود در این شهر به سر آمد
از کونته بستگان نهیب درگاه که از راه به بزمینه جلاله سینه خوانده بود در راه راه
این بیایف نامه رسید با دره با ۲۰۰
لا مکتوب

اردی کاشم
بنام کاشم در بیان و مقام
مقام کاشم

کاشم
کوشش روز ۱۲۵۲ در ۲۸ بهمن سنه ۱۳۰۰

در شب در لعل درش درین کوه کار و در به پستار در در شمشاد جو بار خواجه به پستار
کار که در تر از کاریز بود و پزدیوانه به کار در کشته بود
لا مکتوب

لا مکتوب
بنام کاشم در بیان و مقام
مقام کاشم

لا مکتوب
خواجه میرزا میرزا در در کونته در کونته
بمکتوب اولی که بر راه

کاشم
کوشش روز ۱۲۵۲ بر ۲۸ بهمن سنه ۱۳۰۰

(سفینه)
حورده
(در شب)
انعام
(در شب)
تلافی
(خواجده)
آه
(بمکتوب)
مطابق

در راه کاشم
زنده نشد
(میرزا)
کیت

سرور مهر پرورا روز گذشته بکوشه وکاشانه
 پژوم دور از زاد و بوم بی آزرده فرموده چون روزگار
 فرخ جوانی و شادمانی نایستاده گذشته اید هماندم
 کین پرستار پریشان روزگار در رسیده و ناکام برجامانده
 از پرمانی و پدرخته کی که از کردش دمان و پیش آمد از آن
 داشتم خنک آرزوی رسیدن بد آنفرگاه شادمانی رسان
 از پی نرادم با خود در اندیشه بودم که بدان چاچی گذشته
 ودعی آسوده نکشتن پس از بیودن آنچه راه دور و دراز را
 شوه خرد پسند بچویم پای اندیشه ام از همه جانک آمده
 کالیوه و دنک ماندم چاهه سرای هوشیار خردی هنجار
 (میرزا خرم) در رسیده و از کنونه رسید چنانکه گذشته
 باز شد نموده و رازش سرودم پس از خنده دراز سرفراز
 آورده گفت مگر نمیدانی که کرامی سرور مهر پرور این روزها
 سرورائی دیگر است (براه پشک در مست و ملنک است)
 سناریار مهر رخسار شیرین کاری کردیده به پشک او
 شب کرد بر زن و کو آمده در هیچ جا آرام نمیگیرد و از هیچ
 در پند نمی پذیرد جز از سخن دلدار و دوستکان خویش
 اگر چه فراتین بود نمی شنود (لیلی سوزی سوبله بوخسه
 خاموش) میگوید (هر چه کوئی از پرور یار کو) ویژه
 اینروزها که بفرور اندر گرفتار آمده و بارش از دیده دور
 افتاده بی آکهی از او راه جرمنه دوری پیش گرفته
 ون خویشانش از پی نگاهداری از بد نامی از اسپرس
 پشک و رشک و خنج بسیار رنج آن بیرونش برده سنار
 ناشکیبایا پریشان و دروا داشته اند پرور بزور ناورنه

(کوشه)
 زاوه
 (زاد و بوم) (پژوم)
 وطن حقیر
 (پدرخته) (کالیوه)
 مکدر حیران
 (چاهه سرای)
 شاعر
 (پشک) (سنار)
 عشق عاشق
 (دوستکان) (فراتین)
 مشوقه کلام سماوی
 (پرور) (فرور)
 وصل فراق
 (خنج)
 حاصل

وبکار اندرش از هیچ روئی باور سرکردان و پیمان راه
 می رود و بی جسته آهنکیده و سنجیده کو بکو و سو بسو
 میکند بخورش و پرورش نمی نکرد میگوید غاشرا آش
 پیغام دنواز مهر ساز است و سنار را ساتکین انده اوبار گفتار
 ساتکین کار خسار است راست است دل و دیده از بهر
 دوستاری و بهره وری از دیدار نکارین است (کر نه بیند چه
 بود فایده بینائیرا) بن هر کار بر راهی و هر راهی را سنکاری
 و دستبازی باید تا مرد را بژیر دلپذیر رساند نخست باید
 دانست که از روی آزمون تن شناسان پلاتون نشان
 پشک خود ساهی خون آشام است که اگر بزودی لکامش
 گرفته نشود سر بر سوائی و پریشانی کشیده تپاهی
 خواسته و جان رساند و در مان بی سر و سامانی آن
 بدل و دیده بر جای دگر داشتن و با کارخان مهتر و بهتر پشک
 باختن است و پس (که برو بحر فراخ است و آدمی بسیار)
 اگر چه نخستین انداز گرفتاران زنجیر مهر دنواز آنرا
 این پرده بگوش ساز نمی آید بن در درندی که بدیده
 فرزانه خرد در نکرند (تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است)
 بازمانده گفت و اندر زرا امشب زبانی می شمارم بزم
 از خنیا کر و را شکر و بادیه های جان پرور تاهوی ژاو
 کوهر کزک خشک و تر پسته و بادام شور و سکا روی
 بره و کور آراسته و از هر چه بیسکانه و ناسازگار
 پیراسته ام چنک و چغانه و تار ترانه در کار
 هوشربائی است و سر آهنک بزم خواجه (نکبسی) اندوه
 فرسای است چنانچه مهوش جام می می گرداند
 و دلبران آهو چشم سرود و آهنک میخوانند بیانادی داد

(غاش)
 مغرم
 (ساتکین) (سنکار)
 محبوب رفیق
 (دستیار) (ژیر)
 معاون مقصود
 (کزک) (سکارو)
 نقل کباب
 (سر آهنک) (چانی)
 رئیس الغناء ساقی
 (درند)
 صورت
 (خنیا کر و را شکر)
 مطرب
 (تاهو) (ژاو)
 صرق خالص
 (آزمون) (تن شناس)
 تجربه طیب
 (نخستین انداز)
 وهله اولی

از دهر دژخیم چهر • بستانیم • و بادستان بکرو اندوه روزگار
دوروی را • پشت درمانیم • بهمنروز بهمن ماه یزد کردی ساله
۱۲۵۲ شانزده شعبان سنه ۱۳۰۰

مردم را کس نویسند اسب و استر و شتر و کوسپند را
سرنکارند

دندان را ریشه نویسند پرند را پارچه نکارند
باز و مرغان شکار را بهله جامه دوخته را پوشه نویسند
نکارند

جامه ندوخته را توب نویسند کلاه و مانند آنرا تا نویسند
دستکش و موزه و سرموزه جام و کاسه و مانند آنها را
دانه نویسند

رخنه را برکه نویسند نامه را جلتا و برخه را که
پوست ناکرفته بود اجلتا نکارند

نوشته در (پاکت) نهاده را زبغ و شاد ورد و هر چه کستر
تنزه نویسند دنی شکفت است تخته نویسند

جامه سراپا و ستام اسب و مانند پیل و شیر و مانندشان را زنجیر نویسند
آنها را دست نکارند

سک و تازی و توله شکار را کربواره نهال ریشه دار را بنه نویسند
نویسند

نهال بی ریشه را شاخه نویسند درخت ریشه دار کهن را تنه
نویسند

(کوراب)
جوراب
(زخنه)
قرطاس • کاغذ
(برکه) (نامه) (برخه)
ورقه کتاب جزو
(جلتا)
جلد
(تنزه)
پاکت • ظرف
(ریغ • شاد و زرد)
فرش
(کربواره)
قلاده

پایان

زبان پارسی از روی توانگری و شیرینی • بهتر و برگزیده
ترین زبانهاست • رهبر خردی اینفر و کش • پارسی داشتن
فرا تین • که زبان تازی برشت و خشور • برگزیده جهان
آفرین • فرود آمده بسند است • و ترده زاوتر آزان •
کسیرا یارای خواستن نیست • چه در میان بهترین زبانها •
گوینده بهسدان • بدان نواد سخن رانده • آزر م زبان پارسی
و خداوندان آنرا • برجهانیان بدین ویژه دست آویز باز نموده است •
از آنجائیکه تن و توش • ورای وهوش • آفرینشی همواره
درخور کاسی و کاهش است • زیر از آن نوله دلبذیرا
ندانسته • همه روزه بکاستن پارسی و فزودن تازی پرداخته •
کار را بجائی رسانیده اند • که امروز جز رندهای بندوبست •
در نکارش دیران سخندان • نشانی از پارسی نمانده است •
هرگاه سخنی در ژاو و پالودی زبان از آک آلودگی می رود •
آمیخته بودن زبانهای دیگر • از دست روسی و فرانسه و انگلیسی را •
کواه بیا بودن اکدش • وشوه تن آسانی خویش می آورند •
تا بدینجایه نمی اندیشند که آلودگی نوادهای نامبرده • از روی
آیفت است • که چیرا نداشته از بیرون گرفته • و درند
بنیاد آنرا شکسته و از هم ریخته • بر نواد خویش بگونه
آمیخته اند که خداوند آنرا نیر • نیروی نییاد نیست •
بد شمر پارسیان • که بی بهره بود زبان و سود • بجاور داشتن
نواد پرداخته و آنچه را که جاور داشتن توانسته اند برهم
شکسته و تازیکانده • بگونه و پوشش تازی برنشانده اند •
فاید بر آن نیر بسنده نکرده • با کتونه ونجی بخرد ناکنجا •
بغلت نوشتن دازه های درست مانند سد و شست • تهران

(پایان) (توانگری)
خانه ثروت
(رهبر خردی)
دلیل عقلی
(شت و خشور)
فی مرسل اولو الامر
(ترده) (زاوتر) (آزر م)
سند اقوی احترام
(وزنه) (ژیر) (رندها)
مقدس مقصود حروف
(ژاو) (نواد)
خلاصه لغت
(نامبرده) (آیفت)
مذکور حاجت
(بهره بود) (جاور)
باعث تبدیل
(تازیکانده)
تعریب
(وینج)
مهر

و غزویں . و افراز بستن دیه و نوشته و فرمایش و گذارش بدهات
 و نوشتجات فرمایشات و گذارشات . دست انداخته . و الف
 و لام سماعه نام نازیرا . بوازه های پارسی بر آورده
 الفرمایش نکاشته اند : در درندی که زبان را آفت بیچگونه
 وام و ایرمان نباشد . چرا باید بدریوزه برآمده . در بدر و کو
 کو چیزهای ندانسته کرد آورده نکاشت . که درسد پنج
 کس . بآرش نکاشته خویش بر نخورده . نوم خو کر
 بودن بگفتار زبانزد در میان . بخودن راز و کامه بازگوشند .
 اکنون بدان نیز بسنده نشده . دازه های فرانسه و روسی
 در میان آورده . دیرینه و باستانخانه بسپهر بر آورده را .
 که دارای آرایش نو و کهن کشور است . موزه خانه نامیده .
 بفروزه کفش کن می نمایند . و گردونه آسمان نمونه را . درشکه
 و کالسه می سرایند . و درکاره و کال چون و چرا .
 بی چیزی و نیکی زبان پارسی را بهانه می آورند : کمترین بنده
 با گرفتاریهای چند گونه کارهای پرستاری که از نکارش پارسی
 همادی و خشوری . و گذارش کارهای گفتاری . و آمد و شد
 درباری . در دست دارم بمایه توانش خویش . در رسائی
 تنهایی و بی دستبازی و نداشتن افزار کار . و یکسره کم بودن نامه های
 پارسی هنجار . خواستم این بهانه را از میان برداشته .
 ببرزگان خرده دان . آسان و یاتوان بودن نکارش و زبان
 پارسی را نموده . راهی از برای این کار و کردار درخور آفرین
 آفرید کار بکشایم . و انکارش چنان بود . که در یکماه پرداخته آید
 باز داشتهای ناگزیر . از برای تافتخانه بهمرسیده پس افتاد .
 و نکاشتهای دیگر که در میان سراینده و خداوندان فروهیده . از هر دری
 نکارش یافته . بر خد دیگر ماند . بخواست خدا . از پی این برخه

(سامه) (نام)
 خاصه اسم
 (درند)
 صورت
 (آرش) (زبانزد)
 معنی مصطلح
 (کازه) (کال)
 مقام محل
 (پرستاری) (همادی)
 خدمت کلی
 (وخشوری)
 سفارت کبرا
 (مایه) (توانش)
 قدر قدرت
 (انکارش)
 تصور
 (بازداشت)
 مانع
 (ناگزیر)
 لاعلاج
 (تافتخانه)
 مطبوعه
 (سراینده)
 مؤلف

بر تافته و ختی آن خواهد کردید . و فرهنگی نیز در دست
 نکارش است . که بدستبازی آن . همه را توانش نکارش
 پارسی زاو . بهم میرسد . اینک هر کرا جسته
 و خواسته بکینه اندر آید . که در این برخه نکاشته نشده
 باشد . با سرنامه که در پشت برکه نخستین است بنکارند .
 تا نکاشته شده . نخت برخه دومین گردد : در هر گونه امید
 چشم پوشی و بخشش . از هر گونه فراموشی و لغزش است . روزمه
 خرداد روز بهمنماه یزد کردی ساله ۱۲۵۲ برهمنه ۲۰
 شعبان تازی سنه ۱۳۰۰

فرآور	درست	غلت	رده	رو
بهدانی	بهدانی		۱۹	۳۲
زوره	زوره		۱۲	۳۳
بخش	بخش		۱۲	۳۳
	کرامیرا	کرامی	۲	۳۴
البسته	البسته		۲	۳۶
نطلبیدن	نطلبیدن		۲	۳۶
	بنجاه	بنجاه	۱۵	۳۷
	هنجار	هنجار	۱۴	۳۸
	پرستاری	پرستار	۲۲	۳۸
دستینه	دستینه		۲۲	۳۹
نجذت	نجذت		۸	۴۰
	انجمن	انجمن	۲۳	۴۰
باز پرس	بازس		۲	۴۱
	پیرامون	پیرامون	۱۲	۴۲
	هفته	هفته	۲۱	۴۲
	بی مهر	بی مهر	۶	۴۳
کواه ساحه	کواه ساخته		۶	۴۳
	اردی بهشت	ارد بهشت	۱۱	۴۴
	نازی	نازی	۵	۴۶
	امروز	امروز	۱۶	۴۶
	کار گذاران	کار گذرون	۲۰	۴۶
	رسیده آن	رسیده آن	۲۲	۴۸
	سروش وروز	سروش وروز	۲۰	۴۹
مهرین دوار	مهرین دوار	پچشم	۱۴	۵۰

فرآور	درست	غلت	رده	رو
	فزایش	فزایش	۲۲	۲۳
	خورش و پرورش	زادونواله	۲۲	۲۳
سمیر	سمیر		۲۳	۲۳
	سمیر	سمیر	۶	۲۴
	جاودی	ابدی	۱۳	۲۴
	بهره بودی	بهر بودی	۲۵	۲۴
	آخشیجان	آخشیجان	۱۷	۲۵
	آن	آن	۱۸	۲۵
طبعی	طبعی		۱۸	۲۵
امیرش	امیرش		۱۸	۲۵
مؤمنین	مؤمنین		۱۸	۲۵
	ازروی	ازروی	۳	۲۶
	پایه	پایه	۶	۲۶
	پیروی	پیروی	۱۲	۲۶
	عشرزکوة عشر	عشرزکوة عشر	۱۲	۲۸
	(جهان پهلوان)	پایزه	۵	۲۹
	سرعسکر			
	زوره	زوره	۶	۲۹
	پیوند	پیوند	۱۴	۲۹
	اکرایش	اکرایش	۱۴	۲۹
	فروتوان	فروتوان	۲۱	۲۹
	بریا	بریا	۱۷	۳۱
	بیشتر	بیشتر	۲۱	۳۱
	اینز	اینز	۱۴	۳۲
	ناشنیده	ناشنیده	۱۹	۳۲

رو	رده	غلط	درست	فراویز
۷۱	۱۰			(انکاره)
				دفتر حساب
۷۲	۶	بند دوم	بند دوم	
۷۴	۶			دفتر دفتر حساب
۷۸	۲	تخجیرگاه	تخجیرگاه	
۷۹	۱۶	آزیر	آزیر	
۷۹	۱۶			عبارت عبارت
۸۰	۱۴	یکدیوار بست	یکدیوار بست	
۸۱	۳	راستاو	راستاو	راستاو راستاد
۸۱	۱۲	بیرنگ	بیرنگ	
۸۱	۱۲			بیش فروش پیشفروش
۸۲	۱۹	ازید	ازید	
۸۴	۱۱	جزو	جزو	(برمه)
				جزو
۸۴	۱۴	پرهردور	پرهردور	
۸۴	۱۵	برکرده	برکرده	دستور دستوری
۸۵	۲۰	پیمان	پیمان	
۸۶	۲	هم پیمان	هم پیمان	
۸۷	۱۵	پیروی	پیروی	
۸۷	۱۵	پیمان	پیمان	
۸۸	۱۱	بیرنگ	بیرنگ	
۸۸	۱۷	بیرنگها	بیرنگها	
۸۸	۱۷	بیرنگی	بیرنگی	
۸۹	۵	بیرنگ	بیرنگ	

رو	رده	غلط	درست	فراویز
۵۱	۱۴			تمام عیار تمام عیار
۵۴	۱۰	بجان	بجان	
۵۷	۷	بسند	بسند	
۵۷	۲۵	بود	بود	
۵۹	۵	باب	باب	
۵۹	۸	زش	زش	
۶۰	۶	دنیای	دنیای	دنیای دنیا
۶۱	۸			(بدکان)
				مظنون
۶۲	۴	بیست روز	بیست روز	(دهشت)
				اتحاد
۶۲	۴			حی القیوم حی القیوم
۶۵	۱۳	رمش	رانش	رمش رانش
۶۵	۱۴	رمش	رانش	
۶۵	۱۹	بران	بران	
۶۵	۲۳	رمشکار	رانشکار	
۶۶	۱۶	رمش گزارنده	رانش گزارنده	
۶۷	۱۰	بیرنگ	بیرنگ	
۶۸	۱۲	دشمنکبر	دشمنکبر	
۶۹	۱۹	هرتاسپیان	هرتاسپیان	دزند درند
۷۰	۴	کابین	کابین	
۷۰	۷	مکونه	مکونه	
۷۰	۱۰	تراح	تراح	

رد	رد	غلط	درست	فراویز
۸۹	۷	ییرنک	نیرنک	
۸۹	۹	دذسته	دانسته	
۹۰	۲۴	مازار	بازار	کنا کنا
۹۱	۲۴	لارم	لازم	غاز غاز
۹۲	۱۴	کشاوزان	کشاورزان	
۹۳	۹	بقرستاده	بقرستاده	
۹۴	۹		اجرار احرار	
۹۵	۲۱	پرده	پرده	
۹۶	۳	برچیر	برچیر	
۹۶	۲۰	پیشی	پیشی	
۹۶	۲۴	بامیغ	بامیغ	
۹۹	۲	آین	آین	
۹۹	۳	اندبشی	اندبشی	
۹۹	۱۵	آمیغی	آمیغی	
۱۰۰	۱۷	برنج	رنج	
۱۰۱	۷	نامها	نامه‌ها	
۱۰۵	۲	خانسالار	خوانسالار	
۱۱۵	۱۴	پس	بس	
۱۱۶			ریغ ریغ	
۱۱۹	۵	بشت	پشت	